

## با دستان سپید مرگ را هراسان کن



## بررسی تحلیلی یازده جنبش مسالمت آمیز

گردآوری : علی عبادی

منبع : سایت توانا

## مقدمه :

در این مجموعه مبارزات مسالمت آمیز را مورد بررسی قرار می دهیم . نگاهی تحلیلی به جنبشهایی که رسیدن به هدف را با روش های مسالمت آمیز و دور از خشونت در دستور کار خود قرار دادند . اینکه دستان سپید و پاک فقط می توانند خونها و جانها را حافظ باشند و ننگ تحمیل و اسارت را بر نتابند و دیکتاتوری ها و عقاید ظالمانه را سرنگون کنند در بسیاری از کشورها موفقیت خود را ثابت کرده است . مهاتما هند گاندی بزرگ انگاه که استعمار بریطانیای کبیر را به مبارزه طلبید نه سلاحی به دست گرفت نه خشونت طلبان را مجالی داد تا با خون ننگ استعمار بشویند . با روحی آرام و اراده ایی سخت جهانی را حیرت زده کرد . بی شک استعمارگران پاسخ را با خون و

آتش دادند اما گاندی استوار ایستاد و ملتی را پشت سر داشت و تا آخر رفت تا اسطوره ایی برای صلح طلبان مبارز باشد در قرنی که جنگها و جنگجویان خونریز نماد ان هستند .

اندیشه گاندی پیروان بسیاری در نقاط مختلف جهان دارد که مارتین لوتر کینگ و نلسون ماندلا از مشهورترین آنها هستند. لوتر کینگ، یکی از رهروان اصیل گاندی در مبارزه خشونت پرهیز در آمریکا، که او را "گاندی سیاه" می نامند، تحت تأثیر آموزه های مسیح و گاندی بر عدم خشونت به عنوان راه مبارزه تاکید داشت. او می گوید: "من کاملاً به عدم خشونت گرویده ام. من هرگز انسانی را نخواهم کشت، چه در ویتنام باشد و چه در اینجا. هیچ بنایی را نیز به آتش نمی کشم... قصد دارم به عدم خشونت پایبند باشم. زیرا این فلسفه زندگی مرا، نه تنها تعهد در پیکار برای عدالت نژادی، بلکه روابط انسانی مرا و رابطه مرا با خودم تنظیم می کند. من همواره به عدم خشونت پایبند خواهم ماند".

و البته کینگ مانند گاندی میان مقاومت منفی و انفعال تفاوت قائل است. "عبارت مقاومت منفی اغلب این تصور نادرست را پیش می آورد که نوعی شیوه برای هیچ کاری نکردن است و این گونه، فرد مقاومت کننده آرام و خاموش، بدی را می پذیرد. اما این کاملاً به دور از حقیقت است.

مقاومت همراه با عدم خشونت بدان معناست که در برابر حریف پرخاشگر نیست، اما ذهنی فعال دارد و در گفتگو کوشاست... شیوه او جسماً انفعالی است، اما به لحاظ معنوی بس فعال است" و می‌افزاید: "مقاومت خشونت پرهیزانه روشی نیست که فرد از ترس یا به سبب نداشتن ابزار خشونت، آن را اتخاذ کند".

لوتر کینگ از مخالفان سرسخت جنگ ویتنام بود و بارها خطابه‌هایی بر ضد دولت آمریکا ایراد کرد. جنبش حقوق مدنی در سالهای دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در ایالات متحده آمریکا از انواع روش‌های مبتنی بر عدم خشونت مانند تحریم اتوبوس در ۱۹۵۶ در مونتگمری، اعتراض نشسته در ۱۹۶۳ در بیرمنگام، راهپیمایی واشنگتن در ۱۹۶۳ و غیره استفاده کرد. پیروان جنبش با رویی گشاده به زندان می‌رفتند و حتی از سپردن وثیقه نیز خودداری می‌نمودند.

## **درباره این مجموعه**

در این مجموعه به یازده جنبش بی خشونت در کشورهای مختلف می پردازیم . هر کدام از این جنبشها جهت هدف خاصی مطالبات خود را پی گرفته اند . از خواسته های سیاسی و دموکراتیک تا مطالبات حقوق بشری ، از مبارزه با تبعیض نژادی تا به چالش کشیدن مافیا، از حقوق کارگران تا حقوق زنان .

جنبشهای زیر در این نوشتار مورد بررسی قرار می گیرند :

- زنان سپید پوش جنبش حقوق بشر کوبا
- انقلاب مخملی پایان مسالمت آمیز کمونیسم در چکسلواکی
- جنبش آتپور علیه میلوسویچ سالی که زندگی در صربستان برنده شد
- آنگ سان سو چی : پیشروان جنبش دموکراسی برمه
- مارتین لوتر کینگ: مبارزه برای حقوق برابر در آمریکا

- خواهران مسلمان: محافظت از حقوق زنان در مالزی
- پاپ ژان پل دوم، جنبش همبستگی و جایگزین نازنجی
- منشور ۰۸ فراخوانی برای دموکراسی در چین
- مبارزه برای حقوق کارگران کشاورز سزار چاوز و اعتصاب و بایکوت انگور دِلینو
- ریتا بورسلینو و جنبش آدیوپیزو بازپس گیری سیسیل از مافیا
- انقلاب قدرت مردم در فیلیپین: هیچ کسی را ندیدم تن به ترس بدهد

**زنان سپید پوش**

**جنبش حقوق بشر کوبا**

**بینش و انگیزه**

**دولت کوبا در طی سه روز در مارس ۲۰۰۳ هفتاد و پنج مخالف سیاسی را بازداشت کرد. بسیاری**

**از این افراد روزنامه نگاران، فعالان حقوق بشر و کتابداران برجسته بودند. بسیاری از بازداشت**

**شدگان در مورد زندگی در کوبا گزارش های انتقادی تهیه کرده و به رسانه های خبری بین المللی**



ارسال می کردند. رژیم کوبا از توجه فزاینده بین المللی به این گزارش ها هراسان شده بود. دولت به واسطه ترس از دست دادن کنترل بر مردم تصمیم به سرکوب این افراد گرفت. این سرکوب بعداً به بازداشت های "بهار سیاه" معروف شد. کاسترو برای مشروعیت بخشی به بازداشت ها مخالفان را به دریافت کمک مالی از ایالات متحده برای بی ثبات کردن سیاسی کشور متهم کرد. مخالفان در محاکمات یک روزه محکوم شده و به آنها احکام حبس از شش تا ۲۸ سال داده شد. این افراد در دوره زندان متحمل آزارهای جسمی شده اند، به آنها آب آلوده به مدفوع و غذای مخلوط شده با کرم داده شده و از مراقبت های بهداشتی محروم بوده اند.

گروهی از زنان که به "زنان سپید پوش" معروف شدند تصمیم گرفتند مخالفت خود را با این سرکوب که در دوران اخیر در کوبا از حیث شدت سابقه نداشت علنی کنند. زنان سپیدپوش به عنوان گروهی از مادران، خواهران و خویشان زندانیان کار خود را آغاز کردند و امید داشتند عزیزان خود را از زندان آزاد کنند.

هدف ها

میریام لیوا، یکی از اعضای زنان سپید پوش می گوید: "هدف ما صرفاً انساندوستانه است؛ آزادی زندانیان مارس ۲۰۰۳. زنان سپید پوش در اولین واکنش به بازداشت‌های بهار سیاه خواستار آزادی اعضای خانواده و عزیزان خود از زندان شدند. آنها امید داشتند که این خواسته را با سازماندهی تظاهرات مسالمت آمیز که دو هفته پس از بازداشت‌ها آغاز شد محقق سازند. هدف اولیه گروه، آزادی ۷۵ زندانی سیاسی باقی ماند، اما ماموریت کلی زنان سپید پوش گسترش یافت. زنان دیگری نیز که مستقیماً تحت تأثیر بازداشت‌های بهار سیاه قرار نگرفته اما با تاکتیک‌های سرکوبگرانه دولت کوبا مخالف بودند به این گروه پیوستند.

## رهبری

زنان سپید پوش دو هفته پس از بازداشت‌های بهار سیاه در سال ۲۰۰۳ نخستین گردهمایی خود را در کلیسای سانتا ریتا در هاوانا آغاز کردند. کارگروه با فراخوان زنان مرتبط با بازداشت شدگان توسط بلانکا رییس و لارا پولان آغاز شد. در طی چند هفته آنها توانستند ۳۰ زن را بسیج کنند، زنانی که از آن زمان تا کنون هیچ یک ساکت ننشسته‌اند. حلقه رهبری زنان سپید پوش علاوه بر

ریس و پولان شامل است بر: میریام لیوا، همسر اسکار اسپینوزا چیه؛ برتا سولر، همسر آنجل مویا  
آکوستا؛ لویدا والدس، همسر آلفردو فلیپه فوئنتس؛ و خولیا نونس، همسر آدولفو فرناندز سینز.

## فضای مدنی

حکومت کاسترو از آغاز به قدرت رسیدن رژیم کمونیستی در سال ۱۹۵۹ با بازداشت‌ها و حبس‌های  
مدام ناراضیان سیاسی تعریف شده است. این حکومت در سال ۱۹۹۹ برای مقابله با اغتشاش  
مقررات سختی وضع کرد؛ فعالیت‌هایی چون وارد کردن متن‌های مربوط به دموکراسی از  
سازمان‌های خبری بین‌المللی می‌توانست مجازاتی تا بیست سال زندان داشته باشد. علاوه بر  
ایجاد محدودیت قانونی برای کوبایی‌ها در زمینه آزادی بیان و نشر اطلاعات، رژیم تلاش می‌کند  
چهره‌های مخالف را با برچسب زنی به عنوان عوامل ایالات متحده تضعیف کند و بی اعتبار سازد.

کاسترو با بازداشت‌های بهار سیاه امید داشت مطبوعات آزاد را از میان بردارد؛ اما سرکوب به ارتقاء سطح روزنامه نگاری مستقل انجامید. اقدام کاسترو به سرکوب به صورت کاتالیزور برای نویسندگان مخالف عمل کرد. بسیاری از کوبایی‌ها بدون دسترسی به اینترنت، داستان‌ها و ماجراهای مورد نظر خود را با دست نوشته و روی کامپیوترهای سفارتخانه‌های مختلف تایپ می کردند.

با آن که زنان سپید پوش در فعالیت در چارچوب تنگ فضای سیاسی بسته کوبا محتاط بوده‌اند، اما با مقاومت شدید از سوی دولت مواجه شده‌اند. دولت آنها را به همکاری با ایالات متحده جهت سرنگونی رژیم سوسیالیست در کوبا متهم و تلاش کرده آنها را بازداشت کند. به گفته یکی از مقامات دولت کوبا، زنان سپید پوش "توسط اربابان یانکی خود ... تحریک شده‌اند."

زنان سپید پوش همچنین از سوی طرفداران حکومت، که به باور مخالفان مجری اوامر دولت اند، مورد توهین و حمله فیزیکی قرار گرفته اند.

دولت کوبا به شدت رسانه‌ها را کنترل می کند و از این طریق تصویر ارائه شده از زنان سپید پوش را تحریف می کند. در آوریل ۲۰۰۸، چند تن از اعضای زنان سپید پوش تحصنی برگزار کردند که

در جریان آن مورد توهین و ناسزاگوئی حدود ۱۰۰ تن از هواداران دولت قرار گرفتند. پلیس به کمک این گروه زنان را به زور سوار اتوبوس کرده و از آن منطقه بیرون برد. تلویزیون دولتی به جای نمایش تصاویر بیرون کردن اجباری زنان بخش های گزینش شده ای از مکالمه تلفنی زنان سپید پوش با ایلنا راس لیتین، عضو مجلس نمایندگان آمریکارا پخش کرد. گفتگوی این خانم عضو مجلس نمایندگان هیچ ارتباطی با تحصن نداشت و صرفا بیان همبستگی وی با زنان سپید پوش بود. با این حال، دولت کوبا مکالمه تلفنی را ضبط کرده و آن را در بخش خبر تلویزیون پخش کرده بود تا ادعای خود را مبنی بر این که زنان سپید پوش یک گروه سیاسی "ضد انقلاب" در پوششی دیگر هستند و توسط ایالات متحده کنترل می شوند اثبات کند. یکی از تظاهر کنندگان می گفت: "همه این داستان یک نمایش مسخره است و حکومت دارد اطلاعات را دستکاری می کند. حکومت تصاویر مربوط به کشاندن ما به این سو و آن سو و لگد زدن به ما را نشان نداد."

پیام و مخاطب

زنان سپید پوش با هدف آزاد کردن اعضای زندانی خانواده تصمیم به تظاهرات هفتگی مسالمت آمیز در خیابان‌های هاوانا گرفتند. زنانی که سراپا سپید پوش هستند هر یک شنبه در مراسم کلیسای سانتا ریتا ملاقات کرده و سپس در سکوت خیابان پنجم هاوانا را طی می کنند. هر کدام از آنها گلی در دست داشته و پیراهنی می پوشد که بر روی آن تصویر خویشاوند زندانی او با تعداد سال‌های محکومیت زندان وی نقش بسته است. آنها با این تظاهرات امید دارند آگاهی نسبت به قربانیان بازداشت‌های بهار سیاه را افزایش داده و به حکومت یادآور شوند که عزیزان خود را فراموش نکرده‌اند.

روش‌های مسالمت آمیز زنان سپید پوش شاید کلید موفقیت آنها باشد. برخی بر این باورند که اگر آنها تظاهرات خود را کاملاً به نحو مسالمت آمیز برگزار نمی کردند جنبش آنها یک باره توسط حکومت نابود می شد. میریام لیوا یکی از تظاهرکنندگان می گوید: "من فکر می کنم به همین دلیل است که ما در جامعه کوبا جایگاهی داریم و حکومت باید قدم زدن ما در خیابان‌ها و اعلام مطالبات ما را بپذیرد. این برای اولین بار است که حکومت کوبا این واقعیت را پذیرفته که کسی حق دارد بیرون آمده و در فضای عمومی سخنش را بگوید." آنها همچنین به حکومت کوبا

نامه‌هایی نوشته و خواستار آزادی زندانیان شده و از دولت های خارجی درخواست حمایت کرده‌اند. تا این زمان، ۲۲ تن از بازداشت شدگان بهار سیاه آزاد شده‌اند و زنان سپید پوش به مبارزه برای آزادی ۵۳ زندانی باقی مانده ادامه می دهند.

### فعالیت‌های فراگستر

زنان سپید پوش برای ایجاد ائتلاف یا جذب معترضان بیشتر به گروه خود اقدامی نکرده اند، اما عمل آنها الهام بخشی دیگران در مشارکت در جنبش بوده است. زنان در استان‌های بیرون از هاوانا سپید پوشی را آغاز کرده و به راهپیمایی اعتراضی در برابر حبس‌های غیر عادلانه اعضای خانواده خود می پردازند. بنا به گزارش‌ها در موارد خاص گاهی حتی تا ۱۰۰ زن به راهپیمایان پیوسته‌اند. زنان سپید پوش همچنین با جامعه بین المللی جهت پشتیبانی از خود تماس برقرار کرده‌اند. آنها علاوه بر گفتگو با زنان سیاستمدار آمریکایی مثل ایلنا راس لِتِنِن که از آنها حمایت می کنند با مایک پارملی رئیس دفتر حفاظت از منافع ایالات متحده در هاوانا دیدار کرده‌اند. پولان بر این باور است که برخی از زندانیان آزاد شده به دلیل فشارهای بین المللی رها شده‌اند. او می گوید

که رهایی آنها "نه نمایش انساندوستی دولت بلکه نوعی بده بستان برای جلب کمک‌های اروپا  
بویژه اسپانیا بوده است." زنان سپید پوش به خاطر تلاش‌هایشان در سال ۲۰۰۵ جایزه ساخارف  
برای آزادی اندیشه را از پارلمان اروپا دریافت کردند.



## انقلاب مخملی

### پایان مسالمت آمیز کمونیسم در چکسلواکی

دانشجویان چکسلواک که از سرکوب سیاسی و شرایط بد زندگی خسته شده بودند مجموعه‌ای از اعتراضات را علیه حکومت کمونیستی در سال ۱۹۸۹ به راه انداختند. این حرکت به رهبری واسلاو هاول، نمایشنامه نویس و فعال دموکراسی، با میلیون‌ها حامی، امور جاری کشور را از طریق تظاهرات و اعتصابات به توقف کشاند. مردم چکسلواکی پس از شش هفته بسیج مدنی فزاینده که با یک اعتراض دانشجویی آغاز شده بود، دهه‌ها سرکوب کمونیستی را در هم شکستند تا یک کشور تازه و دموکرات را شکل دهند.

فضای سیاسی اتحاد شوروی و دولت های اقماری آن تا نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ آرام تر از دهه های پیشین بود. علت این امر طرح دو سیاست تازه حکومتی به نام گلاسنوست یا تلاش حکومت برای شفافیت و بحث آزاد و پرستوریکا یا بازسازی نظام سیاسی و اقتصادی در اتحاد شوروی بود. بسیاری از مورخان این دو سیاست را کاتالیزوری برای بروز بسیاری از انقلاب های دموکراتیک غیر خشن در کشورهای بلوک شرق می دانند.

حزب کمونیست چکسلواکی تلاش هایی برای جلوگیری از اعمال اصلاحات گورباچف در این کشور صورت داد. در این کشور یک نظام سیاسی یکه تاز حاکم بود که مخالفت را تحمل نمی کرد و فعالان سیاسی تا نیمه دوم دهه هشتاد به سختی مورد مجازات واقع می شدند. حکومت کمونیستی از طریق تصفیه افراد مظنون به مخالفت و اعضای خانواده آنها، کنترل شدیدی بر شهروندان ایجاد کرده بود. حزب کمونیست چکسلواکی این سیاست ها را پس از سقوط دیوار برلین و گذار دموکراتیک پس آن در دیگر کشورهای بلوک شوروی مثل لهستان و مجارستان نیز ادامه داد. این شرایط سیاسی سرکوب گرانه همراه با سقوط اتحاد شوروی چکسلواک ها را به تقاضای تغییر از

حکومت ترغیب کرد. فعالان مخالف در شش هفته پایانی سال ۱۹۸۹ اقداماتی را انجام دادند که به

"انقلاب مخملی" برای براندازی حکومت کمونیستی در چکسلواکی مشهور شد.

وجه ارتباط عنوان مخملی با انقلاب دموکراتیک در چکسلواکی آن است که این حرکت یک جنبش

صلح آمیز بوده و به مصالحه و نه خشونت منجر شد. هاول و جنبش سیاسی وی به لحاظ راهبردی،

کنش بی خشونت را ترجیح می دادند. این امر موفقیت جنبش را تسهیل کرد. اعضای اسلوواک

جنبش سیاسی به این انقلاب دموکراتیک به عنوان یک انقلاب آرام اشاره داشتند، اما هاول و رفقای

چک وی نام آن را انقلاب مخملی می گذاشته‌اند. برخی معتقدند که جنبش زیر زمینی مخملی

"لو رید" اتخاذ عنوان مخملی توسط فعالان مدنی چک را پس از ارائه اولین آهنگ نادر این گروه

در پراگ در سال ۱۹۶۸ تسهیل کرد. گروه زیر زمینی مخملی بعداً بر گروهی نزدیک به واسلاو

هاول به نام "مردم پلاستیکی دنیا"، یک گروه راک زیر زمینی که جنبش مخالفان چک را از

۱۹۶۸ تا ۱۹۸۹ از لحاظ موسیقایی نمایندگی می کرد تأثیر گذاشت.

اهداف مقاصد

انقلاب مخملی بدون برنامه ریزی قبلی در ۱۷ نوامبر ۱۹۸۹ با یک تظاهرات دانشجویی برای بزرگداشت پنجاهمین سال مرگ یک تظاهر کننده در تظاهرات دانشجویی علیه اشغال نازی ها آغاز شد. اما این تظاهرات به سرعت به یک تظاهرات ضد حکومتی تبدیل شد و دانشجویان به حمل پلاکاردها و سر دادن شعارهای ضد کمونیستی پرداختند. اعتراضات دانشجویی صلح آمیز بود اما ۱۶۷ دانشجو به خاطر ضرب و شتم پلیس به بیمارستان انتقال یافتند. این تظاهرات و خشونت ناشی از آن الهام بخش اتحادیه های کارگری و دیگر گروه های مدنی به سازماندهی برای یک چکسلواکی آزاد و دموکراتیک واقع شد.

پس از تظاهرات دانشجویی، اعتراضات انبوه در چند شهر چکسلواکی برگزار شد. بازیگران و نمایشنامه نویسان در جنبش اعتراضی نقشی برجسته داشتند و به همین لحاظ سالن های تئاتر به محل گردهمایی تبدیل شدند. در این سالن ها فعالان سیاسی به شکل دادن راهبردهای سیاسی و بحث آزاد می پرداختند. در طی یکی از این مباحث در یکی از سالن های تئاتر پراگ در ۱۹ نوامبر ۱۹۸۹، گروهی به نام "تربوون مدنی" شکل گرفت. این گروه مجموعه ای از سخنگویان جنبش

دمکراتیک را در خود جای می داد. تقاضاهای این گروه "استعفای دولت کمونیستی، آزادی زندانیان سیاسی و تحقیق در مورد رفتار پلیس در ۱۷ نوامبر" بود.

## رهبری

واسلاو هاول "تربون مدنی" را به عنوان قلب جنبش دمکراتیک چکسلواکی رهبری می کرد. او یک نویسنده، نمایشنامه نویسی و شاعر بود که از استعداد خود برای شکل دادن پیام جنبش و چالش حکومت به صورتی که اعتماد و تصور مردم را تسخیر کند، بهره گرفت. هاول گفته است: "من حقیقتاً در نظامی زندگی می کنم که کلمات توانایی به لرزه در آوردن ساختار حکومت را دارند، جایی که واژه ها قدرتی ده برابر تصمیمات نظامی را از خود نشان می دهند." هاول در نمایشنامه هایی چون: "مهمانی در باغ"، "یادداشت" و "مصاحبه"، تأثیرات دیوانسالاری حکومت سرکوب گر را بر مردم عادی و زندگی و روابط خصوصی آنها به تصویر کشید. او در دوران "بهار پراگ" یعنی دوره آزادسازی چکسلواکی در سال ۱۹۶۸ فعال بوده است. در آن دوره، الکساندر دوبچک رهبر کشور محدودیت بر آزادی بیان و کنترل دولتی بر صنعت را رفع کرد. چکسلواک ها

در یک دوره چند ماهه می توانستند آزادانه به انتقاد از حکومت شوروی بپردازند، آزادانه تر به مسافرت در کشور اقدام کنند و باشگاه‌های سیاسی غیر مرتبط با حزب کمونیست را تشکیل دهند. اما در آن تابستان، تانک‌های شوروی برای توقف اصلاحات به کشور وارد شدند و هاول را بدانجا کشانده شد که علیه تجاوز در رادیوی آزاد چکسلواکی سخن بگوید. نمایشنامه‌های او به خاطر فعالیت حقوق بشری‌اش از اجرا در تئاترهای چکسلواکی منع شد و خودش در سال ۱۹۷۷ به چهار و نیم سال کار مشقت بار محکوم شد.

واسلاو هاول به عنوان باورمند جدی به دموکراسی لیبرال و اعتراض غیر خشونت آمیز و به عنوان یکی از بنیانگذاران منشور ۷۷ نیز شناخته شده است. این منشور یک برنامه اقدام مدنی است که در سال ۱۹۷۷ تهیه شد. گروه منشور ۷۷ بیانیه‌ای نوشته و از رژیم خواستند به تعهدات حقوق بشری بین‌المللی‌اش متعهد بماند. این اقدام باعث شد که حکومت اعضای گروه را زندانی کرده و انتشار سند ۷۷ را ممنوع سازد. هاول در نوامبر ۱۹۸۹ تریبون مدنی را پایه گذاری کرد. اعضای شاخص منشور ۷۷ تحت رهبری وی در کنار گروه‌های مخالف دیگر قرار گرفته و تریبون مدنی را شکل دادند. هدف از این تریبون متحد کردن مخالفان چکسلواک برای براندازی رژیم کمونیستی

بود. هاول با هماهنگ کردن موفقیت آمیز سلسله‌ای از تظاهرات عمومی و اعتصابات در یک دوره سه هفته‌ای به چهره اصلی مخالفان چک مبدل شده و این گروه را در مذاکرات با دولت در اوایل دسامبر ۱۹۸۹ هدایت کرد.

واسلاو هاول پس از مذاکرات موفقیت آمیز با دولت کمونیست در سال ۱۹۸۹ به عنوان رئیس جمهور منصوب شد. و سپس در ژوئن ۱۹۹۰ به این مقام انتخاب شد و تا سال ۲۰۰۳ این مقام را حفظ کرد. او به خاطر فعالیت مدنی و رهبری سیاسی‌اش جوایز بیشماری شامل جایزه بنیاد بین الملل لیبرالیسم برای آزادی، مدال آزادی ریاست جمهوری، مدال فیلادلفیا، جایزه سامان کانادا و جایزه بین المللی گاندی را دریافت کرده است. هاول علاوه بر جوایز و نشان‌های بیشمار به منبعی الهام بخش برای جنبش‌های دموکراتیک در سرتاسر عالم تبدیل شده است.

محیط مدنی

چکسلواک‌ها زیر سلطه رژیم کمونیست فضای اندکی برای بیان مخالفت سیاسی خویش در اختیار داشتند. حزب کمونیست مخالفان سیاسی را پیش از انقلاب مخملی به نحو موفقیت آمیزی تحت تعقیب قرار می داد. این کار به نحوی بسیار وحشتناک پس از بهار پراگ در سال ۱۹۶۸ پس از تجاوز صدها هزار نیروی نظامی شوروی برای پایان دادن به اصلاحات سیاسی و تقویت اقتدار حزب کمونیست دنبال شد. حتی نشانه‌های کوچک عدم انطباق و عدم پیروی جدی گرفته می شد؛ آن چنان که یک مرد به یاد می آورد پدر بزرگ وی، یک استاد دانشگاه، به خاطر اشاره به دانشجویان خود به عنوان "مردان و زنان" به جای "رفقا" به مقامات مسئول ارجاع شد.

تلاش‌های رژیم برای اعمال محدودیت بر آزادی بیان که علیه گروه‌های مخالف چک در گذشته مورد استفاده واقع شده بود نتوانست استقامت هاول و تریبون مدنی را در هم بشکند. در جریان تظاهرات اولیه ۱۷ نوامبر فعالان دانشجویی به پلیس گل هدیه می کردند و در برابر با قساوت مورد ضرب و شتم واقع می شدند؛ اما راهپیمایی‌ها، اعتراضات و اعتصابات بعدی در هفته‌های آینده قابل توقف توسط قساوت پلیس نبود. رشته‌ای از فعالیت‌های غیر خشونت آمیز تأثیر عمیقی بر مردم چکسلواکی از جمله پلیس و اعضای نهادهای امنیت داخلی گذاشت تا آنجا که اعتراضات و



اعتصابات به نحو فزاینده‌ای بزرگ تر و بزرگ تر شده و کمتر با سرکوب حکومت مواجه شدند. معترضان بی خشونت، تحت رهبری هاول و تریبون مدنی انتقال جالب توجهی را در محیط مدنی چکسلواکی صورت دادند.

### پیام و مخاطب

سازمان دهندگان دانشجو در طی اولین اعتراض انقلاب مخملی در ۱۷ نوامبر پیام خود به مردم چکسلواکی و حکومت را در پلاکاردها و پوسترها متوجه خواست استعفای حکومت کردند. با شکل گیری تریبون مدنی در کمتر از ۴۸ ساعت بعد از اولین اعتراضات، اکثر دانشجویان، کارکنان و بازیگران تأثیر بلافاصله اعتصاب کردند اما هاول می دانست که افراد بسیار بیشتری باید به اعتصاب پیوندند تا جنبش رشد کرده و میوه دهد. واسلاو هاول و همراهان وی به تداوم فشار به دولت جهت استعفا توافق داشتند؛ اما برای افزایش پشتیبانی ملی برای جنبش، پیام تازه‌ای به مردم چک باید شکل می گرفت. هاول که معتقد بود عدم همکاری اجتماعی و اقتصادی به شکل اعتصاب می

تواند کارترین عمل علیه حکومت باشد به دنبال سازماندهی یک اعتصاب در ۲۷ نوامبر ۱۹۸۹ در سرتاسر چکسلواکی بود.

در طی چند روز بعد، هاول و تریبون مدنی تظاهرات انبوهی را در سراسر کشور به راه انداختند. این کار با استفاده از برنامه تریبون جهت بیان آزاد عدم رضایت از حکومت و پراکندن سخن در مورد اعتصابات عمومی ۲۷ نوامبر انجام شد. ده ها هزار نفر در اعتراضات شرکت کرده و فریاد می زدند، "در نهایت دارد رخ می دهد." جنبش دموکراتیک چکسلواکی بنیاد گسترده‌ای از آگاهی دموکراتیک را به وجود آورد؛ تظاهرات در ۲۵ و ۲۶ نوامبر جمعیتی حدود ۷۵۰ هزار نفر را به خیابان‌ها و فضاهای عمومی کشاند. تظاهرات روزانه به ملاقات‌هایی میان تریبون مدنی و نخست وزیر، لادیسلاو آدامچ، انجامید. در این ملاقات‌ها نخست وزیر شخصا تضمین داد که هیچ خشونتی علیه شهروندان چک اعمال نخواهد شد.

سپس در ۲۷ نوامبر ۱۹۸۹ بنا به گزارش‌ها ۷۵ درصد جمعیت چک در دو اعتصاب عمومی دو ساعته شرکت کرده و حمایت عمومی از تریبون مدنی را به نمایش گذاردند. اعتصاب که تقاضاهای عرضه شده توسط جنبش مخالف را تقویت می کرد به مرحله حضور مردمی انقلاب مخملی پایان داد و

هاول و تریبون مدنی با موفقیت به رژیم کمونیست نشان دادند که مردم چک دیگر از آن اطاعت نمی کنند.

### فعالیت ارتباطی

حزب کمونیست که در برابر تقاضاهای معترضان بی اعتبار و ناتوان شده بود به مذاکره با هاول و تریبون مدنی مجبور شد و این امر به فضای سیاسی تازه‌ای دامن زد. در ۲۸ نوامبر سال ۱۹۸۹، یک روز پس از اعتصاب عمومی شهروندان، حزب کمونیست رسماً از انحصار قدرت سیاسی در چکسلواکی دست کشید تا به حکومت چند حزبی امکان بروز دهد. در ۱۰ دسامبر، رئیس جمهور کمونیست، گوستاو هوزاک، استعفا داد و در ۲۹ دسامبر، پارلمان چک واسلاو هاول را به ریاست جمهوری چکسلواکی آزاد منصوب کرد. هاول به عنوان آخرین رئیس جمهور کشور چکسلواکی و اولین رئیس جمهور جمهوری چک پس از تقسیم چکسلواکی به دو کشور جمهوری چک و اسلواکی، گذار تاریخی دولت به دموکراسی را تسهیل کرده و اولین انتخابات آزاد و منصفانه را در ژوئن

۱۹۹۰ برگزار کرد. دولت جدید قانون چکسلواک را مبنی بر آزادی در حوزه سیاست و اقتصاد

تصویب کرده و جامعه ای باز و آزاد ایجاد کرد.

## جنبش آتپور علیه میلوسویچ

### سالی که زندگی در صربستان برنده شد

#### بینش و انگیزه

در دهه نود مردم کشورهای بالکان از سرکوب سیاسی، وضعیت بد اقتصادی و تحریم رنج می بردند. در ۱۹۹۰ اسلو بودان میلو سوویچ رئیس جمهور، جمهوری سوسیالیستی صربستان با بهره گیری از موج ناسیونالیستی صرب ها به قدرت رسیده و تنش های نژادی بین صرب ها، کروات ها و آلبانی ها افزایش بی سابقه ای یافته بود. هم زمان با اوج گیری درگیری های خشن بین قومیت

های مختلف در یوگوسلاوی سابق، میلوسوویچ با بهره گیری از پلیس مخفی و نیروی نظامی برای سرکوب مخالفین، رژیم خود را تحکیم بخشید.

در هفدهم نوامبر ۱۹۹۶ در انتخابات محلی و شهرداری ها، میلوسوویچ شکست سختی را متحمل شد و ائتلاف مخالفین ( ژاژدنو) در شهرداری های سی و دوشهر، از جمله بلگراد به پیروزی رسیدند. میلوسوویچ که سال ها قدرت خود را تحکیم بخشیده بود حاضر نشد تن به شکست بدهد و نتایج انتخابات را بدلیل بی نظمی، ابطال کرد.

هزاران صرب که از تقلب در انتخابات توسط میلوسوویچ خشمگین بودند در بلگراد و سایر شهرها به عنوان اعتراض به بی عدالتی سیاسی به خیابان ها ریختند.

دانشجویان دانشگاه بلگراد در پایتخت اقدام به راه پیمائی کردند و اعتراضات به سرعت به سایر شهرها نیز سرایت کرده و تظاهرات عظیم توده ای در طی سه ماه آینده تحت رهبری دانشجویان و رهبران مخالفان (ژاژدنو) بر گزار شد. محافل بین المللی به میلوسوویچ فشار آوردند که نتایج انتخابات را بپذیرد و سرانجام او در فوریه ۱۹۹۷ اعلام کرد که برندگان می توانند کنترل شهرداری ها را در دست بگیرند.

علی رغم شکست در جبهه داخلی و محدودیت دو دوره ای رئیس جمهوری بر طبق قانون اساسی، میلو سویچ در ۲۳ جولای ۱۹۹۷ به عنوان رئیس جمهور فدرال یوگوسلاوی ( شامل صربستان و مونته نگرو) انتخاب شد. بعدا در سال ۱۹۹۸ پارلمان صربستان دو قانون را تصویب کرد که بر طبق آن، رسانه های مستقل و آزادی های دانشگاهی محدود شدند.

در اکتبر ۱۹۹۸ گروهی از دانشجویان دانشگاه بلگراد تشکیلاتی به نام آتپور (به معنای مقاومت) را به وجود آوردند. جنبشی دموکراتیک که هدف آن صربستانی آزاد و فارغ از رهبری میلو سویچ بوده و بتواند مانند بقیه کشورهای اروپائی باشد. آن گونه که " داورین پوپوویچ " فعال سیاسی آتپور و موزیسین پاپ می گوید: " ما می خواهیم مثل بقیه باشیم. کار کنیم و شغل شرافتمندانه ای داشته باشیم. به جای اراذل و اوباش وبی سوادان، مردمانی هوش مند بر ما حکومت کنند و تحت حکم رانی قانون باشیم."

اهداف و مقاصد

اعضای آتپور دارای تنوع فکری بودند ولی در یک هدف اشتراک داشتند و آن هم پائین آوردن حکومت میلوسویچ بود. ضمن آن که هدف نهائی جنبش، آزادی و انتخابات عادلانه در کشور بود. ایوان ماروویچ یکی از بنیان گذاران جنبش می گوید: "هدف اولیه تغییر رژیم بوده و اصلاحات در سیستم در مرحله بعدی قرار می گرفت". اما تغییر رژیم برای گروهی از دانشجویان که در مقایسه با نیروهای رژیم در ابتدا، اندک و نا توان بودند، هدف بلند پروازانه ای بود. ماروویچ می گوید "ما نمی توانستیم از زور برای مقابله با کسی استفاده کنیم که سه برابر ما نیرو و اسلحه داشت. ما می دانستیم در "تیان آن مین" چه گذشت؟ جائی که تانک ها از روی دانشجویان رد شدند". علاوه بر آن، "آتپور" می خواست راهی متفاوت از روش های خشن میلوسویچ در پیش بگیرد: کنش های صلح آمیز. جنبش می خواست ثابت کند که "صرب ها متمدن هستند". بنا براین آتپور تصمیم گرفت که رژیم را از طریق کنش های بی خشونت و انتخابات به مبارزه بطلبد و برای این منظور صرب ها را پشت سر یک کاندیدای واحد برای مقابله با میلوسویچ متحد کند. آتپور که با روش های رژیم آشنائی کامل داشت. از دو سال قبل خود را برای انتخابات سال ۲۰۰۰ آماده کرد. ابتدا آن ها نیاز داشتند که مخالفین متشت را، پشت سر یک کاندیدای واحد متحد نموده و پس از آن که



کاندیدای آن ها برنده شد، مردم را برای حفاظت از این پیروزی بسیج کنند. آن ها به این نتیجه رسیدند که بهترین روش برای رسیدن به این مقصود، اعتصاب سراسری است که چرخ مملکت را کاملاً متوقف کند.

## رهبری

آپوردرمیان بسیاری از جنبش های دموکراسی خواهی بی خشونت در اروپای شرقی که در دوران بعد از اتحاد شوروی ظهور کردند، کیفیتی یگانه داشت، به این معنی که رهبری رسمی نداشت. گروهی از فعالان بودند که در بنیان گذاری و عملیات آپور نقش اساسی داشتند. به عنوان مثال ایوان آندریچ، انتخاب شعارها و تبلیغات را به عهده داشت. پا ژاگ لیچ، مسئول چاپ و توزیع اعلامیه ها و نشریات بوده و اسلوبودان هومان، تماس های بین المللی را به عهده داشت. هیچ کس به عنوان رهبر برگزیده نشده بود.

با توجه به این که رژیم کوچکترین تردیدی در ارباب و زندانی کردن رهبران را به خود راه نمی داد. نبود رهبری مشخص در آپور، این تشکیلات را در برابر فشار مقاوم تر کرده بود. به گفته یک فعال آپور " ایده این بود که اگر سر یک عضو آپورا قطع کنند. پانزده سر دیگر ظهور کند".

علاوه بر آن، این امر سبب ایجاد یک سپر حفاظتی برای اعضای آتپور نیز شده بود. یکی از اعضای آتپور می گوید: "چیزی که مرا به هیجان می آورد این است که رهبری وجود ندارد و بنا براین خطر خیانت نیز وجود ندارد".

از آغاز جنبش، آتپور از حمایت مردمی بالائی، بر خوردار بود و علت آن به گفته ماروویچ این بود که : "مردم درما، آینده صربستان را می دیدند و به همین علت ما را دوست داشتند" اگر چه این حامیان به علت سرخوردگی از شکست های قبلی در مقابله با میلوسوویچ ، از پیوستن به جنبش اکراه داشتند. آتپور نیاز داشت که این افراد را برای شرکت فعالانه در اعتصاب سراسری مورد نظرش متقاعد کند.

ماروویچ برنامه آتپور برای گسترش پایگاه مردمی خود را این گونه توضیح می دهد "ما به مردم باید از طریق مثال های شخصی و پیروزی های کوچک، نشان می دادیم که پیشرفت عملی است " آتپور با هم کاری در سطوح محلی و منطقه ای برای حل مسائل زندگی معمولی مانند کمبود برق و یابرخوردبا شهرداران فاسد، صرب ها را قانع کرد که جنبش می تواند موثر باشد. از همه مهم تر آن گونه که ماروویچ می گوید: " مردم این مشکلات محلی را به مشکلات کلی مملکت که در

حقیقت رژیم میلوسوویچ بود ربط می دادند. بنابراین وقتی ما این مشکلات محلی را در معرض دید مردم قرار دادیم خواه ناخواه چالش های کلی مملکت نیز در معرض دید آن ها قرار گرفت."

## فضای مدنی

صربستان هم زمان درگیر با چهار جنگ بود. در مارچ ۱۹۹۹ ناتو بمباران صربستان را به علت امتناع میلوسوویچ از تخلیه نیروهایش از کوزوو شروع کرد و تعداد زیادی پناهنده به داخل صربستان سرازیر شدند. اقتصاد صربستان از تورمی سرسام آور و تاریخی رنج می برد و علاوه بر شرایط سخت اقتصادی و اجتماعی، رژیم میلوسوویچ کماکان سرکوب گروفاسد باقی مانده بود. به گفته ماروویچ " دولت خود به علت تشکیل جوخه های مرگ توسط پلیس برای ترور مخالفین، مرتکب جنایت می شد. "با همه این احوال رژیم میلوسوویچ رژیمی توتالیتار نبود و تا اندازه ای به مخالفین اجازه فعالیت می داد و همین آزادی محدود به آتپور، امکانات لازم برای موفقیت را داد. هم چنان که جنبش آتپور جا پای بیشتری در صربستان به دست می آورد، میلوسوویچ فعالین را متهم به خیانت و تهدید علیه امنیت ملی می کرد. یک مقام دولتی اعضای جوان آتپور را " تروریست " فاشیست و پادوهای ناتو خواند. در ژانویه ۲۰۰۰ رژیم به مطبوعات حمله برده و رادیو تلویزیون را

بست و رسانه را به جرم پوشش دادن فعالیت های آتپوره مبالغ هنگفتی جریمه کرد. در می همان سال قتل یکی از هم دستان میلو سوویچ بهانه لازم را به دولت داد تا عملیات سرکوب آتپور را آغاز کند. گروه را یک سازمان تروریستی اعلام کرده و پلیس اقدام به دست گیری فعالین جنبش نموده و هزاران تن را به جرم پوشیدن پیراهن آتپور بازداشت نمودند و به دفاتر آتپور حمله برده و اوراق تبلیغاتی مهم، مانند پوستر و اعلامیه ها را ضبط کردند. علیرغم تلاش رژیم برای خفه کردن صدای مخالفین، آتپور برای مقابله با سرکوب " طرح ب " را به اجرا گذاشت. نخستین قدم کنترل ترس بود. به این معنی که فعالین را آماده می کرد که در صورت بازداشت چه چیزی را باید انتظار داشته باشند. قدم بعدی برنامه ریزی های دراز مدت برای اجرای روش های بی خشونت بود. در هر یک از تظاهرات افرادی مأموریت داشتند که اوضاع را زیر نظر داشته و در صورت بازداشت اعضا، به سرعت فعالین را هشدار داده و آن ها را در جریان بگذارند. در واکنش به هر بازداشت، آتپور بلافاصله تیم های خود را بسیج می کرد. تیم مطبوعات، رسانه های محلی و " ان جی او " ها و احزاب مخالف در جریان گذاشته و به وکلای خبر می داد تا نخستین کسانی باشند که به ایستگاه های پلیس که معترضین در آن جا بازداشت بودند بروند.

سر انجام آتپور از طرفداران خود می خواست که در جلوی بازداشتگاه هائی که فعالین زندانی بودند جمع شوند. این تجمعات وسیله بسیار خوبی برای اعمال فشار بر دولت بود. تجمع فعالین در جلوی بازداشتگاه ها، صلح آمیز و با نشاط بود تا فضای تجمع را پر شور نگه دارد. آن ها به موسیقی گوش می کردند و آواز می خواندند و یا والیبال بازی می کردند. آن گونه که یکی از فعالین آتپور می گوید: " رهگذران آن ها را خنده دار می یافتند و پلیس از آن ها خشمگین می شد. اما چه می توانستند بکنند؟ بازداشت کسانی که در پیاده رو ایستاده و به موزیک گوش می کردند کار ساده ای نبود. پلیس که از یک طرف با پی گیری مصرانه و کلاهی حقوق بشر مواجه بود و از طرف دیگر تحت فشار تجمعات عمومی و رسانه ها قرار داشت مجبور می شد فعالین را که بی گناه زندانی شده بودند آزاد کند. پس از آزادی، فعالین بیانیه صادر می کردند و در آن گفته معروف " جرج لوئیس برجس " را نقل می کردند " خشونت آخرین پایگاه ضعیفان است " این بیانیه ها حاوی این پیام بود که: " رژیم بر آخرین پایه های خود ایستاده است و دلیل ساده آن هم روی آوردن به سرکوب است. "

طنز، یکی از واکنش های کلیدی آتپور در برابر رژیم بود. به عنوان مثال برای هجو و بی اثر کردن تبلیغات رژیم، فعالین تی شرت هائی می پوشیدند که برروی آن عبارت " آتپور تروریست " نوشته شده بود. بنا بر گزارش " اسردیا پوپوویچ " یکی از فعالین این گروه، آتپور در بین مردم محبوبیت پیدا کرده بود برای این که: " من شوخی می کنم شما عصبانی می شوید. من مسخره بازی در می آورم شما مرا کتک می زنید و بازداشت می کنید. در این بازی شما همیشه بازنده هستید. برای این که شما فقط یک کار بلیدید ولی من هر روز شوخی تازه و پیام مثبتی برای مخاطبین بیشتری دارم ". در نهایت سرکوب ها نتیجه عکس داد و جنبش آتپور را به صورت " مظلوم ملی شماره یک " در آورد و هم دردی عمومی نسبت به جنبش را گسترده تر کرد. زیرا آن ها براین باور بودند که سرکوب بی رحمانه جوانان برای شوخی و فعالیت های مسالمت آمیز بی معنی است.

هم دردی عمومی آن قدر گسترده شد که حتی سبب جدا شدن بعضی از طرفداران میلوسوویچ و پیوستن آن به آتپور گردید و به این ترتیب مخالفینی حتی در حلقه طرفداران میلوسوویچ نیز ظاهر شدند.

## پیام و مخاطب

آتپور، پیام ساده خود را برای مقاومت از طریق آرم خود که مشت گره کرده، سیاه و سفید بود به

میان مردم می برد. این نماد بر در و دیوار همه شهرها در اقصی نقاط کشور نقش بسته بود.

جنبش می خواست مردم را متقاعد کند که آن ها نقش اصلی در تغییر رژیم را دارند و شعارها به

نوعی طراحی شده بود که برای صرب ها انگیزه ساز باشد. شعارهایی مانند " مقاومت، برای اینکه

صربستان را دوست دارم" و " مقاومت تا پیروزی" و برای این که رشد قدرت جنبش را نشان دهد

" همه جا را فرا می گیرد" و یا " مردم آتپور هستند". آتپور از دیوار نوشته ، پوستر، اعلامیه و بر

چسب برای اشاعه این شعارها بهره می برد و همیشه این شعارها همراه با آرم آتپور یعنی مشت

گره کرده ،سیاه و سفید بود تا آرم خود را برای مردم رسمیت داده و آن به صورت نشانه جنبش در

بین مردم جا بیاندازد. گسترش شعارها و آرم آتپور رژیم را عصبی می کرد. یک فعال سیاسی که

نشان مشت آتپور را بر دیوار یک ایستگاه پلیس اسپری کرده بود متوجه می شود که روز بعد پلیس

ها از این نشان عکس گرفته و مدت های طولانی آن را آزمایش می کنند. " من متوجه ترس آن

ها شدم و حس کردم که این اعمال کوچک، ترسی در آن ها ایجاد کرده که با اعمال خشونت آمیز امکان نداشت. " هم زمان که مبارزه آپورفرا گیرتر می شد، دل نگرانی از آینده صربستان به دل نگرانی خود رژیم تبدیل شد. در اذهان پلیس و ارتش این شک به وجود آمد که میلوسوویچ تا کی می تواند ادامه دهد. آن گونه که یکی از رهبران مخالفین می گوید: " ما می دانستیم که میلوسوویچ بدون حمایت پلیس نمی تواند مقاومت کند. ما می دانستیم که اگر بتوانیم بر روی پلیس و ارتش اطراف او اثر بگذاریم و آن ها را وادار به دوباره اندیشی در باره حمایت از او بکنیم، او نمی تواند نجات پیدا کند". هرچند اتهام های رژیم علیه آپوراغراق آمیزتر می شد و بازداشت های بیشتری صورت می گرفت. آپورفرصت بیشتری پیدا می کرد تا تناقضات و ادعاهای بی اساس رژیم را بر ملا کند و حقیقت را برای پلیس روشن نماید. به نظر فعالین با این شیوه "پلیس دشمن را می شناخت و متوجه می شد که دشمنان تعدادی جوان هستند که می خواهند با روش های مسالمت آمیز این رژیم را تغییر دهند و کشور را از شر این رژیم غیر دموکراتیک خلاص کنند". در مراحل نهایی مبارزه، حتی بعضی از افسران پلیس بر چسب آپور را روی ماشین های خود نصب کرده بودند و یک مقام رده بالای پلیس به یکی از رهبران سیاسی مخالف گفته بود: " لطفا هر چه



زودتر میلو سوویچ را شکست دهید. من حالم از او به هم می خورد "هم زمان با آن، شهرداری های محلی باپلیس و ارتش قرار گذاشته بودند که آن ها نه نافرمانی کنند و نه فرمان ها را اجرا کنند. به این معنی که وقتی میلو سوویچ دستور اجرای عملیات را می دهد جواب مثبت بدهند ولی در عمل هیچ کاری نکنند. آتپور، تظاهرات عمومی بزرگی را سازمان داد. از جمله تعطیل کلاس های درس، کنسرت موسیقی راک و راه پیمائی طولانی مانند راه پیمائی از بلگراد تا نوی ساد به طول ۸۰ کیلومتر. در سیزدهم ژانویه ۲۰۰۰ شب سال نوی کلیسای ارتودوکس، آتپورتجمع عظیمی را در بلگراد سازمان داد که در آن موسیقی راک نواخته شد و در نیمه شب به جای جشن و پایکوبی، آن ها اقدام به نمایش تصویرنام بردن از صرب هائی نمودند که در دوران میلو سوویچ کشته شده بودند و سر انجام مردم را با این پیام به خانه فرستادند که " امسال سالی خواهد بود که سرانجام، زندگی در صربستان پیروز می شود."

در جولای آن سال میلو سوویچ خواستار برگزاری انتخابات زود هنگام شد تا بلکه بتواند مشروعیت از دست رفته خود را باز یابد. آتپور مبارزه استراتژیک خود را برای انتخابات آغاز کرد. آتپور برای این مبارزه آماده بوده و یک سال تمام برای اتحاد مخالفین کار کرده بود و توانست به

سادگی اعضای خود و احزاب مخالف را پشت سر یک کاندیدا ( ووچیسلاو کو ستو نیکا) جمع کند و سپس دو میلیون اعلامیه با شعار اصلی انتخابات " کار او تمام است" در سراسر کشور پخش کردند و این پیام را برای مردم فرستادند " ما نمی خواهیم که به ما رای بدهید. فقط از شما می خواهیم قبل از این که رای بدهید از فرزندان خود پرسید به کی رای بدهیم؟ آن چه فرزندان شما گفتند انجام دهید."

در دوران مبارزات انتخاباتی، آتپور، کمپین " خروج برای رای" را ترتیب داد و آن را "وقت آن است" نامید. جنبش هزاران جوان را از طریق برگزاری کنسرت در سراسر کشور و حمایت هنرمندان شناخته شده، از کاندیدای خود، به حوزه های رای گیری کشاند. سر انجام به گفته یکی از فعالین جنبش " همه حس می کردند که پیام (کار او تمام است) یک پیام واقعی است و حقیقتا اتفاق می افتد". آتپور با حمایت مالی ایالات متحده، سی هزار نفر ناظر انتخاباتی را تعلیم داده و در ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۰ به حوزه های رای گیری فرستاد تا مانع از سرقت آرا توسط رژیم شده و نتایج آرا را پی گیری نمایند. نتایج اولیه آرا پیروزی کوستونیکا را نشان می داد و دو روز بعد میلسوویچ پذیرفت که نفر دوم شده است و خواستار برگزاری دور دوم انتخابات شد. معترضین در بلگراد با

به صدا در آوردن جفجه کودکان، امتناع میلو سوویچ از پذیرش شکست را مسخره می کردند و سرانجام آپتور آن چه ماه ها برای اجرای آن برنامه ریزی کرده بود اعلام کرد: اعتصاب عمومی در دوم اکتبر.

مردم پل ها و راه ها را مسدود کردند و دانشجویان کلاسی ها را بایکوت نموده و ده ها هزار نفر از معدن کاران و کارگران نساجی به اعتصاب پیوستند. پلیس ها در حاشیه ایستاده بودند و دخالتی نمی کردند ماروویچ می گوید: " در طول ده روز، اعتصاب عمومی سراسر کشور را فرا گرفت و مملکت را فلج کرد. هیچ کسی کار نمی کرد. جاده ها و راه آهن مسدود شده بود و کمپانی های بزرگ از کار باز ایستادند و رژیم هیچ کاری نمی توانست بکند ". در پنج اکتبر، دویست هزار نفر، با اتومبیل، اتوبوس و بلدوزر به بلگراد آمدند و فریاد می زدند " خودت را بکش اسلو بودان و صربستان را نجات بده " اما هیچکس به خشونت روی نیاورد. پوپوویچ می گوید " ما به ملت آموزش داده بودیم که به پلیس حمله نکنند و خشونت به کار نبرند و منظم باشند " همان گونه که گاندی می گوید: " شما باید لشکر بی خشونت را آن قدر آموزش دهید که به نبرد نیازی نباشد. "

فعالیت های فراگستر

احزاب مخالف در صربستان، در اثر مبارزه با یک دیگر برای سال های طولانی ضعیف شده بودند. ماروویچ می گوید " تنها نقطه اشتراک آن ها این بود که همه می خواستند قدرت را به دست گیرند ". چالش عمده آتپور این بود که این گروه های مختلف را برای انتخابات سال ۲۰۰۰ با هم متحد نماید. آن ها به جای استفاده از روش های قدیمی که رهبران این احزاب را دور یک میز جمع کنند و هدف های مشترکی پیدا کنند تصمیم گرفتند ابتدا اعضای اصلی آتپور خود حول یک هدف مشترک با هم متحد شوند و آن هم بر کناری میلو سوویچ بود. سپس روش های رسیدن به این هدف را انتخاب کردند " اعتصاب عمومی و نافرمانی مدنی در واکنش به تقلب در انتخابات ". تنها پس از آن بود که با گروه های مختلف تماس گرفتند و آن ها را متقاعد کردند که از این روش حمایت کنند. " به تدریج موفق شدیم که حمایت گروه های مربوط را برای این طرح جلب نمائیم. " در آپریل ۲۰۰۰ رهبران دو گروه اصلی اپوزسیون برای نخستین بار از سال ۱۹۹۷ با یک دیگر ظاهر شدند و ماه بعد هیجده حزب مخالف رژیم متحد شده و ائتلاف " اپوزسیون دموکراتیک صربستان " را به وجود آوردند. در همین حال آتپور با اتحادیه های کارگری و سازمان های محلی و شهرداری ها ارتباط برقرار کرد تا برای اعتصاب عمومی آماده شوند.

در روز انتخابات، اپوزسیون صربستان متحد و آماده اعتصاب بود. ماروویچ می گوید "مهم این بود

که اکثریت مردم فعالانه در آن شرکت کردند و به همین دلیل بود که بسیار موثر واقع شد."

در اول آپریل ۲۰۰۱ میلوسوویچ دستگیر و سال بعد محاکمه او به جرم جنایت جنگی در لاهه آغاز

شد. او در ۱۱ مارچ ۲۰۰۶ در زندان مرد و محاکمه او به پایان نرسید و بنا براین رای نهائی در

مورد او صادر نشد. اگر چه صربستان امروز هم چنان از فساد رنج می برد ولی اکنون کشوری

دموکرات است و انتخابات آزاد در آن برگزار می شود و این همان چیزی است که بنیان گزاران

آتپور می خواستند.

پوپوویچ می گوید: "میلوسوویچ و رژیم اش با نفرت پراکنی و تبلیغات خود، موعظه گر مرگ بودند.

ما پیروز شدیم برای این که ما زندگی را بیشتر دوست داریم. ما تصمیم گرفتیم زندگی را دوست

داشته باشیم. شما نمی توانید زندگی را شکست دهید. آن چه آتپور انجام داد همین بود و برای

همین هم پیروز شد.

## آنگ سان سو چی : پیشروان جنبش دموکراسی برمه

### بینش و انگیزش

برمه در دوره ۱۸۲۴ تا ۱۹۴۸ تحت کنترل بریتانیا بود. در این دوره ژنرال آنگ سان، بنیانگذار ارتش مدرن برمه، با موفقیت مذاکرات مربوط به استقلال برمه از بریتانیا را به انجام رساند. کمتر از یک سال پس از پیروزی سیاسی آنگ سان، رقبای وی در ارتش وی را به قتل رساندند. ارتش قدرت خود را در ۱۹۶۲ تحکیم کرد. در این سال ژنرال نه وین و حزب برنامه‌ی سوسیالیستی وی

حکومت را سرنگون کرده و حکومت نظامیان را مستقر ساختند. دوره ۴۸ ساله‌ی پس از روی کار

آمدن نظامیان توسط رژیمی که ترس و فقر را به برمه آورد به دوره‌ای سیاه تبدیل شد.

آنگ سان سو کی، دختر ژنرال آنگ سان، در سال ۱۹۴۵ زاده شد، سه سال قبل از استقلال برمه و

کشته شدن پدرش متعاقب استقلال کشور. سو کی پس از ترک کشور در اوایل دهه شصت برای

تحصیل و یک موقعیت کاری در سازمان ملل، در نهایت در سال ۱۹۸۸ به برمه بازگشت تا با مادر

بیمارش باشد. اندکی پس از بازگشت وی در ۸ اوت ۱۹۸۸، ژنرال نه وین، رئیس نظامیان حاکم،

از شغل خود استعفا داد که این امر آتش اعتراضات ملی را علیه حکومت برمه شعله ور کرد؛ ارتش

این اعتراضات را سرکوب کرده و هزاران معترض را کشت. سه هفته بعد در ۲۶ اوت، سو کی که از

قبل به عنوان دختر ژنرال آنگ سان نفوذ سیاسی زیادی داشت نیم میلیون نفر را در تظاهراتی در

برابر شووه‌داگون پاگودا در رانگون مخاطب قرار داده و خواستار حکومتی دموکراتیک شد. پس از

شکل گیری گروه تازه‌ای از نظامیان حاکم که هدایت آن را ژنرال ساو ماونگ بر عهده داشت و در

هشتم سپتامبر پا به عرصه گذاشت، سو کی به تاسیس "لیگ ملی برای دموکراسی" همت گماشت و

دبیر کل این حزب از زمان تاسیس در هفتم سپتامبر ۱۹۸۸ باقی مانده است. درست یک سال بعد،

پس از آن که دولت دریافت که یک جنبش سیاسی قابل توجه در پشت سر آنگ سان سو کی در حال شکل گرفتن است او را از ۲۱ ژوئیه ۱۹۸۹ در بازداشت خانگی نگاه داشته است.

## اهداف و مقاصد

آنگ سان سو کی زندگی خود را وقف یک برمه آزاد و باز کرده است که در آن گروه نظامی حاکم جای خود را به دولتی منتخب مردم در یک فرایند دموکراتیک بدهد. بنا به نظر سو کی بهترین روش برای دست یابی به این هدف در سال ۱۹۸۸ تاسیس یک حزب سیاسی یعنی لیگ ملی برای دموکراسی و شکست حاکمان نظامی در انتخابات ملی بود. در اولین انتخابات با مشارکت این حزب در سال ۱۹۹۰، لیگ ملی برای دموکراسی ۸۳ درصد از کرسی‌های پارلمان را از آن خود کرد و سو کی قرار بود به مقام نخست وزیری تعیین شود؛ اما حاکمان نظامی با رد نتایج انتخابات و تداوم حکومت بر کشور گذار به دموکراسی را مانع شدند. سازمان‌های سیاسی بین المللی، رسانه‌های خبری و رهبران سیاسی همه منصفانه بودن انتخابات ۱۹۹۰ را به رسمیت شناختند. این



نکته هم برای ناظران بین المللی و هم ناظران محلی روشن بود که استنکاف حاکمان نظامی از واگذاری قدرت نقض جدی آزادی های مدنی و سیاسی است.

در مواجهه با این مانع پیش رو، اهداف سو کی تغییر کرد. او شروع کرد به استفاده از بازداشت خانگی خود به عنوان موضوعی برای بحث در مورد نقض حقوق بشر در برمه و طرح آن در برابر مجامع بین المللی. سو کی علی رغم فقدان عمومی دسترسی به فضای سیاسی و رسانه های بین المللی با استفاده از جایزه ۱,۳ میلیون دلاری کسب شده از طریق جایزه ی نوبل خود در ۱۹۹۱ بر روی ایمان مردم برمه سرمایه گذاری کرده و یک بنیاد ملی بهداشت و آموزش تاسیس کرد. سو کی در طی دهه ۱۹۹۰ در حالی که هنوز تحت بازداشت خانگی بود به ارتباط با همراهان خود در لیگ ملی برای دموکراسی و جامعه ی بین المللی از طریق شوهر و دو فرزندش که در بریتانیا زندگی می کنند ادامه داد.

پس از رهایی از بازداشت خانگی در ششم مه ۲۰۰۲، سو کی بلافاصله مبارزه ای تهاجمی و ملی را جهت تقویت لیگ ملی برای دموکراسی آغاز کرد. اما این مبارزه به نحوی تراژیک با محکوم شدن دوباره وی به بازداشت خانگی در ۳۰ مه ۲۰۰۳ عمر کوتاهی یافت. در دوره حبس ثانوی، او به

تلاش برای جلب حمایت داخلی و بین‌المللی از کشورهایی مثل ایالات متحده و بریتانیا در کنار اتحادیه اروپا ادامه داده است. همه این کشورها و نهادها به نحوی فعال بر دولت برمه برای رهایی وی از حبس فشار وارد آورده‌اند.

## رهبری

رهبری استثنایی آنگ سان سو کی را صرفاً نمی‌توان به موقعیت وی به عنوان دختر یک قهرمان سیاسی نسبت داد. او عمیقاً تحت تأثیر رهبران مدنی در جنبش‌های غیر خشونت‌آمیز مثل دکتر مارتین لوتر کینگ جونیور، و مهاتما گاندی قرار داشته است. وی به عنوان یک رهبر سیاسی توازن مناسبی میان مخالفت با رژیم و عدم خشونت یافته است. سو کی علی‌رغم ممنوعیت اجتماع بیش از چهار نفر از سپتامبر ۱۹۸۸ یک تور سخنرانی عمومی را در کشور به منظور حمایت از لیگ ملی برای دموکراسی آغاز کرد؛ این نه اولین و نه آخرین اقدام وی برای نادیده گرفتن دستورات دولت بود.

یک بار به هنگام بازگشت از یک سخنرانی در یک گردهمایی در شهری کوچک، سو کی و حامیانش یک باره توسط سربازان محاصره شدند و به آنها دستور داده شد که از جاده خارج شوند. سو کی به آرامی پاسخ داد که آنها "در کنار جاده پیاده روی خواهند کرد." سو کی در این مورد می گوید: "فکر من این بود که فرد در این موقعیت مسیرش را تغییر نمی دهد." او با حرکت مستقیم به سوی سربازان منتظر شد تا آنها بگذارند رد شود تا این که یک سرگرد یک باره ظاهر شده و به سربازان دستور داد اسلحه شان را پایین بیاورند. سو کی بر این باور است که "تفاوت عظیمی میان نگرش مردی اسلحه در دست و مردی بدون آن وجود دارد. وقتی کسی اسلحه در دست ندارد، او تلاش بیشتری می کند تا ذهن، شور و اشتیاق و درکش را برای یافتن یک راه حل به کار گیرد." سو کی برای همه تلاش‌هایش جهت آوردن دمکراسی به برمه جوایز بیشمار و سطح بالای جهانی شامل بر جایزه‌ی ساخاروف، جایزه صلح نوبل، و مدال طلای کنگره را دریافت کرده است.

محیط مدنی

باور عمومی بر این است که دولت برمه یکی از سرکوبگرترین دولت‌ها در جهان است. برمه با هیچ معنا و برداشتی یک دموکراسی انتخابی به شمار نمی‌رود: گروه نظامیان حاکم همه‌ی قوای اجرایی، قانونگذاری و قضایی را کنترل، تقریباً همه‌ی حقوق اساسی افراد را سرکوب، و حقوق بشر را با مصونیت نقض می‌کند. حاکمان نظامی از زمان رد نتایج انتخابات ۱۹۹۰ و منع مجلس خلق از تشکیل، همه‌ی احزاب سیاسی را در برمه فلج ساخته‌اند. مقامات، بسیاری از رهبران مخالفان را بازداشت، هزاران نفر را مجبور به استعفا، دفاتر احزاب را مهر و موم، به آزار و اذیت خانواده‌های اعضای احزاب اقدام و به طور متناوب حامیان آنها را بازداشت کرده‌اند تا از گردهمایی‌های برنامه ریزی شده جلوگیری نمایند. بنا به گزارش سال ۲۰۰۹ خانه آزادی در مورد "آزادی در جهان"، دولت برمه مردم را تحت تهدید قرار داد تا به همه پرس‌ی قانون اساسی در سال ۲۰۰۸ رای دهند. این همه پرس‌ی تداوم حکومت نظامیان را مشروعیت می‌بخشید و آن چنان پر از تقلب و خطا بود که ناظران بین‌المللی از تایید نتایج آن خودداری کردند.

با فقدان شفافیت و محاسبه پذیری، فساد دولت هم در سطح ملی و هم در سطوح محلی بسیار گسترده شده است. دولت نظامی، آزادی مطبوعات را به شدت محدود کرده است، نظارت بر کافه های اینترنتی را تشدید کرده و نرخ اخذ مجوز برای استفاده از بشقاب های ماهواره ای را به شدت افزایش داده است. آزادی های تشکل و تجمع محدود شده اند؛ گردهمایی بدون مجوز افراد در مکان های عمومی با بیش از پنج نفر ممنوع است و مقامات به طور معمول از زور برای جلوگیری از تظاهرات و گردهمایی ها استفاده می کنند.

#### پیام و مخاطب

پیام اصلی سو کی یک فراخوان تشویق کننده به کنش است بر اساس عمل غیر خشونت آمیز در جهت پی گیری خستگی ناپذیر دموکراسی. تأثیر بودیسم بر سیاست آنگ سان سو کی سال هاست که موضوع مورد بحث در تحلیل های دانشگاهی بوده است. او به این نکته اشاره می کند که ایده ی بخشی متقابل در بودیسم در گذار به دموکراسی نقشی محوری دارد. سو کی در یک مصاحبه

توضیح داده است که او و گاندی "شبهاتی ناگزیر در مواجهه با چالش‌های حکومت اقتدارگرا" دارند.

پیام او در میان عناصر نظری بودایی و ارتباط خانوادگی آنگ سان سو کی به تاریخ انقلابی مردم برمه کاملاً به گونه‌ای طراحی شده که با جمعیت آزادی خواه برمه هم صدایی دارد. روشن است که نظامیان حاکم به اندازه‌ی کافی منابع فیزیکی برای خرد کردن هر گونه مقاومت با تمسک به زور در اختیار دارند. آنها ابایی از شکستن مقاومت افراد ندارند حتی اگر این خرد کردن به معنای از میان رفتن تعداد زیادی از انسان‌ها باشد. آنگ سان سو کی متوجه این موضوع است. او ایدئولوژی خود را به گونه شکل داده که مردم برمه بتوانند علیه حکومت اقدام کنند بدون آن که خود را در مخاطره مقابله‌ای خشونت آمیز با نظامیان حاکم قرار دهند.

سو کی در سخنرانی مشهورش با عنوان "آزادی از ترس" در پی انتخابات ۱۹۹۰ به حامیانش می‌گوید: "این قدرت نیست که فساد می‌آورد، بلکه ترس است." او تحت بازداشت خانگی نمی‌توانست در ملا عمومی با رفقایش به راهپیمایی بپردازد اما ایدئولوژی و واژه‌های قدرتمند وی

چیزی است که هیچ منع فیزیکی نمی تواند آنها را از میان ببرد. "گفته شده است که افراد مقدس گناهکارانی هستند که همچنان در حال تلاش اند." او و رهبران لیگ ملی برای دموکراسی از طریق مجموعه ای از گردهمایی های بزرگ و باز و نامه های خوش نوشت به اعضای گروه نظامیان حاکم در طی دوره های زندان و حبس خویش مردم را به سوی دنبال کردن دموکراسی به صورتی امن و کارآمد سوق داده اند.

#### پیام و مخاطب

از اواخر دهه ۱۹۸۰ فعالان برمه ای و هم پیمانان آنها در ایجاد شبکه ای گسترده از حامیان خود موفق بوده اند؛ بدون یک چتر متنوع از حمایت داخلی و بین المللی، جنبش دموکراتیک برمه نمی توانست استوار در برابر سرکوب بایستد. حمایت سازمان یافته در سطح جهان از این جنبش در حال شکل گیری و بسط بوده است؛ در برنامه سالانه شبکه کنش جهانی برمه برای تغییر سیاسی که ده هزار نفر شرکت کننده در بریتانیا در سال گذشته داشت این تحول به چشم می آید. این امر باعث

شد که گروهی از قدرت‌های جهانی خواهان آزادی زندانیان سیاسی برمه از جمله سو کی شوند و گواهی دهند که مبارزه‌ی فعالان برمه ای بیهوده نبوده است.

اگرچه تلاش بیشماری برای مبارزه با نظامیان حاکم صورت گرفته است مردم برمه همچنان تحت یک رژیم نظامی بیرحم زندگی می کنند و سو کی تنها برنده جایزه نوبل است که در حبس به سر می برد. تعهد پایدار سو کی به جنبش بی خشونت همراه با عشق و حمایت سرسختانه مردم برمه موجب همبستگی و احترام زیاد جهان آزاد به جنبش دموکراتیک برمه شده است.



## مارتین لوتر کینگ: مبارزه برای حقوق برابر در آمریکا

### بینش و انگیزه

اگر چه برده داری در اواخر قرن نوزدهم در آمریکا ملغی شد، ولی نژاد پرستی نهادینه شده تا ده ها سال بعد ادامه داشت و سیاهان مورد ستم بودند. تا نیمه قرن بیستم سیاهان مجبور بودند از مکان های عمومی و مدارس جداگانه استفاده نمایند و البته بهترین ها در انحصار سفید پوستان بود. آن ها به طور معمول از تبعیض در استخدام و مسکن رنج می بردند و حتی توسط بعضی سفید پوستان مورد آزار قرار گرفته و لینیچ می شدند و نمی توانستند از حق رای خود به طور کامل استفاده کنند.

فعالین حقوق مدنی ده ها سال برای برابری همه آمریکائی ها مبارزه کردند و پیروزی های چشم گیری نیز به دست آوردند که از جمله آن ها رای دادگاه عالی آمریکا در سال ۱۹۵۴ در مورد

پرونده معروف " براون علیه شورای آموزش " بود که جداسازی دانش آموزان سیاه و سفید را مخالف قانون اساسی تشخیص داد.

گرچه این پیروزی ها نتوانست تبعیضی که جامعه آمریکا گرفتار آن بود از بین برد ولی شرایطی به وجود آورد که امکان برابری حقیقی سیاه و سفید در آمریکا دیده می شد. درچنین شرایطی مارتین لوترکینگ به مبارزه برای احقاق حقوق مدنی سیاه پوستان آمریکا پیوست.

#### اهداف و مقاصد

دکتر مارتین لوترکینگ کشیش باپتیست آموزش دیده ای بود که می کوشید تا سطح آگاهی عمومی در مورد نژادپرستی را بالا برد و بدینوسیله بتواند به تبعیض نژادی و جداسازی نژادی در ایالات متحده پایان دهد. در حالی که هدف اصلی او برابری نژادی بود، در ابتدا هدف های کوچگتری را انتخاب کرد و مبارزات ریشه ای محلی برای برابری حقوق آمریکائی های آفریقائی تبار را سازمان داد. در سال ۱۹۵۵ او فعالانه در نخستین مبارزه مهم برای حقوق مدنی در مونتگمری آلاباما درگیر شد. جائی که جداسازی نژادی در اتوبوس ها وجود داشت.

رزا پارکس یک زن آمریکائی آفریقائی تبار، حاضر نشد جایش را در وسط اتوبوس به مرد سفید پوستی بدهد. او به جرم نافرمانی مدنی بازداشت شد.

بازداشت پارکس تاکتیکی هماهنگ شده برای سازمان دهی یک جنبش ریشه ای بود که موفق شد اتوبوس رانی مونتگمری را بایکوت نماید. پارکس را لوترکینگ به خاطر اعتبار خوب در جامعه سیاهان و وضعیت شغل و تاهل او به عنوان چهره اصلی این مبارزه برگزیده بود . قبل از سال ۱۹۵۵ "کلودت کلونین" دختر جوان سیاه پوست ۱۵ ساله ای به همین جرم بازداشت شده بود ولی کینگ و هم رزمان حقوق مدنی اش او را چهره موثری برای مبارزه حقوق مدنی تشخیص ندادند. رزا پارکس چهره ای بود که کینگ می خواست او را به عنوان نماد مبارزه مدنی به دنیا نشان دهد و این تاکتیکی بسیار حیاتی برای مبارزات محلی بود.

زندانی بودن پارکس به عنوان قربانی تبعیض نژادی، کینگ را قادر ساخت که عکس العمل بسیار مناسبی را در سراسر جامعه گسترش دهد. او جامعه آفریقائی تباران آمریکا را بسیج کرد که حمل و نقل عمومی مونتگمری را بایکوت نموده و خواستار برابری نژادی در سیستم حمل و نقل عمومی شوند.

پس از یک سال بایکوت، دادگاه منطقه ای ایالت متحده آمریکا، در پرونده "برودر علیه گیل"

جداسازی نژادی در اتوبوس های مونتگمری را منع کرد.

از بسیاری جهات، بایکوت اتوبوس رانی مونتگمری سبب خیزش جنبشی ملی برای از بین بردن

تبعیض نژادی شد. کینگ این جنبش را رهبری می کرد.

موفقیت مبارزه در مونتگمری، سبب شد که کینگ و هم رزمان آمریکائی آفریقائی تبارش برای

حقوق مدنی، در سال ۱۹۵۷، "کنفرانس رهبری مسیحی های جنوب" را تشکیل دهند که هدف

آن استفاده از ارزش های اخلاقی و قدرت سازمان دهی کلیساهای جنوب، به منظور اصلاحات در

حقوق مدنی، با بهره گیری از شیوه مبارزات بی خشونت بود. کینگ به عنوان رهبر "کنفرانس

مسیحی های جنوب" دست به سازمان دهی مبارزات محلی برای از بین بردن جداسازی در ایالت

جنوبی مثل آلاباما، جورجیا و فلوریدا و شهرهای جنوبی مانند آلبانی، بیرمنگام و سنت آگوستین زد

که آئینه تمام نمائی از مبارزات مونتگمری بود. در هر کدام از این شهرها، کینگ و کنفرانس

مسیحی ها دنبال هدف های مشخصی بودند: مبارزه با جداسازی نژادی در مکان های بخصوص،

مانند غذاخوری ها، اتوبوس ها، مدارس و فروشگاه ها. علیرغم قدرت غیر قابل مقایسه پلیس و

مقامات محلی که سال ها سیاست های جداسازی نژادی را نهادینه کرده بودند، تاکتیک های بی خشونت کینگ در فعالیت های مدنی سبب شد که مسئله جداسازی نژادی در سطح مملکت مطرح شود.

جلب توجه همگانی به مسئله جداسازی نژادی سبب شد که کینگ به عنوان اصلی ترین سازمان ده آکسیون معروف به " شش بزرگ " در راهپیمائی معروف ۱۹۶۳ واشینگتن درآید. کینگ ودوستانش دراین آکسیون خواستار عدالت اقتصادی برای همه آمریکائی ها شدند. این راه پیمائی فرصت بزرگی برای آن ها بود تا نگرانی ها ونارضایتی های خود را در پایتخت به نمایش بگذارند که به خصوص در سخنرانی معروف کینگ، " من رویایی دارم " نمود کاملی یافته است. راه پیمائی واشینگتن نه تنها به تصویب قوانین مهمی در زمینه حقوق مدنی انجامید بلکه به او فرصت داد که به مسائل دیگر حقوق بشری مانند فقر و حقوق کارگران نیز بپردازد.

رهبری

کینگ متولد ۱۹۲۹ در شهر آتلانتا از ایالت جورجیا بود. او در ایالتی رشد کرد که سخت گرفتار جداسازی نژادی بود. او هم تحصیلات سکولار و هم مذهبی داشت و در سال ۱۹۵۵ دکترای خود را در رشته الهیات از دانشگاه بوستن گرفت. در سال ۱۹۵۴ اندکی پس از آن که به عنوان کشیش در کلیسای باپتیست در خیابان دکستر در مونتگمری آلاباما مشغول به کار شد. مبارزه مدنی در مونتگمری، کینگ را در کانون جنبش فعالین حقوق مدنی قرار داد.

پس از موفقیت در لغو قوانین جداسازی نژادی در وسائل نقلیه عمومی در مونتگمری، کینگ به دنبال تشکیل سازمان فراگیری بود که به مسئله جدا سازی نژادی در سایر ایالات آمریکا نیز بپردازد. در اوایل سال ۱۹۵۷ کینگ شصت تن از رهبران سیاه پوست کلیسا های آمریکا را دعوت کرد تا مبارزات بیشتری را برای از بین بردن جداسازی نژادی به بحث بگذارند. در جریان این مذاکرات " کنفرانس رهبری مسیحی های جنوب " خلق شد که کینگ رهبری آن را تا سال ۱۹۶۸ که ترور شد به عهده داشت. کینگ از این سازمان ملی برای تعمیق مبارزات ملی و محلی به منظور از بین بردن نژاد پرستی سیستماتیک در تمام ایالات متحده بهره برد.

"کنفرانس رهبری مسیحی های جنوب" با دیگر گروه های مبارز مدنی مانند "انجمن ملی تعالی رنگین پوستان" تفاوت داشت. این سازمان به صورت تشکیلات ملی فراگیری تاسیس شده بود که شاخه های محلی نداشت و به این ترتیب به آن ها امکان می داد که در محدوده گسترده تری بتوانند آمریکائی های آفریقائی تبار را در مبارزات حقوق مدنی در گیر سازند و از طریق روش های مسالمت آمیز مانند بایکوت و تحصن به مبارزه ادامه دهند.

رهبری کینگ، او را به صورت چهره اصلی مبارزات حقوق مدنی در بین عموم مردم شناسانده بود و به همین دلیل مواظب بود که وجهه خود را برای اکثریت سفید پوست آمریکا حفظ نموده و خود را برای آن ها قابل قبول سازد. بر عکس مالکوم ایکس، چهره اصلی "ملت اسلام" که با مبارزه مسلحانه و افتراق در دنیا شناخته می شد. او با این روش ها به شدت مخالف بود و سعی می کرد تصور عمومی از خود را به صورت یک میانه رو و نه یک رادیکال تندرو نشان دهد.

از بسیاری جهات این میانه روی سبب شد که او بتواند تعداد زیادی از سفید پوستان را نیز به خدمت مبارزه در آورده و آن ها را به جنبش ملحق سازد. کینگ نه تنها به صورت سمبل امید برای سیاهان که بلکه برای سفید پوستان ترقی خواه نیز در آمده بود. او هم چنین کوشش کرد که جنبش

مقاومت مدنی متحد باقی بماند و در زمانی که آمریکائی ها به نحو فزاینده ای به آزادی و برابری علاقه مند بودند، سعی می کرد بین گروه های مختلف فعالین پل ارتباطی بزند. او هرگز ابراز وابستگی به گروه خاصی نکرد. از بیم آن که مبادا جنبش دچار انشعاب شود و مخصوصا در پشت صحنه سعی می کرد که رهبران سیاه را وادار به کار کردن با هم بکند. رهبرانی که در شرایطی عادی حاضر به همکاری با هم نبودند.

در مقام یک رهبر مدنی و مدافع حقوق بشر، کینگ به شدت از نوشته ها و کنش های گاندی الهام گرفت و آن چنان رابطه قوی با گاندی حس می کرد که در سال ۱۹۵۹ به هند سفر کرد و به گفته او این سفر عمیقاً بر درک او از مقاومت مدنی اثر گذاشت. کینگ توضیح می دهد که " از زمانی که در هند بودم بیشتر متقاعد شدم که روش مقاومت بی خشونت کارآمدترین سلاح در دست مردم تحت ستم برای رسیدن به عدالت و کرامت انسانی است " کینگ آن چنان به روش بی خشونت در مقاومت مدنی باور داشت که بیشتر اطرافیان او کسانی مانند " بایارد راسنین " بودند که آموزه های گاندی را مطالعه کرده و می توانستند این آموزه ها را در جریان فعالیت ها به خدمت گیرند.



## فضای مدنی

کینگ و هم رزمان حقوق مدنی اش با مخالفت بی رحمانه مقامات محلی و نیروی پلیس در شهرهای جنوبی و مخالفین حقوق مدنی و سفید پوستان طرفدار برتری نژادی سفید مانند کوکلس کلان ها، روبرو بودند. طرفداران حقوق مدنی متناوبا بازداشت و زندانی می شدند.

"کینگ سی مرتبه برای فعالیت های حقوق مدنی بازداشت شد". نیروهای پلیس شهر های جنوبی کم ترین تردیدی در اعمال خشونت علیه معترضین نداشتند و حتی بعضی از پلیس های آلاباما با کوکلس کلان ها همکاری می کردند و اجازه می دادند اوباشان شریر به "سواران آزادی" حمله کنند. علاوه بر آن کوکلس کلان ها خانه های فعالین حقوق مدنی از جمله کینگ را بمب گذاری کردند و فعالینی مانند "مدگار اوریس" را به قتل رساندند. این کنش های بی رحمانه، حمایت بیشتری برای جنبش مقاومت مدنی به همراه آورد زیرا افکار عمومی را برانگیخت و سفیدهایی که قبلا نسبت به وضعیت سیاهان بی تفاوت بودند به پشتیبانی آنها برخاستند.

علاوه بر تهدید این گروه ها، کینگ دائما توسط ماموران اف.بی.آی تحت نظر بود تا بلکه بتوانند رابطه ای بین او و کمونیست ها پیدا کنند. بدلیل این که کینگ رهبری کاریزماتیک بود و می

توانست سیاهان را بسیج کند، اف.بی.آی او را تهدیدی برای حفظ شرایط موجود می دانست و برای این که او را وادار به سکوت کند تهدید کرد که در باره روابط او با زنان دیگر افشاگری می کند. ولی کینگ تسلیم این فشارها نشد تا به اعتبار خود لطمه نزند.

گرچه بسیاری از دولت های ایالات موضعی خصمانه نسبت به جنبش حقوق مدنی داشتند، اما فضای مدنی در ایالات متحده نسبت به جنبش مدنی از بسیاری جهات مساعد بود.

اصلاحیه بر قانون اساسی آمریکا در دوران بعد از برده داری چهارچوبی قانونی برای برابری همه به وجود آورده بود که در عمل اجرا نشده بود. طبیعت دموکراتیک جامعه آمریکا به کینگ و پیروان اش امکان آزادی اجتماعات را می داد. برعکس رسانه های مخالف ایالات جنوبی که تمایلی به دادن تریبون به کینگ برای گسترش افکارش نداشتند، رسانه های ملی از اهداف او طرفداری می کردند.

پیام و مخاطب

از برگزاری نخستین مبارزه برای حقوق مدنی در مونتگمری آلاباما در سال ۱۹۵۵، کینگ همواره بر برابری همه نژادها، چه در اتوبوسی در آلاباما، چه در رستورانی در جورجیا و چه در غرفه رای گیری در میسی سی پی تاکید داشت. علاوه بر آن صرف نظر از موضوع و مکان، کینگ تمام تلاش خود را معطوف به جا انداختن روش های مبارزات بی خشونت از جمله بایکوت اقتصادی در سطح شهر، تحصن، سخنرانی و راه پیمائی های عمومی کرد. اضافه بر تاکتیک های بسیج توده ها، کینگ از کاریزما و تبحر خود در سخنرانی برای مبارزه با جداسازی نژادی هم بهره فراوان گرفت. سخنرانی معروف او " رویا یی دارم " که در سال ۱۹۶۳ در راهپیمایی واشینگتن ایراد کرد به عنوان یکی از بهترین سخنرانی ها در تاریخ آمریکا باقی ماند.

کینگ ماهرانه پیامش را با توجه به مخاطبین طراحی می کرد. به عنوان یک متحد در جنبش " بشارت برای عدالت اجتماعی " بنا بر شرایط می توانست خشن، روان، فاضل، سخنور، عامی، حتی شهوت ران (بدون این که واقعا باشد)، دمدمی مزاج و یا ریا کار باشد. " جانانان ریدر " یکی از بیوگرافی نویسان بی شمار کینگ می گوید " او توانائی مانور غیر معمولی بین مفاهیمی چون سیاه

و سفید و سایر هویت ها دارد و می تواند به راحتی با مخاطبین هم دلی کند. می کوشد بنا بر طبع مخاطبین صحبت کند و خط بین آن ها را حتی از نظر اعتقادی کم رنگ تر سازد.

در مونتگمری واکنش های لازم برای زندانی کردن غیرقانونی رزا پارکس را سازمان داد. کینگ بایکوت تمام وسائل نقلیه عمومی در سطح شهر را رهبری کرد. سیاهان سوار شدن بر اتوبوس ها را تحریم کردند تا وقتی که مقامات شهری تغییراتی در قانون بدهند که کم تر تحقیر آمیز باشد. درخواست های بایکوت کنندگان بسیار معتدل بود. آن ها حتی در خواست لغو جدا سازی را نکردند. خواستار رفتاری مودبانه در اتوبوس ها و نیز استخدام رانندگان سیاه پوست برای مسیرهایی که عمدتاً مسافران آن را سیاهان تشکیل می دادند شدند. دیگر خواسته آن ها، رعایت حق تقدم برای سرویسی دادن بود. ولی خواستار تغییر در اختصاص دادن صندلی های جلو برای سفید پوستان و صندلی های عقب برای سیاه پوستان نشدند. بایکوت با حمایت شدید جامعه سیاهان روبرو شد و به دلیل آن که اکثریت مسافران حمل و نقل عمومی را سیاهان تشکیل می دادند در آمد سرویسی اتوبوس رانی به شدت کاهش یافت. بایکوت کنندگان با جریمه و بازداشت و حملات فیزیکی روبرو شدند اما سرانجام در سیزدهم نوامبر ۱۹۵۶ دادگاه فدرال آمریکا قوانین جداسازی نژادها در

اتوبوس ها را خلاف قانون اساسی تشخیص داد و بایکوت اتوبوس ها در مونتگمری آلاباما پس از یک سال به پایان رسید.

هشت سال بعد در مارچ ۱۹۶۳ کینگ و " کنفرانس رهبری مسیحی های جنوب " مبارزه ای برای پایان دادن به جدا سازی در بیرمنگام آلاباما سازمان دادند و امیدوار بودند که نتایج مونتگمری را تکرار کنند . در این مبارزه کینگ به جای تمرکز به موضوعاتی مشخص مانند حمل و نقل عمومی، خواستار پایان دادن به سیاست های اقتصادی در بیرمنگام شد. به دلیل آن که این سیاست ها جداسازی نژادی و تبعیض علیه آمریکائی های آفریقائی تبار را ترویج می کردند. کینگ می دانست که برای این مبارزه کنش های مدنی شدیدی مورد نیاز است و به همین دلیل ، مبارزه بیرمنگام را تهاجمی تر از مبارزات قبلی سازمان داد. این مبارزه بعدا بنام " پروژه سی " خوانده شد. کینگ و هم رزمانش در فعالیت های مدنی اقدام به بایکوت اقتصادی کسب و کارها یی کردند که نژادهای دیگر را استخدام نمی کردند و جداسازی در تاسیسات خود را پایان ندادند. هم زمان در سطح شهر اقدام به یک سری راه پیمائی ، و تحصن صلح جویانه در کتاب خانه ها و رستوران ها ای نموده که می دانستند منجر به باز داشت فعالین حقوق مدنی خواهد شد. کینگ این استراتژی

را این گونه توضیح داد " هدف از کنش های مستقیم این است که آنچنان شرایط را بحرانی کنیم که آن ها ناچار شده و درهای مذاکره را بگشایند."

پلیس بیرمنگام در واکنش به اعتراضات نه تنها تعداد زیادی از فعالین بی خشونت را بازداشت کرد بلکه با باتوم، سگ، و ماشین های آب پاش به تعداد زیادی دیگر نیز حمله نمود. کینگ که در مراحل مقدماتی " پروژه سی " بازداشت شده بود فرصت مناسبی بدست آورد تا در زندان نوشته معروف " نامه ای از زندان بیرمنگام " را بنویسد. در این نامه او عنوان می کند که به حقوق مدنی واقعی، نمی توان بدون کنش های مستقیم بی خشونت و نا فرمانی مدنی دست یافت و نیز می نویسد " بی عدالتی در هر کجا که باشد تهدیدی برای عدالت در جاهای دیگر است " و این توصیه را مطرح کرد که " هر کسی مسئولیت اخلاقی دارد که قوانین نا عادلانه را رعایت نکند. " این نامه که بعدها در نشریه ها و کتاب های مختلف انتشار یافت از بهترین نمونه آثار نوشته شده توسط فعالین مدنی در تاریخ آمریکا است. نامه و " پروژه سی " سبب شدند که تا پایان بهار ۱۹۶۳ دست آوردهای مهمی در بیرمنگام حاصل شود بسیاری از تبعیضات در بیرمنگام از بین برود و جداسازی نژادی در شهر بنحو مشخصی کاهش پیدا کند.

چند ماه پس از پایان کمپین بیرمنگام، کینگ بطور جدی مشغول سازمان دهی راه پیمائی تاریخی ۲۸ آگوست واشنگتن برای اشتغال و آزادی شد. هدف سازمان دهندگان برجسته کردن وضعیت آمریکائی های آفریقائی تبار در جنوب بود. اگر چه برای آن که جمعیت بیشتری را جذب کنند آن را تحت عنوان، حقوق مدنی، و سازمان های کارگری و مذهبی سازمان دادند و دامنه پیام را از حقوق مدنی سیاهان گسترده تر کرده و مسائل کارگری جهانی را نیز در آن گنجانند. راه پیمائی به نوعی هویت ، خود را پیدا کرد و نقطه اوج آن تجمع ۲۵۰ هزار نفر در مقابل بنای یاد بود لینکلن بود که سخنرانی اصلی آن را کینگ به عهده داشت. کینگ با الهام از انجیل و بیانیه استقلال امریکا امید خود را برای هماهنگی نژادها و نوید برابری در ایالات متحده بازگو کرد. " رویائی دارم که روزی این مملکت به پا خواهد خواست و بر مبنای اعتقادات واقعی خود خواهد زیست " ما این حقایق را بدیهی می دانیم که همه مردم یکسان خلق شده اند. اکنون زمان آن است که مملکت خود را از شن های روان بی عدالتی نژادی بیرون بکشیم و به صخره های استوار برادری ببریم. اکنون زمان آن است که عدالت را به صورت واقعیتی برای همه فرزندان خدا در بیاوریم."

سخنرانی کینگ با کف زدن و تحسین بیش از انتظار جمعیت حاضر روبرو شد. امریکائی ها در سراسر کشور نیز از این سخنرانی استقبال کردند. موفقیت این راه پیمائی سبب شد که قوانین مهمی در مورد حقوق مدنی از تصویب بگذرد. مانند قانون حقوق مدنی در سال ۱۹۶۴ و قانون حق رای ملی در سال ۱۹۶۵ که قانونا به جداسازی در سراسر کشور پایان داد. در حالی که تصویب قانون مدنی رویای کینگ را به واقعیت نزدیک تر کرده بود.

هنوز برای پیاده سازی آن ها در سطح جامعه کارهای زیادی می باید انجام می شد. کینگ سه سال بعد را به نحو خستگی ناپذیری، صرف رسیدن به این هدف کرد. کینگ به خاطر تلاش های فوق العاده خود برای لغو تبعیض نژادی جایزه صلح نوبل را بدست آورد و برای سالهای ۱۹۶۳ و ۱۹۶۴ به عنوان مرد سال مجله تایم برگزیده شد. پس از مرگش مدال افتخار رئیس جمهوری در سال ۱۹۷۷ و مدال طلای کنگره در سال ۲۰۰۴ به او تعلق گرفت. یک روز از سال به نام مارتین لوتر کینگ نام گذاری شده و آن روز تعطیل ملی اعلام شد. او جوایز بی شمار و معتبر ملی و بین المللی را نیز کسب نمود.



## فعالیت‌های فراگستر

کینگ با دقت پیام و نقش خود را شکل می‌داد تا بتواند حمایت سازمان هائی را در داخل امریکا به دست آورد که در غیر این صورت از او حمایت نمی‌کردند.

او اغلب از نکات فرهنگی که برای مخاطبین آشنا بود به عنوان مرجع استفاده می‌کرد و فرقی نمی‌کرد که مخاطبین سیاه، سفید، سکولار و یا مذهبی باشند. به عنوان مثال در کنگره یهودیان آمریکا کینگ گفت "مردم مرا، با زنجیر به اینجا آوردند، مردم شما، از زنجیرهای که در اروپا برایشان ساختند فرار کردند. اتحاد ما ناشی از قرن‌ها مبارزه مشترک است. نه تنها برای این که خودمان را از شر بردگی خلاص کنیم بلکه ظلم و ستم به مردم رانیز نا ممکن سازیم.

کینگ برای به دست آوردن حمایت مورد نیاز در بعضی موارد مجبور بود که مصالحه کند. او در جریان راه پیمائی واشنگتن نقش مهمی در کم رنگ تر کردن انتقاد از دولت داشت. راه پیمائی اصلا برای محکوم کردن دولت فدرال به علت شکست در درک نیازها و نگرانی‌های سیاهان سازمان داده شده بود ولی به درخواست جان کندی، کینگ، دیگر سازمان دهندگان را متقاعد کرد کمتر تهاجمی عمل کنند. این تغییر لحن سبب انتقاد بعضی از جمله "مالکوم ایکس" شد که

ضمن رد این مراسم از آن به عنوان " مضحکه در واشنگتن " نام برد. ولی روابط فعالین با دولت

را بهبود بخشید و سریعاً به تغییرات اساسی انجامید

در چهارم آپریل ۱۹۶۸ کینگ زمانی که در بالکن هتل خود در ممفیس تنسی ایستاده بود ترور شد.

سفر او برای حمایت از حقوق کارگران سیاه پوست بخش بهداشت بود. مرگ او منجر به آشوب و نا

آرامی در سراسر کشور شد اما جنبش حقوق مدنی از خط خارج نشد و کماکان به مبارزه برای

برابری سیاهان ادامه داد. ده ها سال پس از ترور کینگ، فعالین مدنی، برای پایان دادن به تبعیض

نژادی در آمریکا مبارزه کردند. کار آن ها بر مبنای میراث ارزنده کینگ و عمدتاً به روش بی

خشونت بود و علی رغم مخالفت بی رحمانه توانستند قوانین تبعیض آمیز را از بین برده و کشوری

خلق کنند که بر برابری و عدالت بنا شده باشد.

## خواهران مسلمان: محافظت از حقوق زنان در مالزی

### چشم‌انداز و انگیزه

جامعه مالزی پس از به دست آوردن استقلال خود از بریتانیای کبیر در سال ۱۹۴۶ در دورانی از نا آرامی پیوسته قرار داشت. این نا آرامی از جمله شورش‌های نژادی ۱۹۶۹ میان مالزیایی‌های بومی و غیر بومی، نوسازی سریع و صنعتی شدن، و سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی ملی که مسلمانان مالزیایی فقیر را در شرایط محرومیت قرار می‌داد به صورت کاتالیزورهایی برای احیای اسلام در مالزی در اواخر دهه‌ی هفتاد عمل می‌کردند. تحولات تدریجی دولت در اجرای سیاست‌های اسلامگرا که توسط جنبش دانشجویی داکوا نشر می‌یافت موجب تغییر مالزی به یک دولت اسلامی در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ شد. تحول ایدئولوژیک در مالزی به معنای آن بود که

مسلمانان می خواستند تحت دستورات شریعت زندگی کنند یعنی همان نظام حقوق اسلامی که به سرعت قوانین وضع شده در قانون اساسی مالزی را پشت سر می گذارد. از زمان احیای اسلامی، حقوق زنان از سوی یک نظام قضایی که زنان را از حقوق ابتدایی انسانی محروم و مردان را قادر به توجیه سوء رفتار با همسران و ازدواج‌های چند همسری کرده بود مورد حمله واقع شده است.

در واکنش به اتخاذ این نظام حقوقی تبعیض آمیز، سازمان‌های حقوق زنان در عرصه‌ی عمومی آغاز به بحث در مورد موضوعات مرتبط با برابری جنسیتی کردند. در سال ۱۹۸۵، "گروه کنش همراه"، ائتلافی از سازمان‌های زنان، خشونت خانگی را به عنوان یک مسئله‌ی اجتماعی در مالزی اعلام کرد و در پی این بود که قوانینی در این مورد به تصویب برسد تا به این سوء رفتار پایان دهد. زینا انور یکی از اعضای فعال مبارزه‌ی "گروه کنش همراه" به این نکته پی برد که گفتمان عمومی در مورد حقوق زنان، اسلام را برای نابرابری حقوق جنیستی در مالزی سرزنش می کند. بسیاری از گروه‌های حقوق زنان بر این باور بودند که اسلام این مشکل را ایجاد کرده است اما انور استدلال می کرد که تفسیر پدر سالارانه از اسلام موجب این بی عدالتی علیه زنان شده است. بر اساس همین اصل بود که انور گروه خواهران مسلمان را در ۱۹۸۸ تاسیس کرد.

## اهداف و مقاصد

زینا انور خواهران مسلمان را برای مقابله با گفتمان غالب در مورد اسلام و حقوق زنان در مالزی تاسیس کرد. او می خواست بحث گسترده تر در مورد تفسیر مترقی و نقش اسلام در زندگی روزمره را تسهیل کند. "گروه کنش همراه" تا سال ۱۹۸۸ به دنبال قانون خشونت خانگی بود تا سوء رفتار با زنان در مالزی جرم اعلام شود. قانون خشونت خانگی که تا سال ۱۹۹۴ در پارلمان به تصویب نرسید بدون کمک خواهران مسلمان نمی توانست به قانون تبدیل شود. خواهران مسلمان به عنوان تنها سازمان اسلامی در "گروه کنش همراه" ادعای وزارت مذهب مالزی را مبنی بر این که این قانون ممکن است بر مسلمانان اطلاق نداشته باشد، حتی اگر تصویب شود، رد کرد به خاطر این که این وزارتخانه چنین حمایتی را از جامعه‌ی مسلمان نداشت. خواهران مسلمان نشان دادند که اسلام خشونت خانگی یا تسلط بر زنان را حمایت نمی کند و بر همین اساس ادعای حکومت علیه اطلاق قانون خشونت خانگی برای غیر مسلمانان و مسلمانان را باطل اعلام کرد.

قانون خشونت خانگی در سال ۱۹۹۴ تصویب و به مورد اجرا گذاشته شد اما گروه خواهران مسلمان می دانست که پایان بخشیدن حقیقی تبعیض علیه زنان به چیزی بیش از یک قانونگذاری نیاز داشت. گروه خواهران مسلمان برای دست یابی به هدفی گسترده تر به دنبال آن بود که مردم مالزی را با دفترچه‌هایی برای دفاع از تفسیر تازه‌ای از اسلام که برابری و عدالت برای زنان را در بر دارد آگاه سازد. بر طبق نظر نورا مورات، یکی از خواهران مسلمان، "خوشبختانه از طریق این فرایند ما می توانیم بحث عمومی آگاهانه تری در مورد این موضوع داشته باشیم و شهروندانی را بسازیم که از مدافعه‌ی ما برای رسیدن به اسلامی مترقی و روشنگر که در مالزی ریشه پیدا کند حمایت کنند." انور می گوید در نهایت "امید من این است که در یک دوره‌ی ده ساله خواهران مسلمان بتوانند کار خود را پایان دهند. ما مجبور نیستیم که باشیم چون همه‌ی این مشکلات حل خواهند شد؛ ما باید تحولی در آموزش اسلام و درک اسلام و حقوق اسلامی که برابری و عدالت را به رسمیت می شناسند به وجود آوریم."

رهبری

زینا انور قبل از تاسیس خواهران مسلمان یک گروه مطالعاتی برای تحلیل اهمیت قانون گزاری در مورد خشونت خانگی و نقش اسلام در تسلیم و تبعیت زنان در مالزی تشکیل داده بود. انور می دانست که او و همکارانش تنها کسانی نیستند که باور داشتند اسلام می تواند حامی آرمان های فمینیستی باشد: "دلیل آن که من در این جنبش درگیر شدم آن بود که حقیقتاً از بی عدالتی به نام خدا عصبانی بودم. برای من، ترک اسلام یا نادیده گرفتن اسلام ابداً مسئله ای نیست. من فکر می کنم برای همه ی ما که از آغاز شکل گیری خواهران مسلمان حضور داشته ایم دغدغه آن بود که چرا اسلام برای توجیه خشونت خانگی، سرکوب، و تبعیض مورد استفاده واقع می شود."

انور امید داشت که به زنانی که ملاهای پدرسالار را تنها مفسران اسلام نمی دانستند راهنمایی و هدایت ارائه کند. خواهران مسلمان با پر کردن این خلا منحصر به فرد ایدئولوژیک توانسته اند زنان را با قاب بندی دوباره ی قرائت های سنتی از اسلام به وجهی آموزش دهند که اسلام را ارائه کننده ی تفسیری حامی حقوق زنان بدانند.

بنا به نظر انور، "شمول، مشاوره [و] عدم خود پسندی در مورد قدرت ویژگی های بسیار مهم رهبری یک جنبش اجتماعی هستند." این توانایی همکاری و الهام بخشیدن و تحرک بخشیدن به

دیگران همراه با تلاش برای ارتباط برقرار کردن بود که انور را قادر ساخت به یک صدای هدایت کننده برای فمینیسم اسلامی مترقی تبدیل شده و زنان را در درون جامعه‌ی اسلامی در سطح جهان قدرت بخشد.

### محیط اجتماعی و مدنی

احیای اسلامی مالزی در اواخر دهه‌ی هفتاد میلادی و شکل دادن به قوانین شریعت پس از آن زنان را همراه با اقلیت‌های قومی و مذهبی در کشور خویش محروم و نا امید رها کرد. خشونت داخلی همواره به صورت یک حمله‌ی مجرمانه تلقی شده است اما شریعت برای این سوء رفتار با همسران و نیز دیگر اعمال تبعیض آمیز علیه زنان توجیه قانونی فراهم کرد. بنا به سازمان کمک زنان در مالزی "خشونت خانگی به صورت یک موضوع خانوادگی خصوصی لحاظ شده است و پلیس و دادگاه‌ها عموماً نخواسته‌اند علیه حمله کنندگان اقدامی به عمل آورند چون عموماً باور آن است که این کار توسط حقوق سلامی مجاز شمرده شده است."



خواهران مسلمان و دیگر جنبش‌های زنان علی‌رغم نقش مذهبی آشکاری که دولت ایفا می‌کند قادر بوده‌اند به نحوی دموکراتیک از حکومت خواهان حقوقی فزاینده باشند. انور در این مورد می‌گوید: "حتی اگر ما ملا نباشیم، به عنوان شهروندان یک جامعه دموکراتیک می‌توانیم سخن بگوییم و اگر دین به صورت منبعی برای حقوق یا سیاست عمومی مورد استفاده واقع شود هر شهروندی حق دارد در مورد دین و قوانین مبتنی بر اصول مذهبی سخن بگوید." سر سخت ترین مخالفان خواهران مسلمان دولت نیست بلکه جامعه‌ی مرد سالاری است که قدرت گیری زنان را نقض حقوق خود تلقی می‌کند. اما از زمان تصویب قانون خشونت خانگی بنا به نظر ک. شانموگا وکیل خواهران مسلمان "دیوان عالی رهیافتی مدرن اتخاذ [کرده] که بر آزادی بنیادی تاکید بیشتری می‌گذارد."

#### پیام و مخاطبین

خواهران مسلمان پس از شکل گیری به دنبال ارسال پیامی منحصر به فرد به جامعه‌ی حقوق زنان در مالزی بود: این که اسلام می‌تواند موقعیت زنان را ارتقا بخشد. این گروه در مبارزه‌ی خود

جهت پیشبرد تصویب قانون خشونت خانگی دو جزوه با عنوان‌های "آیا مردان مسلمان حق دارند زنان خود را بزنند؟" و "آیا زنان و مردان در برابر الله مساوی هستند؟" تولید و توزیع کرد. این جزوات به جستجو در آموزه‌های قرآن در مورد روابط میان دو جنس پرداخته و مواجهه‌ی برابر با مردان و زنان تحت حقوق اسلامی را توجیه می‌کرد. این دو راهنما که معرف قلب مبارزه‌ی خواهران مسلمان بود به زنان مالزی تفسیری عملی و فمینیستی از قرآن ارائه می‌داد.

انور بر این باور نیست که زنان باید میان مسلمان بودن و فمینیست بودن یکی را انتخاب کنند: "من می‌خواهم ... هم یک مسلمان و هم یک فمینیست باشم، و هیچ تناقضی در اینجا نمی‌بینم. به همین دلیل است که تصمیم گرفتم حقیقتاً متن دینی را بخوانم تا ببینم کجا توجیه تبعیض علیه زنان در متن وجود دارد. و کل فرایند بازگشت دوباره به متن به عنوان یک فمینیست با این پرسش‌ها در ذهن، جهانی تازه و درکی تازه را در برابر من گشود و نیز درک مردم را که قرآن در مورد عدالت، همدردی و بخشی سخن می‌گوید، در مورد این که زنان و مردان قیم و ... محافظ یکدیگر هستند." نشریات دیگر گروه خواهران مسلمان به این موضوعات در عمق آنها می‌پردازند، از

جمله کتابی در مورد اسلام و برنامه ریزی خانواده، اسلام و حقوق بار آوری زنان، حدیث در مورد

زنان در ازدواج و اسلام و چند همسری.

علاوه بر آن، گروه خواهران مسلمان زنان را از حقوق کامل قانونی تحت نظام حقوقی مالزی

آگاه کرده است. مورات در این مورد می گوید: "در طی سالهای مدافعهی در برابر دولت و

رسانهها، ما دریافتیم که بسیاری از زنان از حقوق پایهی خود آگاهی ندارند. ما ضرورت آموزش

آنان و مجهز کردن آنان به دانش حقوقی و کمک و حمایت آنها در نزاع با مقامات مذهبی و

دادگاه های شریعت را احساس می کنیم." گروه خواهران مسلمان به منظور کمک به زنان نیازمند

مالزیایی جلسات آموزشی، سخنرانیهای عمومی و جلسات مطالعهی خود را راه اندازی کرد.

انور همچنین در یکی از روزنامههای مالزی به مدت شش سال ستونی هفتگی داشت تا این امکان

را به زنان برای ارائهی پرسشهای حقوقی و دریافت توصیه در امور ازدواج، سوء رفتار خانگی و

طلاق فراهم کند.

گروه خواهران مسلمان در مدافعه‌ی حقوقی و فعالیت مردمی خود از رسانه‌های بین‌المللی برای پیشبرد هدف خود در برابر مردم اغلب نا آگاه مالزی بهره گرفت. زنان مورد سوء استفاده می‌خواستند پیش آمده و در مورد وضعیت خود و مشکلاتشان سخن بگویند. این موضوعات در سطح ملی مطرح می‌شدند. انور و همکاران وی برای تکمیل داستان‌های مرتبط با سوء رفتار با زنان به طور مداوم یادداشت‌هایی را برای روزنامه‌های پر مخاطب و نامه‌هایی را به حکومت برای دفاع از تغییر می‌نوشتند.

خواهران مسلمان اخیراً تلاش‌های خود را گسترش داده و با راه اندازی پروژه‌ی تازه‌ای به نام "مساوات" توسط زینا انور به فراتر از جامعه‌ی مالزی گام برداشته‌اند. این پروژه در پی اطمینان از این مطلب است که با زنان مسلمان به طوری برابر در خانواده‌ها و جوامع مسلمان برخورد شود. این پروژه با یک دیدار جهانی در فوریه‌ی ۲۰۰۹ کلید خورد که بیش از ۲۵۰ دانشگاهی و محقق و فعال فمینیست مسلمان را از ۵۰ کشور در کنار هم قرار داد. "مساوات" فعالان جهانی را با یک

مجموعه منابع در مورد استدلال‌ها و مواضع مدافعه جویانه برای کسانی که در جهت افزایش

حقوق زنان در خانواده مبارزه می‌کنند مسلح می‌کند.

### فعالیت‌های فراگستر

خواهران مسلمان به عنوان یک موسسه‌ی بنیادی در پیشبرد حقوق زنان در مالزی فقط یک گروه

در درون "گروه کنش همراه" است. "گروه کنش همراه" یک ائتلاف گسترده‌تر برای مدافعه از

حقوق زنان است که سه سازمان دیگر حقوق زنان را شامل می‌شود: سازمان کمک زنان، بخش

زنان سازمان تجارت مالزی، و اتحادیه‌ی وکلای زن. هر یک از این گروه‌ها رهیافتی متمایز به

مسئله‌ی حقوق زنان دارد اما همکاری آنها موجب تصویب قانون خشونت خانگی در سال ۱۹۹۴

شد. مورات می‌گوید: "راهبرد مدافعه‌ی مورد استفاده‌ی ما نوشتن نامه‌های مشترک با

سازمان‌های زنان برای نمایش سخن گفتن جنبش زنان با یک صدای واحد در مسئله‌ای خاص

است."

خواهران مسلمان اخیراً در یک مبارزه علیه پلیسی کردن اخلاقی در مالزی بیانیه ای مشترک را تولید و توزیع کرده است که امضا کنندگان آن گروهی متنوع از سازمان های غیر انتفاعی و سازمان های مدنی بیرون از پایگاه معمول فعالیت آنان مثل جامعه ی تامل مسیحی، کنگره ی اتحادیه ی تجارت مالزی و جنبش دموکراتیک جوانان و دانشجویان مالزی بوده اند. بنا به نظر انور "اگر شما بخواهید تغییر ایجاد کنید نمی توانید موضوع را در انحصار خود بگیرید و بگویید که این موضوع من است و دیگران حق ندارند در این مورد سخن بگویند. تنوع صداها، تنوع گروه ها و گسترش گروه های حامی یک موضوع بسیار اهمیت دارد."

## پاپ ژان پل دوم، جنبش همبستگی و جایگزین نارنجی

### بینش و انگیزه:

پس از جنگ جهانی دوم، اتحاد شوروی حکومت های دست نشانده ای را در کشورهای اروپای مرکزی و شرقی که زمان جنگ اشغال کرده بود بر سر کار آورد. با گماردن سیاستمداران طرفدار مسکو به عنوان رهبران این رژیم های اقماری سرکوب گر، هژمونی منطقه ای را بنیان گذاشت که آن را اصطلاحاً "پرده آهنین" می نامیدند.

در لهستان، رهبری حزب کمونیست، ناراضیان و مخالفان اتحاد شوروی را برای تحکیم پایه های قدرت خود بازداشت، اعدام و برخی دیگر را تبعید نمود. پس از تدوین قانون اساسی جدید

لهستان در ۱۹۵۲ که الهام گرفته از قانون اساسی اتحاد شوروی بود لهستانی ها شاهد لغو سنا،  
تقلب گسترده در انتخابات، اصلاحات ارضی به سبک کمونیست ها بوده و مسائل سیاسی و اجتماعی  
کشورشان به کلی در حوزه نفوذ اتحاد شوروی قرار گرفت.

به رغم تلاش های دولت برای نوسازی و اقدام به اصلاحات در زمینه اقتصاد سوسیالیستی در دهه  
۸۰، سرکوب شهروندان و رعایت نکردن حقوق اولیه انسانی بستری را فراهم آورد که در نهایت به  
فروپاشی رژیم مورد حمایت اتحاد شوروی در ۱۹۸۹ انجامید.

#### اهداف و مقاصد:

جنبش مخالفین متشکل از گروه های مختلفی از جمله پاپ ژان پل دوم و کلیسای کاتولیک، جنبش  
هم بستگی لئو والسا و جنبش جایگزین نارنجی بود. گر چه این گروه ها اهداف مختلفی را دنبال  
می کردند ولی در مورد لهستانی آزاد و دموکراتیک هم عقیده بودند.



در سال ۱۹۷۸ انتخاب کارول جوزف وجتیلا، به عنوان پاپ که بعداً به عنوان پاپ ژان پل دوم خوانده شد، جان تازه‌ای به جنبش لهستان آزاد بخشید. پاپ اعتقاد داشت که مذهب کاتولیک و افراد با وجدان باید در برابر سرکوب آزادی‌های مذهبی، اقتصادی و سیاسی توسط حزب کمونیست محکم بایستند زیرا آنها دولت را جایگزین خدا کرده بودند.

او مسیحیت را بخش جدایی‌ناپذیر از تاریخ و فرهنگ غنی لهستان می‌دانست و در جست‌وجوی ایجاد جامعه‌ای بود که لهستانی‌ها بتوانند به آزادی و هویت ملی و مذهبی خود بازگردند. چهارده ماه بعد جنبش همبستگی ظهور کرد و کارگران و روشنفکران را برای پی‌گیری خواسته‌ای که آرزوی پاپ بود متحد نمود. جنبش همبستگی در پی اعتصاب کارگری در آگوست ۱۹۸۰ شکل گرفت. زمانی که کارگران کشتی‌سازی گدانسک در اعتراض به محدودیت‌های جدید در مورد دستمزد خود دست از کار کشیدند. به دنبال مذاکرات موفقیت‌آمیز با دولت رهبران اعتصاب جنبش همبستگی را در ۱۷ سپتامبر تشکیل دادند تا نخستین اتحادیه مستقل کارگری در پشت پرده آهین به وجود آید. در عین حال جنبش همبستگی تنها یک اتحادیه صنفی نبود بلکه یک جنبش

اجتماعی و سیاسی بود که تلاش خود را بر اعاده کرامت انسانی و شهروندی کامل و حقوق و آزادی های ملت لهستان متمرکز کرده بود.

هسته اصلی ینش جنبش همبستگی رسیدن به نوعی "جمهوری خودگردان" بود که از توسعه نهاد های دموکراتیک حمایت کند. درکنگره حزب همبستگی که در سال ۱۹۸۱ تاسیس شد هدف جنبش این گونه تبیین شد: "خلق شرایط بهتر زندگی از نظر سیاسی و اقتصادی در لهستانی مستقل و به عبارت دیگر زندگی فارغ از فقر، استثمار، ترس و دروغ در جامعه ای سازمان یافته بر مبنای قانون و دموکراسی" و اعلام برنامه جنبش مبنی بر این که "آن چه ما در نظر داریم تنها برای نان و کره و سوسیسی نیست بلکه عدالت، دموکراسی، حقیقت، قانون مندی، کرامت انسانی، آزادی عقاید و ترمیم جمهوری است." این ارزش ها محور دوران بعد از کمونیسم و جمهوری سوم لهستان در دوران ریاست جمهوری لخ والسا در آغاز سال ۱۹۹۰ بود.

جنبش جایگزین نارنجی تحت تاثیر همان ینشی که منجر به خلق جنبش همبستگی شد و نهایتا از آرزوی پاپ برای سر نگونی کمونیسم در لهستان نشات می گرفت، به وجود آمد. دانشجویان لهستانی در این جنبش هنرمندانه فعال بوده و رویکرد آنها بیشتر انتزاعی و هنرمندانه و بر مبنای

قدرت تخیل بود. "تخیل، جهانی بدون محدودیت می سازد. هیچ نیرویی در زندگی بشر نیست که بتواند دنیای غیر قابل کنترل تخیل را مهار کند. بدون صرف نیروی واقعی می توان بر همه چیز فائق آمد و تخیلات ما همواره با ما زندگی می کنند."

هدف جنبش جایگزین نارنجی این بود که با تمرکز بر آزادی های فردی و اجتماعی، از طریق هنرهای تجسمی، کنترل رژیم کمونیستی بر آگاهی ها را با استفاده از ابزار هنر به صورت آزاد و خود جوش نقد نموده و تضعیف کند. در ابتدا فعالین این جنبش، نقاطی از دیوارها که رژیم شعارهای ضد کمونیستی را با رنگ پوشانده بود، انتخاب نموده و تصاویری هجو آمیز از کوتوله ها را در این نقاط نقاشی می کردند. رژیم نمی توانست آنها را بازداشت نماید، چون برای این کار باید ابتدا رسماً این کار را غیر قانونی اعلام کرده و خود را اسباب مضحکه می نمود.

## رهبری

اگر چه عامل حیاتی در پیروزی جنبش ضد کمونیستی در لهستان، مشارکت وسیع توده مردم بود ولی این امر بدون رهبری افرادی مانند لئخ والسا رهبر جنبش همبستگی و ژان پل دوم

رهبر کلیسای کاتولیک و کلنل والدمار فیدریچ، بنیان گذار جنبش جایگزین نارنجی که بیشتر مردم او را با نام مستعارش " ماژور " می شناختند عملی نبود. در حالی که هر کدام از این رهبران زندگی و شیوه متفاوت رهبری خود را داشتند ولی در عین حال در یک مورد با هم اشتراک عقیده داشتند، جامعه باز برای لهستان.

نام لُخ والسا مترادف با همبستگی است. " او به صورت نمادی فراقتر از آن چه به انجام رسانده بود در آمد. او مظهر همبستگی شد. " توانایی والسا در جلب اعتماد مردم سبب شد که آنها هرگز ایمان خود را هر چقدر هم واکنش رژیم شدید باشد، از دست ندهند. یکی از اعضای همبستگی در نامه ای به لُخ والسا علت اصلی تحسین او را این گونه بیان می کند: "تو به ما نشان دادی که نباید از باتوم پلیس، استهزا و یا بی ایمانی بترسیم. چیزی که در مورد تو واقعا مرا تحت تاثیر قرار می دهد ایمان عمیق تو است. " در حالی که والسا چهره اصلی جنبش بود او از حمایت دیگر رهبران نیز بهره های فراوان برد. از جمله زنانی که به نقش آنها در رهبری توجهی نشده است. اگر چه بعضی از آن ها مانند " آنا والن تی نویتس " از جمله رهبران رده بالای جنبش بودند ولی دیگران نیز نقش حیاتی در رهبری جامعه بازی می کردند. بعضی از زنان ماموریت های بسیار خطرناک را

به علت آن که پلیس به آن ها کمتر از مردان مشکوک می شد به عهده می گرفتند. بنا براین تصادفی نیست که این رهبران زن در لهستان آزاد که شجاعانه برای آن جنگیده بودند مقام های بالایی را کسب کردند.

پاپ ژان پل دوم گرچه در خط مقدم مبارزه نبود ولی نقش او در آزاد سازی لهستان انکارناپذیر است. بازدیدها و سخنرانی های او در لهستان، سبب انگیزه دادن و جذب میلیون ها نفر از مردم شد. در حقیقت نویسنده انگلیسی " تیموتی گارتن اش " عقیده دارد که جنبش ها یی مانند همبستگی نمی توانستند بدون الهام و پشتیبانی پاپ به ثمر برسند.

اش می نویسد: "بدون پاپ همبستگی نبود و بدون همبستگی گورباچف نبود و بدون گورباچف سقوط کمونیسم نبود. " حتی گورباچف آخرین رهبر اتحاد شوروی به نقش حیاتی پاپ اذعان دارد. او می گوید: "بدون وجود پاپ این امر امکان پذیر نبود."

بنیان گذار جنبش جایگزین نارنجی والد مار فیدریج "ماژور" شخصیتی عجیب و غیر معمول دارد که در کارهای هنری اش چه در نوشته ها و چه در نقاشی هایش بازتاب می یابد. او بینش ظریف و هنرمندانه خود را برای مقابله با رژیم های طرفدار اتحاد شوروی به خدمت گرفت. ماژور به طیف

وسیع‌ی از شهروندان روش کم هزینه خود را برای مخالفت با رژیم عرضه کرد. این روش مبتنی بر استفاده از نمادهای غیر معقول و ظاهراً بی معنی بود. مهم‌تر از همه، نقاشی‌های دیواری گروه او از کوتوله‌ها به صورت نماد براندازی دموکراتیک رژیم لهستان در دوران حکومت نظامی که از دسامبر ۱۹۸۱ شروع شده بود، در آمد.

فضای مدنی:

تلاش‌های پاپ ژان پل دوم و جنبش همبستگی و جایگزین نارنجی در شرایط سرکوب شدید اتفاق افتاد. دولت کمونیستی لهستان که تحت نفوذاتحاد شوروی بود اقدام به بازداشت و زندانی کردن و در مواردی اعدام رهبران مخالفین بدون طی مراحل قانونی نمود.

پس از موفقیت های اولیه جنبش همبستگی، ژنرال وویچک یاروزلوسکی در کشور حالت جنگی اعلام نموده و برای سرکوب جنبش، قانون اساسی را به حالت تعلیق در آورد و ده ها هزار نفر از فعالین را طی عملیات گسترده پلیس بین سال های ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۳ به زندان انداخت. ۱۶

لخ والسا به عنوان رهبر جنبش همبستگی با دشمنی بی پایان رژیم روبرو شد. او به مدت یک سال به زندان افتاد و تا سال ۱۹۸۸ تحت نظارت مستمر پلیس قرار داشت. او در سال ۱۹۸۳ برای دریافت جایزه صلح نوبل به دو دلیل به خارج سفر نکرد، دلیل اول این که می ترسید به او اجازه بازگشت داده نشود و دلیل دیگر همبستگی با زندانیانی بود که هنوز آزاد نشده بودند. " آیا دوستان من که اکنون در زندان هستند و آن ها که شغلشان را به خاطر دفاع از جنبش از دست داده اند می توانند مرا در این سفر هم راهی کنند؟ اگر نه، پس معنی آن این است که روزی که بتوان این جایزه را جشن گرفت هنوز فرا نرسیده است حتی این چنین جایزه با شکوهی ".

فقدان رسانه های مستقل و عدم تساهل دولت در مورد دگراندیشان چالش های بسیاری را برای مخالفین به وجود آورد. اگر چه جنبش راهی را پیدا کرد که این محدودیت ها را دور بزند، اما جنبش موفق شد در مذاکره با دولت مجوز معافیت از سانسور را برای نشریات داخلی اتحادیه

کسب نماید. در حقیقت این نشریات را می توانست به طور گسترده توزیع کند مشروط بر آن که عبارت " تنها برای مصرف داخلی اتحادیه " را قید نماید. این معافیت به همبستگی این فرصت را داد که مانند یک " جزیره آزادی " عمل نماید و در نتیجه " شهروندان در اشکال مختلف اظهار عقیده نموده و نوعی جامعه مدنی در این چهار چوب شکل گرفت " در آپریل ۱۹۸۱ جنبش همبستگی اقدام به نشر هفته نامه همبستگی نمود.

#### پیام و مخاطبین

کرامت انسانی، ارزش محوری مبارزات ضد کمونیستی بود . مشقات روزانه مردم لهستان و به خصوص کمبود مواد غذایی مناسب، به نحو موثری توسط همبستگی به نبود آزادی گره زده شد. در سال ۱۹۸۱ ارزش های بنیانی مثل آزادی های مذهبی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در پیام های پاپ، جایگزین نارنجی و همبستگی باز تاب یافت. "تاریخ به ما آموخته است که نان بدون آزادی میسر نیست."



هسته اصلی پیام همبستگی، فراخوانی برای تلاش های گسترده از طرف همه مردم لهستان بود. جنبش موفق شد پایگاه اصلی کارگری خود را گسترش دهد تا نامی را که برای خود انتخاب کرده است معنی دارتر کند و بتواند بخش های مختلف جامعه را متحد نماید. با ایجاد جنبش "همبستگی روستائی" دامنه خود را از کارگران صنعتی به کشاورزان نیز گسترش داد. جنبش حتی توانست علیرغم ریشه های کارگری خود پلی نیز به سوی روشنفکران لهستانی بزند. همان گونه که بی سی سی می گوید: "همبستگی کتاب و کتابخانه را به کارخانه های کشتی سازی آورد." زمانی که پیمان گدانسک به امضا رسید و همبستگی به هدف های اولیه خود نائل آمد یک لهستانی می گوید: "امید فوق العاده و ارتباط بسیار قوی بین مردم به وجود آمده بود. از آن لحظات نادری بود که به ناگهان میلیون ها نفر خواست واحدی داشتند و این خواست واحدین بود که اتحادیه های کارگری آنها را در برابر حزب کمونیست نمایندگی کنند."

پاپ جنبش مخالفین را با استفاده از مقام خود به عنوان رهبر کلیسای کاتولیک حمایت کرد. لهستانی ها را تشویق می کرد که به جای وفاداری به دولت کمونیستی به کلیسا وفادار باشند. پیام او هم به مردم لهستان و هم به مجامع سیاسی بین المللی، تاکید بر ارزش های آزادی و آزادی

خواهی بود و پشتیبانی اخلاقی برای مخالفین لهستانی را فراهم آورد. دیدار پاپ از لهستان در سال ۱۹۷۹ یک رویداد بزرگ تاریخی بود. او امیدوار بود که در دیدار از لهستان بتواند روحی تازه در هم میهنانش برای مبارزه با رژیم کمونیستی بدمد. علیرغم پیش بینی رژیم مبنی بر آن که تعداد معدودی به استقبال پاپ خواهند رفت، میلیون ها نفر برای خوش آمد گوئی به او حاضر شدند و رژیم کمونیستی را شرمنده کردند. پاپ ژان پل دوم، مردم لهستان را بسیج کرد تا به سنت ها، ایمان و ریشه های تاریخی کشور خود برگردند. به جای آن که به صورت دست نشانده کمونیست ها باقی بمانند.

جنبش جایگزین نارنجی حمایت مردمی را از طریق طنز و دست انداختن هیئت حاکمه و طرح شعارهایی مانند " شهروندان به میلیشا کمک کنید و خودتان را کتک بزنید " جلب می کرد. جنبش جایگزین نارنجی "آینه ای بود که نقاط ضعف و عیوب و بیهودگی سیستم را نشان می داد و کنش های مقامات حکومتی را تا مرز حماقت پائین می آورد". این جنبش تا آن جا که امکان داشت به دنبال مخاطبین جهانی بود. برخی ادعا می کنند که انتخاب رنگ نارنجی، انتخابی میانه بود، باین معنی که رنگ سرخ چپ ها و رنگ زرد رنگ کلیسا و به تعبیر دیگر راست ها بود. بعدها یعنی

در سال ۲۰۰۴ ویکتور یوشچنکو در اوکراین از جنبش نارنجی الهام گرفته و این رنگ را به عنوان

رنگ رسمی حزب خود برگزید.

فعالیت های اطلاع رسانی:

صرف نظر از روی کردهای مختلفی که مورد بهره برداری قرار گرفت، سرنگون کردن رژیم

کمونیستی در لهستان نیاز به مشارکت وسیع توده های مردم داشت. پاپ ژان پل دوم با وعده

لهستانی آزاد و نیرومند، میلیون ها نفر لهستانی را هم سو کرده و در مقام رهبری جنبش مذهبی

جهانی، توانست حمایت سایر دولت ها را برای لهستانی مستقل، جلب نماید. از جمله این کشورها

می توان انگلستان را نام برد. ملاقات ۱۹۸۳ لخ والسا و پاپ و نیز ملاقات مارگارت تاچر نخست

وزیر انگلیس با ۵۰۰۰ نفر از رهبران جنبش همبستگی در گدانسک که طی آن رهبران جنبش

را مخاطب قرارداد و گفت: "هیچ چیز نمی تواند شما را متوقف کند." را می توان دو حادثه

تاریخی مهم نامید که میزان حمایت از جنبش را بالا برد.

جنبش همبستگی دکتربن بی خشونت را راهکار خود قرار داد و سبب شد که وجهه عمومی خود را بالا برده و مشارکت گسترده توده ها را جلب نماید؛ بنابراین جنبش موفق شد موجی از اعتصابات در سراسر کشور را سازماندهی کند، که دولت را فلج کرده و آن ها را وادار به سازش نماید. به عنوان مثال در ۲۷ مارچ ۱۹۸۱، در اعتراض به ضرب و شتم ۲۷ نفر از اعضای همبستگی در سراسر کشور، اعتصابی را سازمان دهی کرد که بیش از نیم میلیون نفر در آن شرکت کرده و چرخ مملکت را متوقف کردند. این بزرگ ترین اعتصاب در تاریخ لهستان تحت کنترل اتحاد شوروی بود و دولت را وادار کرد که وعده رسیدگی به ضرب و شتم اعضا را بدهد.

جایگزین نارنجی با به کارگیری روش های غیر معمول شور و هیجان زیادی در مخالفین می آفرید. علاوه بر استفاده از تاکتیک های مسالمت آمیز اما ویران گر هنر دیوار نویسی، این جنبش تجمعی را سازمان دهی کرد که از آن به نام " رویدادها " نام می برند. در سال ۱۹۸۸ در اوج نارضایتی، این جنبش در شهر " ورکلاو " راهپیمائی را سازمان داد که در آن ده هزار نفر کلاه نارنجی کوتوله ها را برسر گذاشتند و از آن به نام انقلاب کوتوله ها یاد می شود. با این روش رهبران جنبش می خواستند کمی از آن جو سنگین بکاهند و تظاهرات را از حالت یک نواختی در

آورده و کمی سبک سری و شوخی راجاشنی تظاهرات کنند. روش های عملیاتی یگانه و غیر معمول جنبش جایگزین نارنجی سبب شد که دولت در بر خورد با آنها دچار تردید شده و نتواند واکنش مناسب نشان دهد. این یکی دیگر از دلایل موفقیت این جنبش فعال بود. تلاش های مشترک همبستگی، پاپ ژان پل دوم و جایگزین نارنجی منجر به تغییرات قابل توجهی در فضای سیاسی لهستان شد.

نخستین موفقیت بزرگ در اگوست ۱۹۸۸ حاصل شد زمانی که ژنرال چسلاو کیجی ژاک، وزیر کشور به طور خصوصی با لخ والسا ملاقات نمود و از او درخواست کرد که به اعتصاب ها یی که در سراسر کشور جریان داشت پایان دهد. پس از اتمام این معامله، والسا اقدام به یک رشته مذاکرات طولانی با ژنرال یاروزلسکی، رئیس دولت لهستان درباره وضعیت سیاسی جنبش همبستگی کرد. پس از چهار ماه بحث های طولانی و کش دار سر انجام والسا رضایت ژنرال یاروزلسکی را برای فعالیت مجدد جنبش همبستگی بدست آورده و در ژانویه سال ۱۹۸۹ پس از جلسه کمیته مرکزی حزب کمونیست به طور رسمی اعلام شد.

بلافاصله پس از آن که ممنوعیت جنبش همبستگی برداشته شد، والسا مجدداً با رهبران حزب کمونیست به مذاکره رودرو نشست. در فوریه ۱۹۸۹ یک رشته گفتگو بین مخالفین و دولت انجام شد. گفتگوهای رودرو تمهید دولت برای خواباندن ناآرامی های سیاسی بود. و نهایتاً مخالفین به موفقیت بزرگی دست یافتند و توافق نامه ۱۹۸۹ را با دولت امضا کردند. والسا در مقام رهبر گروه مذاکره کننده این توافق را از تصویب گذرانید که طی آن اتحادیه های کارگری مستقل قانونی شده و ریاست جمهوری به صورت یک نهاد در آمده و نیز دو مجلس قانون گذاری تاسیس گردید. ۲۷ علاوه بر بازسازی سه قوه سیاسی، توافق نامه خواستار برگزاری انتخابات مجلسین شد که پیروزی بزرگی در این انتخابات نصیب والسا و حزب همبستگی گردید. همبستگی که به صورت یک حزب قانونی در آمده بود موفق شد ۹۹٪ کرسی های سنا و ۳۵٪ کرسی های مجلس را از آن خود کند. در سال ۱۹۹۵ والسا نخستین رئیس جمهور منتخب لهستان شده و به چهار دهه حکومت کمونیستی پایان داده شد.

منشور ۰۸

## فراخوانی برای دموکراسی در چین

### بینش و انگیزه

با مشاهده فضای باز سیاسی که در اواخر دهه هشتاد میلادی در اتحاد جماهیر شوروی توسط میخائیل گورباچف به مرحله اجرا درآمده بود، بسیاری از چینی‌ها به این فکر افتادند که اصلاحاتی نظیر آن را در کشور خود جامه عمل بپوشانند. با فروپاشی دیوار برلین در ماه نوامبر سال ۱۹۸۹ میلادی، رویدادی که به مثابه فروریزی امپراتوری اتحاد شوروی بود، امید چینی‌ها به وقوع دگرگونی‌های ژرف و بنیادین در کشور خود با انگیزه‌ای مضاعف پی‌گیری شد. در پی عدم ارائه

اصلاحاتی را که چینی‌ها در انتظارش بودند از سوی رهبری کمونیست این کشور در پکن، بیش از صد هزار نفر از مردم چین با گردهمایی در میدان تین آن من در پایتخت این کشور، در ماه جون سال ۱۹۸۹، رویدادی را رغم می‌زنند که به واقعه چهارم جون ۸۹ معروف شده است. در پی این رویداد و پس از آن که نظام سیاسی چین با اتکاء به نیروهای نظامی و امنیتی خود به خاموش کردن سرکوبگرانه این اجتماعات متوسل شد، مخالفان چینی بخش عمده‌ای از دهه‌های ۹۰ و ۲۰۰۰ میلادی را به یافتن راهبردهای مناسب مبارزاتی برای عرضه گلايه و شکایت‌های خود به نظام سیاسی این کشور اختصاص داده و به جستجو و سازماندهی راهکارهای دگرگونی دموکراتیک در چین همت گماردند.

رهبران گردهمایی‌های اعتراضی میدان تین آن من، با درک کاستی‌های نظری چهارچوب‌های فلسفی مارکسیزم و تنگنانهایی که این گونه نظریه‌ها برای آنان از دیدگاه فکری و سیاسی ایجاد می‌کرد، به بازسازی قالب‌های نظری خود در رابطه با مردم‌سالاری و در بستر نوین جهانی پس از جنگ سرد برخاستند. در ادامه چنین فرآیندی بود که در بهار سال ۲۰۰۸ میلادی، لیو گزایبو، روشنفکر ۵۴ ساله، فعال حقوق بشر و عضو انجمن مستقل قلم چین و متولد سال ۱۹۵۵، به همراه



گروهی از همفکران خود، دست به کار تهیه و تدوین منشوری شد مَلهم از منشور ۷۷ چک. منشور فوق که در ماه ژانویه سال ۱۹۷۷ در جمهوری سوسیالیستی خلق چکسلواکی از سوی واکلاو هاول، نویسنده، فعال سیاسی و روشنفکر بنام این کشور و گروهی از یاران او به رشته تحریر درآمده بود، ابتکاری بود مدنی که کنشگران حقوق بشر چک، در رابطه با بنیاد ملی مردم سالاریدر آمریکا، در پی آن بودند. این منشور از حاکمان کمونیست جمهوری چکسلواکی در آن زمان می‌خواست تا به تمامی موازین مندرج در کلیه معاهدات بین‌المللی حقوق بشر و مصوبات سازمان ملل متحد در این زمینه گردن نهند. همانند منشور اولیه معروف به ۷۷ که از طرف بسیاری از کنشگران مدنی چک به امضاء رسیده بود، معادل چینی آن یا منشور ۰۸، خواهان آن بود که مقامات رسمی نظام کمونیست کشور خود را به قبول و تصویب معاهده بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، وادار سازد. با این حال، منشور چینی، بر خلاف معادل چک خود، تلاش بر آن داشت تا فعالیت‌ها و خواست‌های خود را به چهارچوب قانون اساسی آن کشور محدود ساخته تا بهتر بتواند راه را برای اصلاحات معنی‌دار در چین هموار سازد.

سرانجام، در دهم ماه دسامبر سال ۲۰۰۸ میلادی و همزمان با شصتمین سالگرد بیانیه جهانی حقوق بشر، ائتلافی مرکب از ۳۰۰ شهروند بنام چینی، در پاسخ به پایمال شدن موازین حقوق بشر در آن کشور و در اعتراض به تجاوزهای پی‌درپی حکومتگران در این زمینه، متنی را منتشر می‌کنند که به منشور ۰۸ معروف شده و در طی آن خواهان برقراری نظام چندحزبی، رسانه‌های آزاد و استقلال قوه قضائیه در چین می‌گردند.

#### اهداف و مقاصد

منشور ۰۸، به ویژه با توجه به این واقعیت که بسیاری از مخالفان نظام سیاسی چین در ۱۹۸۹ در طی کشتار میدان تین آن من جان خود را از دست داده بودند، گام و درخواست بی‌باکانه‌ای بود از سوی ادامه‌دهندگان راه آنان برای دست یافتن به اصلاحات ژرف و دامن‌دار سیاسی و اقتصادی در این کشور. تاریخ انتشار این منشور نیز خالی از اهمیت و نکته‌سنجی نیست. تدوین‌کنندگان آن با علم به این که همزمانی شصتمین سالگرد بیانیه جهانی حقوق بشر و بیستمین سالروز کشتار تین آن من در چهارم ماه جون از یک سو، با پنجاهمین سالگرد تبعید دالایی لاما، رهبر مذهبی بوداییان تبتی در دهم ماه مارچ، و شصتمین سالروز برپایی جمهوری خلق چین در یکم اکتبر آن

سال، از سوی دیگر، می‌رفت تا موقعیت مناسبی را برای دگرگونی‌های معنی‌دار سیاسی در این کشور فراهم آورد، ماه دسامبر سال ۲۰۰۸ را برای انتشار منشور خود، در انتخاب و تصمیمی راهبردی، هدف قرار دادند.

هدف کلی جنبش منبعث از منشور ۰۸، تضمین الحاقیه‌های قانون اساسی مبنی بر رعایت موازین جهانی حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین و حکومتی مردم‌سالارانه‌تر و پاسخگوتر در چین می‌باشد. همچنان که در منشور مذکور آمده است، "تضمین حقوق بشر، نه تنها اهم اهداف یک حکومت را تشکیل می‌دهد که پایه و اساس مشروعیت اقتدار عمومی آن نیز به شمار می‌رود؛ از این گذشته، تضمین حقوق بشر از بایست‌های ماهوی سیاست «اول مردم» است، سیاستی که بر مبنای آن اولویت در هر کار و در هر اقدامی از سوی حکومت بر پایه حقوق و منافع مردم بنا شده است". همچنین، منشور ۰۸ خواهان تقسیم قوا، مردم‌سالاری مبتنی بر قوه مقننه یا legislative democracy، استقلال قوه قضائیه، انتخابات برای گزینش سمت‌های حکومتی، و تربیت مدنی در کشور شد.

علاوه بر این، و با وجود این که هیچ گونه اشاره مستقیمی به وقایع ماه جون ۱۹۸۹ و سرکوب خونین آن در این منشور نشده بود، دو اصل از اصول مندرج در آن به طور اخص به خواست‌هایی

در رابطه با پایمال شدن حقوق بشر و مسائل مرتبط با رویداد تین آن من بود. ترمیم زیان‌هایی که افراد مختلف و خانواده‌های آنها در پی تعقیب و سرکوب‌های سیاسی دیده بودند از سوی دولت، عاجل‌ترین خواستی بود که در این رابطه در منشور ۰۸ درج شده بود. علاوه بر این، آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی؛ آزادی تمامی کسانی که به خاطر عقاید خود محکوم شده بودند؛ و برپایی کمیسیون حقیقت‌یابی برای بررسی و یافتن حقایق در رویدادهای تاریخی، تعیین مسئولیت‌ها و برقراری عدالت، از جمله درخواست‌هایی بود که در منشور ۰۸ از اولویت خاصی برخوردار شده بود. این منشور همچنین خواهان آن شده بود که از این به بعد، نظارت دولتی بیشتری بر نیروهای نظامی به اجرا گذاشته شده، بی‌طرفی سیاسی کارکنان نیروهای انتظامی و امنیتی نیز تضمین گردد.

در دیگر زمینه‌ها نیز، خواست‌هایی در ارتباط با اصلاحات لازم در عرصه‌های اقتصادی، مالیاتی و زیست‌محیطی در منشور ۰۸ به رشته تحریر درآمده بود. برخی از این تقاضاها بیشتر جنبه مدنی داشت. از این جمله می‌توان به خواست بانیان منشور در رابطه با برقراری نظام تأمین اجتماعی فراگیر در چین، رعایت حقوق مالیات‌دهندگان، و پاسداری از محیط زیست و احترام به موازین

توسعه پایدار، اشاره کرد. همزمان با این تقاضاهای مدنی و سیاسی، پایه‌گذاران منشور ۰۸ خواهان تحولی جدی در عرصه نظام اقتصادی حاکم شده، دگرگونی و بازسازی آن را بر پایه بازار آزاد، از مقامات حکومتی چین خواستار شده بودند.

### رهبری

اگرچه نویسندگان منشور ۰۸ از درج نام‌های خود در این متن خودداری ورزیده‌اند (چه از روی پابندی به روح قالب بر متن که آن را منشوری باز و در دسترس تمامی اعضای جامعه مدنی و فعالان سیاسی می‌داند و چه از زاویه صلاحیدهای امنیتی)، اغلب دست‌اندرکاران لیو گزایو را نویسنده اصلی این بیانیه محسوب می‌دارند.

لیو سابقه دو دهه مخالفت صلح جویانه و فعال را علیه نقض حقوق بشر شهروندان توسط حکومت چین یدک می‌گشت. شیائوبو پس از تدریس در خارج در دانشگاه‌های ایالات متحده و اروپا به چین بازگشت تا به جنبش دموکراسی ۱۹۸۹ بپیوندد. او در طی اعتراضات میدان تیانانمن در سال ۱۹۸۹ یک اعتصاب غذا در حمایت دانشجویان معترض به راه انداخت. لیو شیائوبو به عنوان یک استاد برجسته‌ی دانشگاه و رئیس مرکز بین‌المللی قلم چین، حتی پیش از بازداشت وی در روز ۸ دسامبر

سال ۲۰۰۸ میلادی، یعنی دو روز پیش از انتشار منشور ۰۸، از شهرتی قابل توجه در داخل چین و در سطح جهانی برخوردار بود. شیائوبو پیش از محکومیت یک "بیانیه‌ی نهایی" صادر کرد که در آن کارهای خود در طول عمر خویش برای تغییر جامعه‌ی چین را با جزئیات بیان کرد و اعلام داشت: "من به خاطر سخن گفتن محکوم شده‌ام. آزادی بیان بنیاد حقوق بشر، منبع انسانیت و مادر حقیقت است. محدود کردن و سد کردن آزادی بیان نقض حقوق بشر، خفه کردن انسانیت و سرکوب حقیقت است." به عنوان استاد دانشگاه، روشنفکر بنام، کنشگر حقوق بشر و رئیس مرکز بین‌المللی قلم چین، لیو گزایبو، حتی پیش از بازداشت وی در روز ۸ دسامبر سال ۲۰۰۸ میلادی، یعنی دو روز پیش از انتشار منشور ۰۸، از شهرتی جهانی برخوردار بود. وی از تاریخچه مبارزاتی طولانی‌یی برخوردار است که در آن میان مقاومت فعال در برابر اقدامات زورگویانه حکومت کمونیست چین و حضور در اجتماعات اعتراضی میدان تین آن من را می‌توان نام برد. های ایالات متحده و اروپا به چین بازگشت تا به جنبش دموکراسی ۱۹۸۹ پیوندند. او در طی اعتراضات میدان تیانانمن در سال ۱۹۸۹ یک اعتصاب غذا در حمایت دانشجویان معترض به راه انداخت. لیو شیائوبو به عنوان یک استاد برجسته‌ی دانشگاه و رئیس مرکز بین‌المللی قلم چین، حتی پیش از بازداشت

وی در روز ۸ دسامبر سال ۲۰۰۸ میلادی، یعنی دو روز پیش از انتشار منشور ۰۸، از شهرتی قابل توجه در داخل چین و در سطح جهانی برخوردار بود. شیائوبو پیش از محکومیت یک "بیانیه‌ی نهایی" صادر کرد که در آن کارهای خود در طول عمر خویش برای تغییر جامعه‌ی چین را با جزئیات بیان کرد و اعلام داشت: "من به خاطر سخن گفتن محکوم شده‌ام. آزادی بیان بنیاد حقوق بشر، منبع انسانیت و مادر حقیقت است. محدود کردن و سد کردن آزادی بیان نقض حقوق بشر، خفه کردن انسانیت و سرکوب حقیقت است." به عنوان استاد دانشگاه، روشنفکر بنام، کنشگر حقوق بشر و رئیس مرکز بین‌المللی قلم چین، لیو گزایبو، حتی پیش از بازداشت وی در روز ۸ دسامبر سال ۲۰۰۸ میلادی، یعنی دو روز پیش از انتشار منشور ۰۸، از شهرتی جهانی برخوردار بود. وی از تاریخچه مبارزاتی طولانی‌یی برخوردار است که در آن میان مقاومت فعال در برابر اقدامات زورگویانه حکومت کمونیست چین و حضور در اجتماعات اعتراضی میدان تین آن من را می‌توان نام برد.

به غیر از لیو گزایبو و در میان ۳۰۰ امضاءکننده نخست این منشور می‌توان به نام‌های برخی اساتید دانشگاهی، روشنفکران، فعالین سیاسی و مدنی، کارگران، نویسندگان، کشاورزان و برخی از

اعضای سابق حزب حاکم کمونیست چین نیز اشاره کرد. فهرست دیگر امضاءکنندگان بنام این منشور شامل فعالین مدنی بنامی است که می‌توان در این میان به شخصیت‌های زیر اشاره داشت:

ژانگ زوهویا ، از اعضای سابق شاخهٔ جوانان حزب حاکم کمونیست، فردی که در اعتراض به سرکوب خونین گردهمایی میدان تین آن من در ماه جون سال ۱۹۸۹ میلادی از سمت خود کناره‌گیری کرد و در پی آن و برای مدتی بازداشت شد تا سرانجام چند روز پیش از انتشار منشور ۰۸ از زندان آزاد گشت؛ تسرینگ هوئوسر ، بلاگ‌نویس مشهور تبتی؛ بائو تونگ ، از اعضای سابق حزب حاکم کمونیست که همان سال و در اعتراض به واقعهٔ توزیع شیرهای مسموم در برابر حاکمان دست به اعتراض زده و پس از آن نیز و در پوزش‌خواهی و "اصلاح اشتباهی که ۶۰ سال پیش از آن در پیوستن به حزب کمونیست مرتکب شده بود"، منشور ۰۸ را امضا کرد؛ و سرانجام لی داتونگ ، روزنامه‌نگار و عضو پیشین هیأت تحریریهٔ روزنامهٔ جوانان چین .

فضای مدنی



از زمانی که حزب کونیست سلطه خود را بر فلات قاره چین در سال ۱۹۴۹ میلادی گسترده تا به امروز، موارد بیشمار سرکوب و پایمالی حقوق بشر را در کارنامه شصت ساله خود به ثبت رسانده است. بر اساس گزارش سالانه بنیاد آمریکایی "خانه آزادی" تحت عنوان "گزارش وضعیت آزادی در جهان در سال ۲۰۰۹"، "حکومت چین در سال ۲۰۰۸ میلادی محدودیت‌های اعمال شده بر نویسندگان فضای مجازی، حقوق دانان، کنشگران مدنی و سیاسی، کارگران مهاجر و افرادی که با طومارنویسی تلاش داشته‌اند تا صدای اعتراض خود از ستمی که از سوی مقامات محلی بر آنان روا داشته می‌شود را به گوش سران حکومت مرکزی برسانند، گسترش داده است".

در کنار نظام اسلامی حاکم بر ایران، نظام کمونیست چین بر طبق گزارش فوق و در میان سرکوبگران آزادی قلم در فضای مجازی، در رده دوم در جهان قرار گرفته است. بر پایه افشاکری‌های یانگ جیان لی، کنشگر مدنی چینی، "شرکت آمریکایی جستجوگر اینترنتی گوگل متوجه می‌شود که حکومت چین از راه سامانه گوگل میل، سال‌ها تلاش داده است تا به داده‌های خصوصی فعالین چینی حقوق بشر و شبکه‌های ارتباطی و مدنی و اجتماعی آنان دسترسی پیدا کند". نهادهای امنیتی و اطلاعاتی کمونیست در چین در طی این مدت سعی کرده‌اند تا با استفاده

از پیچیده‌ترین سامانه‌های موجود به نظارت، شنود و ممیزی شبکه‌های مجازی و تلفن همراه اقدام ورزیده و با بازداشت بیشترین تعداد افراد در سطح جهان به جرم فعالیت‌های‌شان در فضای مجازی، تنها تا نیمه سال ۲۰۰۸ میلادی ۴۹ تن از کنشگران اینترنتی را به پشت میله‌های زندان روانه ساخته است.

با وجود افزایش تعداد و فعالیت‌های سازمان‌های مدنی غیردولتی یا ان. جی. ا. و تقاضاهای پی‌درپی آنان برای اصلاحات فراگیر در چین، حکومت این کشور همچنان از مصالحه در کاستن از محدودی‌هایی که متوجه گردش اطلاعات داخلی و خارجی است و نیز از قبول کمترین میزان از اصلاحات، حتی در سطوح محلی، شانه خالی می‌کند. نظام کمونیست چین، با اتکاء به قانونی ناشفاف و مبهم تحت عنوان قانون اسرار دولتی، بازداشت و حبس هر فردی را که بدون اجازه مقامات حزب کمونیست به فعالیت‌های سیاسی و مدنی روی آورد، مشروعیت بخشیده و جامعه قانونی می‌پوشاند. گروه‌ها و سازمان‌های مخالف نیز همچون حزب مردم‌سالاری چین و اعضای آن و نیز روزنامه‌نگاران و بلاگ‌نویس‌های مستقل این کشور، تحت عنوان "برانداز" و "اقدام براندازانه علیه نظام"، مرتب بازداشت و زندانی می‌شوند. بر اساس گزارش‌های بنیاد

دوئی‌هوناً[۲۰]، از ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۸ و با ۱۶۲۳ زندانی عقیدتی جدید در این سال، تعداد بازداشت‌های سیاسی نسبت به سال قبل دو برابر افزایش داده‌است. در نبود آمارهای دقیق در زمینه اعدام‌ها در این کشور و بر پایه گزارش‌های سازمان عفو بین‌الملل، حکومت چین، با استفاده رو به افزایش از تزریق‌های مرکب‌ار در سال ۲۰۰۹ میلادی، از ۷۰۰۰ محکوم به اعدام، ۱۷۰۰ تن از آنان را به مجازات رسانده‌است.

در روز هشتم ماه دسامبر سال ۲۰۰۸ میلادی، لیو گزایو، تنها دو روز پیش از انتشار منشور ۰۸ و به دلیل دست داشتن در تدوین آن، بازداشت و تا پایان آن سال زندانی می‌شود. پس از آن، وی در دسامبر سال ۲۰۰۹ بر پایه اتهام "براندازی نظام" بار دیگر رسماً بازداشت و تفهیم جرم شده و در ۲۵ ماه دسامبر همان سال به یازده سال زندان محکوم می‌شود. علی‌رغم تلاش بسیاری از روشنفکران، نویسندگان و فعالین بنام حقوق بشر در سطح جهان برای به دست آوردن آزادی لیو گزایو، مقامات قضایی چین کماکان از رها ساختن وی از زندان خودداری ورزیده‌اند. علاوه بر گزایو، بیش از ۱۰۰ تن از امضاءکنندگان اولیه منشور ۰۸ از روز انتشار آن تا به حال، در برهه‌ای از زمان، بازداشت و بازجویی شده‌اند.

هدف جامع‌تر جنبش منبعث از منشور ۰۸، رویگردان کردن مردم از مفاهیمی است همچون "ارباب روشن‌رأی" یا "enlightened overlord" و یا "مقامات مخلص و خدمتگزار و پاکدامن" یا "honest official" و سوق دادن آنها به مفاهیمی جایگزین همچون "نظامی مبتنی بر آزادی‌ها، مردم‌سالاری، حکومت قانون، و تشویق خودآگاهی شهروندان متجددی که حقوق انسان برای‌شان به مثابه مقوله‌ای است بنیادین و مشارکت برای آنها وظیفه به شمار می‌رود". متن منشور ۰۸ پیش از هر چیز شهروندان چینی را مخاطب قرار می‌دهد، "چه مقامات رسمی این کشور و چه مردم عادی، صرف‌نظر از پیشینه آنان". هدف این متن، بسیج تمامی شهروندان چینی به سوی "مشارکت فعال در این جنبش مدنی و شهروندی است، برای ترفیع اندیشه مشارکت همگانی در دگرگون سازی بزرگ جامعه چینی" در راستای برقرار ساختن "ملتی آزاد، مردم‌سالار و مبتنی بر قانون اساسی". این پیام به استوارترین شکلی از طریق متن منشور به مخاطبین آن منتقل شد، متنی که با ارجاع مکرر به تاریخ طویل و تمدن غنی چین یادآور می‌شود که بازسازی پیشینه بزرگ این کشور

در گرو به اجرا گذاردن هر چه سریع‌تر برخی اصلاحات و برقرار ساختن آزادی‌ها در سطح جامعه خواهد بود".

### فعالیت‌های فراگستر

با این که منشور ۸۰ موفقیت‌چندانی در دگرگون ساختن رفتار حکومت چین نداشت، حکومتی که بلافاصله منشور فوق را تکفیر کرده و آن را در تضاد با قالب‌های فرهنگی بومی و منبعث از ارزش‌های مردم‌سالاری غربی قلمداد کرد، ولی انتشار این متن باعث شد تا فشارها و انتقادهای بین‌المللی از حکمت‌گران و بر نظام سیاسی کمونیست حاکم بر این کشور افزایش یابد. بدین ترتیب، بیشماری از نویسندگان بنام در سطح جهان، حکومت‌ها و البته شخص دالائی لاما، رهبر مذهبی ۷۵ ساله بودائی‌ان تبتی، در نامه‌هایی جداگانه مراتب پشتیبانی خود از این متن و اعتراض خود به بازداشت بسیاری از امضاءکنندگان آن را به اطلاع به رهبران کمونیست چین رساندند.

در این میان باید متذکر شد که نقش لیو گزایبو، به عنوان رئیس مرکز قلم این کشور، در ارتقاء سطح پشتیبانی جهانی از این متن و از جنبشی که بر پایه آن رقم خورد، بی‌تردید بسیار مؤثر بوده

است. متن اولیه منشور ۰۸ به زبان ماندارین منتشر و در تارنمای انجمن قلم این کشور بارگزاری

شد و از این راه توانست پشتیبانی برخی از شهروندان چینی را به این جنبش جلب کند.

با وجود این که مقامات قضایی و امنیتی چین همچنان به سرکوب کنشگرانی همچون ليو گزایو

ادامه می‌دهند، دیگران، همانند جیان‌لی، با استفاده از فن‌آوری در فضای مجازی و با اتکا به

پشتگرمی‌های نهادها و شخصیت‌های خارجی در سطح جامعه بین‌الملل، کماکان به فعالیت‌های

خود در این زمینه و افزایش نوشته‌های خود در عرصه مجازی ادامه داده و به برقرار سازی پل‌های

ارتباطی با کنشگرانی که هنوز در برون‌مرز به سر می‌برند، مشغول می‌باشند. همانطور که جیان‌لی

می‌گوید، "هر سال که می‌گذرد، ما به ارتقاء سطح فعالیت‌های خود ادامه داده... تبادل واقعی

افکار... و شبکه‌سازی ارتباطات و حلقه‌های دوستی را در راستای برپایی و استحکام جبهه‌ای

منسجم متحد برای به پیش بردن مردم‌سالاری و دگرگونی در چین، دنبال می‌کنیم".

جامعه بین‌المللی فشار خود بر چین را جهت آزادی شیانوبو افزایش داده و با اعطای جایزه‌ی صلح

نوبل ۲۰۱۰ به وی از این دولت می‌خواهد امکان آزادی بیان بیشتری برای وی فراهم کند.

خواست بین‌المللی برای آزادی این دارنده‌ی جایزه‌ی نوبل با یک نامه‌ی اخیر که توسط اعضای

بازنشسته‌ی حزب کمونیست چین امضا شده تکمیل شده است. آنها از دولت چین می خواهند  
سانسور را کنار بگذارد. دولت چین به سختی تصمیم کمیته‌ی نوبل برای اعطای جایزه‌ی صلح نوبل  
به شیائوبو، تشویق جامعه‌ی بین الملل و نامه‌ی نخبگان پیشین سیاسی را مبنی بر حمایت متداوم از  
ارزش‌های مطرح شده در منشور ۰۸ در تقریباً دو سال پیش مورد انتقاد قرار داده است.

## مبارزه برای حقوق کارگران کشاورز

### سزار چاوز و اعتصاب و بایکوت انکور دِلینو

#### چشم انداز و انگیزش

با وقوع انقلاب مکزیک در سال ۱۹۱۰، بسیاری از مکزیکی‌ها به شمال یعنی ایالات متحده گریختند تا در جستجوی حیاتی نو از خون ریزی بگریزند. همراه با تداوم مهاجرت، نیاز آمریکا به کارگران بخش کشاورزی آن قدر بالا بود که برنامه‌ای جهت ویزای کار مکزیکی‌ها در سال ۱۹۲۰ شکل



گرفت. برنامه براسرو به کارگران کشاورز مکزیکی یک قرارداد کاری قانونی عرضه می کرد اما

اکثریت آنها از نقض فاحش حقوق کار و تبعیض نژادی رنج می بردند

حقوق کارگران کشاورزی اغلب پرداخت نمی شد و آنها حق تشکیل اتحادیه را نداشتند، حتی که

همه دیگر کارگران آمریکایی از آن برخوردار بودند. آنها در شرایطی غیر انسانی کار می کردند

و صاحبان مزارع حقوق ایالتی در مورد شرایط کار را نادیده می گرفتند. کارگران بر روی مزرعه

جایی برای قضای حاجت نداشتند و مجبور می شدند روزانه دو دلار یا بیشتر برای زندگی در

اتاقک‌های فلزی بدون لوله کشی یا برق بپردازند. فراتر از اینها، انگور چینان به طور متوسط

ساعتی ۹۰ سنت به علاوه ی ۱۰ سنت برای هر سبد پر شده از انگور دریافت می کردند که این

دستمزد، خانواده‌های آنان را بسیار پایین تر از خط فقر قرار می داد.

سزار چاوز در یک خانواده مکزیکی آمریکایی در ایالت آریزونا در سال ۱۹۲۷ متولد شد. در

دوره ای که رکود بزرگ اقتصاد آمریکا را رو به نابودی می کشاند خانواده‌ی او مزرعه و کسب و

کار خود را از دست داد و آنها در سال ۱۹۳۷ به کالیفرنیا نقل مکان کردند. خانواده چاوز در آنجا در مزارع کار می کردند و از این مزرعه به آن مزرعه بنا به فصل منتقل می شدند. خانوادگی او در دهه ۱۹۴۰ در دِلینو، یک شهر کشاورزی در دره سن واکین سکنی گزیدند. این دره به مرکز جنبشی بی سابقه برای حقوق کارگران کشاورز در دهه ۱۹۶۰ تبدیل شد.

#### اهداف و مقاصد

هدف نهایی چاوز "بر انداختن یک نظام کار کشاورزی در این کشور بود که با کارگران کشاورز به گونه ای برخورد می کند که گویی انسان های مهمی نیستند." او در سال ۱۹۶۲ اتحادیه ملی کارگران کشاورز را تاسیس کرد که استخوان بندی مبارزات کارگری وی را شکل می داد. چاوز به دنبال آن بود که کرامت و حقوق کارگران کشاورز مورد احترام واقع شود. او می گفت: "ما می خواهیم که همانند انسان هایی که هستیم با ما برخورد شود! ما برده نیستیم و ما حیوان نیستیم."

کمیته سازماندهی کارگران کشاورز دِلینو در سپتامبر ۱۹۶۵ دست به اعتصاب زد. این کمیته که اکثراً از انگور چینان فیلیپینی تشکیل می شد خواستار ۱,۴۰ دلار دستمزد برای هر ساعت و ۲۵ سنت برای هر جعبه انگور بود. رهبر این کمیته می دانست که یک اعتصاب موفق باید نه تنها کارگران فیلیپینی بلکه هر چه بیشتر از کارگران مکزیکی و چیکانو در دِلینو را نیز شامل باشد. او به سراغ چاوز و اتحادیه ملی کارگران کشاورز آمد. چاوز به حمایت از وی بر آمد و اهداف اعتصاب را به امضای قراردادهای اتحادیه توسط صاحبان مزارع و قوانین مبتنی بر جواز تشکیل اتحادیه توسط کارگران کشاورز و مداخله در چانه زنی جمعی بسط داد.

چاوز در تابستان ۱۹۶۷ تمرکز خود را از اعتصاب به بایکوت ملی انگورهای کالیفرنیا در حمایت از حقوق کارگران کشاورز انتقال داد. شبکه وسیعی از فعالان سیاسی و اجتماعی از مصرف کنندگان خواستند که انگورها را بایکوت کنند و بر فروشگاههای زنجیره‌ای فشار آورد که انگورها را نخرند تا به خواست کارگران کشاورز جلب توجه شود و صاحبان مزارع مجبور به امضای قرارداد با کارکنان خود شوند.

## رهبری

رهبری چاوز بر تعهد غیر قابل نقض وی به روش غیر خشونت آمیز، ایثار فردی، و اخلاق کاری سختگیرانه مبتنی بود. او با اختصاص حیات خویش به این هدف از حامیانش می خواست که خود را هر چه بیشتر وقف آن کنند. چاوز می گفت: "شما باید خادم مردم باشید. وقتی چنین باشید، می توانید از آنها در مقابل، تعهدشان را درخواست کنید."

او در سال‌های ابتدایی اتحادیه ملی کارگران کشاورز از طریق استقامت به تدریج کارگران شکاک را که چندین دوجین اعتصاب ناموفق را شاهد بودند با خود همراه کرد. چاوز ابتدا تلاش کرد از خواست‌های کارگران اطلاع پیدا کند. او نقشه‌ای از دره‌ی دِلینو رسم و ۸۶ شهر را به عنوان نقاط هدف تعیین کرد. سپس داوطلبان وی خانه به خانه و فروشگاه به فروشگاه رفتند تا کارت‌های ثبت

نام را که از افراد نام، نشانی، و پاسخ به پرسش‌هایی در مورد دستمزد و فقدان تامین اجتماعی و مزایای بیکاری را می‌پرسید توزیع کنند. او و دیگر داوطلبان خانه به خانه درها را زدند تا حامیان این حرکت را با خود همراه کنند.

چاوز بر ضرورت تمسک به روش غیر خشونت آمیز حتی در مواجهه با خشونت از سوی صاحبان مزارع تاکید می‌ورزید. او نوشت: "ما قانع شده‌ایم که مشی غیر خشونت آمیز قدرتمند تر از خشونت است. ما قانع شده‌ایم که مشی غیر خشونت آمیز در صورت داشتن هدفی عادلانه و اخلاقی پشتیبان شماس. " فراتر از آن، او می‌دانست که اگر اعتصاب کنندگان به خشونت دست یازند، صاحبان مزارع و پلیس در سرکوب خشن اعتصاب تردید نخواهند کرد.

محیط مدنی

صاحبان مزارع دلینو قدرتمند بوده و ارتباطات بسیاری با پلیس، قضات، و سیاستمداران منطقه داشتند؛ آنها ثروت انبوهی را در طی سال‌ها انباشته و از واگذاری بخشی از آن بیزار بودند. آنها محافظان امنیتی مسلح برای ترساندن اعتصاب کنندگان استخدام کردند. اعتصاب کنندگان با سموم مورد سمپاشی واقع شدند، با سگ تهدید شدند، مورد حمله‌ی زبانی واقع شدند، و مورد حمله‌ی فیزیکی قرار گرفتند. چاوز در مقابل از متحدان خود در میان کشیشان خواست که در صفوف مقدم اعتصاب کنندگان گام زنند. این کار برای آن بود تا به "پلیس، محافظان امنیتی صاحبان مزارع، و خود صاحبان یاد آور شوند که دنیا در حال نظاره‌ی رفتار شماست."

صاحبان مزارع ائتلاف چاوز را به عنوان گروهی از "محرکان بیرونی" خطرناک که در یک منطقه‌ی آرام اخلاص ایجاد می‌کنند مورد حمله قرار دادند؛ آنها اصرار داشتند که کارگران "شدیدا خشنودند. اگر چنین نبود، آنها به اینجا نمی‌آمدند. ... این افراد خود این نوع کار را انتخاب کرده‌اند. ... ما فکر می‌کنیم که سعی خود را برای بهبود وضعیت آنها انجام داده‌ایم."

پلیس به شناسایی اعتصاب کنندگان پرداخت، از آنها عکس گرفت و به ثبت اسامی آنها اقدام کرد. کلانتر منطقه با ممنوع کردن اعتصاب کنندگان از "ایجاد مزاحمت برای آرامش" با اجتماع و فریاد کردن در کنار جاده بر آنها فشار وارد می آورد؛ او حتی تا آنجا پیش رفت که استفاده از کلمه‌ی هوئگلا (تعبیر اسپانیایی برای اعتصاب) را ممنوع کرد. چاوز در پاسخ تصمیم به مقابله گرفت؛ حامیان وی آگاهانه این دستورات را نادیده گرفتند. در مقابل گزارشگران تلویزیون و روزنامه‌ها و بازداشت شدند. در این حال، چاوز که مشغول دیدار از دانشگاه‌های ایالتی بود از این سرکوب برای جلب پشتیبانی دانشجویان استفاده کرد. دانشجویان ۶۷۰۰ دلار به این هدف کمک کردند. بعداً دستور کلانتر مخالف با قانون اساسی اعلام شد.

پیام و مخاطب

چاوز برای دستمزدها و شرایط بهتر کار تلاش می کرد اما فراتر از آنها سعی می کرد پیام کرامت، احترام، و عدالت برای کارگران کشاورز را گسترش دهد. او برای انتقال این پیام نماد عقاب سیاه آرتک را انتخاب کرد چون "غرور آفرین است... وقتی مردم آن را ببینند می دانند که به معنی کرامت است." با آغاز اعتصاب دلینو، چاوز مواظب بود که این اقدام را نه صرفاً به عنوان مذاکره اتحادیه‌ای بلکه به صورت آغاز یک جنبش تلقی کند. مبارزه‌ای نه فقط برای یک مقصد محدود بلکه یک هدف بزرگ تر. شعاری که اعتصاب کنندگان سر می دادند این بود: "زنده باد هدف."

اتحادیه ملی کارگران کشاورز در سال ۱۹۶۴ خبرنامه خود به نام "صدای کارگر مزرعه" را راه اندازی کرد. این نشریه با زبان طنز و بدون ملاحظات معمول داستان‌هایی از مبارزه علیه سرکوب صاحبان مزارع منتشر کرد و کارتونهایی از شخصیت‌ها عرضه می کرد که کارگران می توانستند با آنها ارتباط برقرار کنند. این امر موجب انتقال پیام به افراد بی سواد می شد. این خبرنامه بسیار محبوب در فروشگاه‌های باریو توزیع شده و در مهمانی‌های جمع آوری کمک مالی به فروش می رسید.



از "صدای کارگر مزرعه" برای انتشار اخبار اعتصاب دِلینو در سال ۱۹۶۵ جهت بسیج حامیان جنبش استفاده شد.

با کمک اعضای اتحادیه‌ی ملی کارگران کشاورز، اعتصاب به سرعت از بیست اردوگاه کار به ۴۸ اردوگاه بسط یافت. در عین حال، تئاترو کامپسینو یا تئاتر کارگران کشاورز نمایش‌های طنز آلودی را از پشت کامیون‌ها برای سرگرم کردن اعتصاب کنندگان و جلب توجه دیگران برای پیوستن به آنها به اجرا در آورد. این گروه نمایش خیابانی دو زبانه تشکیل می شد از کارگران کشاورز معمولی که از کمدی برای آموزش حقوق کارگران به آنها استفاده می کرد.

چاوز همچنین نیاز داشت که به اطلاع رسانی در مورد وضعیت کارگران در سطح کشور بپردازد. او در دسامبر ۱۹۶۵ بایکوت دو شرکت اصلی کشاورزی در دِلینو، یعنی صنایع شِلی و شرکت میوه‌ی دی جیورجیو را آغاز کرد. اما پس از پایین آمدن روحیه‌ی اعتصاب کنندگان، چاوز در سال ۱۹۶۶

راهپیمایی انبوه ۳۰۰ مایلی از دِلینو تا ساکرامنتو، مرکز ایالت، را سازمان دهی کرد. این تظاهرات طولانی ترین تظاهرات در تاریخ ایالات متحده بود. این تظاهرات نه تنها یک راهپیمایی بلکه نوعی زیارت بود که بر ایمان کاتولیک بسیاری از اعتصاب کنندگان اتکا داشت. راهپیمایان سرود جنبش حقوق مدنی یا "ما غلبه خواهیم کرد" را می خواندند در حالی که عکس‌های باکره گوادالوپ، مادر مقدس مکزیک و نماد امید را همراه با صلیب‌های بزرگ به عنوان نماد سفر پایانی مسیح و پرچم‌هایی از جمله عقاب سیاه اتحادیه ملی کارگران کشاورز در دست داشتند.

با گسترش راهپیمایی به سراسر کالیفرنیا هیجان لازم به وجود آمد و راهپیمایان از هر شهر که گذشتند حامیان تازه و پوشش رسانه‌ای را به خود جلب کردند. در طی آخرین مرحله سفر، یکی از وکلای شرکت صنایع شنی خواستار امضای یک قرارداد شدند. شنی با به رسمیت شناختن اتحادیه ملی کارگران کشاورز موافقت کرد، به دستمزد کارگران ۳۵ سنت در هر ساعت اضافه و سالی برای استخدام کارگران ساخته شد. این اولین پیروزی محسوس جنبش بود.

اما شرکت بسیار قدرتمند میوه دی جیورجیو همچنان از تسلیم در برابر خواست کارگران امتناع می ورزید. پس از هفت ماه اعتصاب، کارگران دوباره نیروی محرکه ی خود را از دست می دادند. با بازگشت برخی از کارگران به کار، چاوز به طور مخفیانه از درون مزرعه از آنان خواست که اعتصاب کنند و این کار را با توسعه یک شبکه درونی از خبر دهندگان انجام داد. او دیگر کارگران را قانع می کرد که اتحادیه را مورد پشتیبانی قرار دهند و در اعتراضات تاکتیکی در هنگام کار درگیر شوند.

چاوز در پایان ماه مه برنامه دعا در ورودی مزرعه دی جیورجیو را اعلام کرد. صدها نفر از کارگران کشاورز ماهها در محراب چوبی ساخته شده در پشت اتومبیل استیشن واگن چاوز جمع شدند تا برای انتخابات و قراردادهای دعا کنند. در عین حال، بایکوت گسترش یافت و جنبش جلوی توزیع انگور از مراکز توزیع در سراسر کشور را نیز آغاز کرد. دی جیورجیو در این فرایند فرسوده شد و برگزاری انتخابات اتحادیه را پیشنهاد داد؛ اما بعداً در انتخابات قلب کردند تا اعتصاب

کنندگان نتوانند رای دهند. چاوز در پاسخ، نام اتحادیه ملی کارگران کشاورز را از برگه‌های رای بیرون کشید و افراد را به بایکوت انتخابات فراخواند.

در نهایت، فرماندار کالیفرنیا دستور انتخابات تازه را در سپتامبر صادر کرد. برای استحکام بخشیدن به نیروها، اتحادیه ملی کارگران کشاورز و کمیته سازماندهی کارگران کشاورز در همدیگر ادغام شده و به اتحادیه کارگران کشاورز آمریکا تبدیل شد. سازمان دهندگان تا تگزاس و اورگون سفر کردند تا اعتصاب کنندگانی را که کالیفرنیا را ترک کرده بودند دنبال کرده و برگردانند. آنها یک پایگاه اطلاعاتی برای پیدا کردن رد کارگران و جلب رای احتمالی آنان جهت کسب حمایت ایشان ایجاد کردند. داوطلبان در روز انتخابات رای دهندگان حامی اتحادیه را از منزل آنان سوار کرده و به مراکز رای گیری بردند. اتحادیه کارگران کشاورز رای کارگران مزارع را به خود اختصاص داد. این پیروزی به اعتبار آنان و نیز موقعیت ایشان در درون جنبش کارگری افزود.

اما نزاع بر سر کسب قراردادها به جایی نرسید. چاوز تشخیص داد که او تنها در مزارع نمی تواند پیروزی را به دست آورد چون صاحبان مزارع می توانستند اعتصاب شکنانی از مکزیک بیاورند. به همین دلیل او تمرکز مبارزه خود را از مزارع به فروشگاهها متوجه کرد. او به دنبال آن بود که بازار مصرف را بر روی انگورها ببندد. داوطلبان در تابستان ۱۹۶۷ در سراسر کشور با استفاده از ارتباطات کارگری و کلیسایی در کنار هم قرار گرفته و شبکه‌هایی برای حمایت و بسط پیام "انگور نخرید" تشکیل دادند. فعالان سیاسی و اجتماعی این پیام را از طریق فهرست های پستی، نامه به سر دبیران، مصاحبه‌های رسانه ای، سخنرانی‌های عمومی و مباحثه انتقال دادند. آنها از صاحبان فروشگاهها می خواستند که انگورها را نخرند؛ اگر امتناع می کردند، فعالان مزبور در برابر فروشگاه جمع شده و خواستار بایکوت فروشگاه می شدند.

در فوریه ۱۹۶۸، با فراخوان برخی از حامیان جنبش برای رهیافت‌هایی کمتر صلح جویانه به کنش مدنی، چاوز تصمیم گرفت "روزه برای روش عدم خشونت و فراخوان به از خود گذشتگی" را به راه اندازد. این کار نوعی توبه خواهی بود که می توانست انضباط لازم برای یک مبارزه‌ی مدنی

غیر خشونت آمیز را به نمایش بگذارد. این کار در میان کارگران به شدت مذهبی عکس العمل خوبی داشت که در دلینو برای پشتیبانی از چاوز گرد هم آمدند. او پس از ۲۵ روز روزهی خود را در یک گرد همایی که سناتور رابرت کندی هم حضور داشت شکست.

تصویر چاوز در ژوئیه ۱۹۶۹ بر روی جلد مجله تایم قرار گرفت و با تبدیل شدن به یک رهبر ملی در یک تور ۲۸ روزه در ایالات متحده به ارائه سخنرانی جهت حمایت از بایکوت انگور پرداخت. در نهایت در بهار ۱۹۷۰، صاحبان کوچک تر مزارع انگور که از بایکوت بیشتر متضرر شده بودند قراردادهای را با اتحادیه امضا کرده و به بایکوت اقتصادی دردناک و طولانی پایان دادند. با تایید این مزرعه داران توسط اتحادیه، آنها انگورهای خود را به قیمت‌های خوب در سراسر کشور فروخته و فشار را بر دیگر صاحبان مزارع افزایش دادند.

در این نقطه، ۲۵ مزرعه دار بزرگ وارد مذاکره شده و قراردادهای را امضا کردند. به ده هزار کارگر نمایندگی صوری از سوی اتحادیه، دستمزدی بالاتر (۱,۸۰ دلار به علاوه ۲۰ سنت برای هر

جعبه انگور چیده شده، در مقایسه با ۱,۱۰ دلار دستمزد برای هر ساعت پیش از اعتصاب)، بیمه بهداشت، و محدودیت‌های ایمنی در کاربرد سموم در مزارع نیز به آنها داده شد. کارگران پس از پنج سال مبارزه‌ی طولانی نه تنها دستمزد و شرایط کار بهتر بلکه حسی تازه از کرامت به دست آورده بودند.

### فعالیت‌های ارتباطی

چاوز از آغاز برای بساختن ائتلافی گسترده شامل بر فعالان حقوق مدنی، دانشجویان، کارگران و کلیساها خود را به جامعه‌ی کارگران کشاورز محدود نکرد. پشتیبانی از جنبش توسط کلیسا این پیام را انتقال داد که این جنبش در متن جامعه جریان دارد و هدف آن رادیکال نیست و همه

اعضای جامعه می توانند به آن پیوندند؛ این جنبش همچنین به داوطلبان نوعی اقتدار اخلاقی

می بخشید و شبکه‌ای حیاتی برای فعالان مستقر در متن جامعه در سراسر کشور ایجاد می کرد.

چاوز نه تنها به کلیساها برای درخواست هدایا و پشتیبانی بلکه به شهرک‌های دانشگاهی می رفت.

فعالان دانشجویی لیبرال و داوطلبان حقوق مدنی از "کنگره برابری نژادی" و "کمیته هماهنگی

فعالیت‌های غیر خشونت آمیز دانشجویان" به جنبش پیوستند. حمایت از جنبش به فراتر از

مرزهای نژادی رفته و شامل بود بر کارگران مکزیکی و فیلیپینی، و نیز فعالان سفید و سیاه پوست.

در طی اعتصاب غذای چاوز در سال ۱۹۶۸، مارتین لوتر کینگ جونیور تلگرامی برای او فرستاد که

می گفت، "مبارزات جداگانه‌ی ما حقیقتاً واحدند. مبارزه برای آزادی، برای کرامت، و برای

انسانیت."

کارگران سازمان یافته حمایتی جدی از جنبش به عمل آوردند. اتحادیه‌ها هم در داخل و هم در

خارج از ایالات متحده می توانستند قدرت خود را اهرمی برای بایکوت قرار داده و ارسال انگورها



را متوقف سازند. این جنبش حمایت سیاسی سناتور رابرت کندی را به خود جلب کرد. او مذاکرات سنا در مورد اعتصاب را رهبری کرد و حتی حمایت خود را با پیوستن به صف اعتصاب کنندگان مانع از کار دیگران نشان داد. جنبش همچنین حمایت "اتحادیه سیاسی مکزیکی آمریکایی" را که اتحادیه‌ای یقه سفید بود به خود جلب کرد که بر تأثیر سیاسی اتحادیه افزود.

این منابع متنوع پشتیبانی جزئی بنیادین از پیروزی جنبش بودند. چاوز علی رغم عقب گردهای بعدی مثل بایکوت ناموفق کاهو و بایکوت شکست خورده انگور با هدف پایان بخشیدن به استفاده از سموم در مزارع، به مبارزه برای حقوق کارگران کشاورز با تعهد جدی به روش‌های غیر خشونت آمیز تا مرگ خود در سال ۱۹۹۳ ادامه داد. روز تولد چاوز به خاطر تلاش‌های خستگی ناپذیر وی برای حقوق کارگران کشاورز به یک تعطیلی ایالتی در کالیفرنیا تبدیل شد. در سال ۱۹۹۴ پس از مرگ، مدال ریاست جمهوری آزادی از سوی رئیس جمهور بیل کلینتون به او اعطا شد. کار او هنوز تأثیر خاص خود را دارد؛ همان طور که چاوز می گفت، "وقتی تحول اجتماعی آغاز شود نمی توان آن را به عقب باز گرداند. نمی توان سواد را از فردی که یاد گرفته بخواند پس گرفت. نمی

توان فردی را که احساس غرور دارد تحقیر کرد. و نمی توان مردمی را که دیگر هراسی ندارند

سرکوب کرد."

ریتا بورسلینو و جنبش آدیوپیزو

بازپس گیری سیسیل از مافیا

بینش و انگیزش

مافیا از دیر باز نیرویی غالب در ایتالیا بوده است. بر طبق اداره‌ی ضد مافیای اتحادیه‌ی خرده فروشان ایتالیا، مافیا روزانه ۲۰۰ میلیون یورو از فعالیت‌های اقتصادی در ایتالیا اخاذی می کند. چالش جرائم سازمان یافته بالاخص در جزیره‌ی سیسیل جدی است. در این جزیره نهادهای اعمال قانون به مقابله با جرائم سازمان یافته مشغولند اما بنا به نظر تانو گراسو، رئیس کمیسیون ضد اخاذی ایتالیا، برای اکثر سیسیلی‌ها "پرداخت به مافیا آسان تر از گزارش موارد مربوطه است."

اجبار مافیا به پرداخت پیزو یا پول حمایتی باری اضافی است بر دوش سیسیلی‌ها چون موفقیت مالی تنها به تقاضاهای مالی بیشتر از سوی حلقات جرائم سازمان یافته منجر می شود. اما با پایان قرن بیستم، سیسیلی‌ها وضعیت موجود را به چالش کشیده و خواستار آزادی خود شدند. بنا به نظر پاسکواله ماسوچی، یک تکنیسین کامپیوتر، "برای مدتی طولانی شهروندان معمولی پالرمو و اهل کسب و کار با پول زور گروگان نگاه داشته شده بودند اما اکنون ما به مقابله برخاسته‌ایم."

از نظر ریتا بورسِلینو، یکی از رهبران فعالیت علیه مافیا، جریان رهبری مدنی در سال ۱۹۹۲ پس از کشته شدن برادر وی، قاضی پائولو بورسِلینو، در یک بمب گذاری اتومبیل توسط مافیای سیسیل آغاز شد. کشته شدن وی ریتا را به عمل واداشت. ریتا در آن زمان پنجاه ساله بود و در کل دوران زندگی‌اش در پالرمو تحت سلطه‌ی مافیا زندگی کرده بود اما تراژدی شخصی وی باعث بروز نوعی خشم شد که به ایجاد جنبش ضد مافیای لیبریا (به معنی آزاد) انجامید. مثال وی نشان می دهد که هیچوقت برای دنبال کردن یک هدف جهت بهبود جامعه دیر نیست.

به همین شکل، سازمان آدیوپیزو به معنی "خداحافظی با پرداخت‌های حمایتی" یک جنبش مدنی است که برای شکستن زنجیرهای پیوند مالی که توسط مافیای سیسیل تعبیه شده تلاش می‌کند. آدیوپیزو توسط تعدادی از رستوران داران جوان در سال ۲۰۰۴ تاسیس شد. این سازمان محصول نسلی است که شاهد قتل فعالان ضد مافیا، قضات، روزنامه نگاران و اهل کسب و کار بوده است. چشم انداز آدیوپیزو ساده بود: سیسیلی که در آن مافیا همه‌ی بخش‌های اقتصاد را کنترل نمی‌کند و کسب و کارها در همه‌ی اندازه‌ها ۱۰۰ درصد سود خود را برای خود حفظ می‌کنند.

#### اهداف و مقاصد

بورسلینو به دنبال آن بود که به ارباب مافیا و پیزوی فلج‌کننده‌ی آن با تاسیس لیبریا پایان بخشد. لیبریا اتحادیه‌ای است شامل بر سازمان‌های کوچک که علیه مافیا از سال ۱۹۹۵ فعالیت می‌کرده است. بورسلینو از مجرای لیبریا توانست مردم ایتالیا را از نظام‌های اقتصادی آرام و غیر خشونت آمیز آگاه کند، نظامی با احترام به حقوق بشر و حکومت قانون و نظامی که در دنیای جرائم سازمان یافته فراموش شده است. لیبریا بیش از آن که به رونق کسب و کارهایی بپردازد که پیزو

نمی پرداختند به ساختن مزارعی بیرون از زمین مصادره شده توسط دولت جهت کشت محصولاتی کشاورزی رها از دست مافیا پرداخت. در این زمین آزاد محصولاتی کشت می شد که باید در مراکز رها از پول حمایتی فروخته می شد.

آدیوپیزو به این ترتیب با قدرت بخشیدن به صاحبان کسب و کاری که نمی خواستند تقاضای مافیا را پاسخ داده و خود به ایجاد شبکه‌ی حمایتی قوی پردازند مافیا را مورد چالش قرار داد. آدیوپیزو با صاحبان کسب و کار، کار می کرد تا فعالیت‌هایی رها از پرداخت پول حمایتی را آغاز کرده و اداره کنند تا به مردم سیسیل نشان دهند که راهی بدیل و قابل دسترس در برابر فرهنگ کسب و کار تحت سلطه‌ی مافیا وجود دارد. آدیوپیزو از نمونه‌ی فعالیت لیبریو گراسی استفاده کرد. او یک اهل کسب و کار بود که در برابر مافیا در سال ۱۹۹۱ با پرداختن پول حمایتی ایستادگی کرد. گراسی تلاش کرد گروهی از حامیان این موضوع را سازمان دهی کند اما هیچ کسی نخواست در برابر مافیا مثل او بایستد؛ گراسی در همان سال کشته شد. در تظاهرات آدیوپیزو

سخنرانان اعلام کرده‌اند که "زمانی بهتر برای نه گفتن وجود ندارد. شما تنها نمی‌مانید. دیگر

دوره‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰ نیست که لیبرئو گراسی کشته شد. او کشته شد چون تنها گذاشته شد."

## رهبری

در اغلب موارد جرقه‌ی جنبش‌ها با بی‌عدالتی زده می‌شود و مثل بسیاری دیگر از موارد،

کاتالیزور بورس‌لینو برای تبدیل شدن به یک رهبر مدنی تراژدی شخصی وی بود. او در کار خود در

لیبریا به دنبال آن بود که گروه‌های اجتماعی مختلف را برای فراخوان خود به اقتصادی رها از

مافیا متحد سازد. بورس‌لینو سازمان خود را به سطح شمول ۱۵۰۰ اتحادیه بسط داد و با موفقیت به

مبارزه علیه نفوذ مافیا در بازار سیسیل پرداخت. دستاوردهای وی به حضورش در عرصه‌ی سیاست

منتهی شد؛ بورس‌لینو به عنوان یک عضو ایتالیایی پارلمان اروپا در سال ۲۰۰۹ انتخاب شد تا به تاثیر

منفی اقتصادی مافیا در سطحی فرا ملی بپردازد.

آدیوپیزو توسط یک کارآفرین جوان تاسیس شد که به هنگام بودجه بندی برای باز کردن یک رستوران تصمیم گرفت نمی خواهد پیزو یا پول حمایتی را بپردازد. یک روز صبح که پالرمو از خواب برخاست پیام آدیوپیزو را چسبیده بر دیوارهای شهر دید: "تمام مردمی که پول حمایتی را می پردازند صاحب کرامت نیستند." بنیانگذاران آدیوپیزو به یاد می آورند که "در ابتدا فکر نمی کردیم تا این حد موفق شویم. ما فقط می خواستیم باب بحث را باز کنیم." آدیوپیزو از این جهت منحصر به فرد است که هیچ ساختار رهبری صوری نداشت و بیشتر به دنبال رسیدن به نتیجه بود تا شهرت. در سال ۲۰۰۶ باور عمومی این بود که ۵۰ نفر این سازمان را اداره می کنند و با صدها فعالیت تعاونی در ارتباط هستند.

بدون یک سخن گوی رسمی یا رهبری قابل مشاهده، اعضای منفرد به دنبال پیشبرد این جنبش از طریق اقدامات خاص خود و نمونه واقع شدن با رهبری خود بودند. به عنوان مثال فابیو مسینو نیاز به داشتن سوپر مارکتی رها از پیزو را ملاحظه کرد و همه‌ی پی انداز زندگی‌اش را در این راه گذاشت. فعالیت وی به پانتو پیزو رها شناخته شده است. صدها کسب و کار مثل کسب و کار



مسینو در سراسر پالرمو رویدند؛ آنها بدیلی محبوب و اخلاقی در برابر کسب و کارهایی که هنوز  
پیزو می پرداختند بوده و به محلی محبوب برای گردشگری اخلاقی تبدیل شدند.

### محیط مدنی

مافیا برای حفظ نفوذ و قدرت خود فرهنگی از ترس را در سبیل از طریق ارباب و خشونت به  
وجود آورد. حکومت در سطوح محلی، منطقه‌ای و ملی کار اندکی برای کمک به کسانی که در  
برابر مافیا می ایستادند انجام می داد. حتی با افزایش قدرت آدیوپیزو پیوندهای سیاسی آن قابل  
نادیده گرفتن بود. مسینو در این مورد می گوید: "ما از هیچ حمایت سیاسی برخوردار نبوده‌ایم و  
به هر حال هرگز انتظار برخورداری از چنین کمکی را نداشتیم." به طور کلی، رهبران سیاسی  
ایتالیا از برخورد با مافیا دوری گزیده‌اند. مارکو فراواگلیو، یکی از منتقدان دولت فعلی  
برلوسکونی می گوید: "تصور بر این بود که هر کس در مورد مبارزه با مافیا سخن می گوید بخش  
خاصی از رای دهندگان را می ترساند. ... در حقیقت، اگر شما در مورد مافیا سخن نمی گوید به  
این دلیلی است که رای مافیا را می خواهید."

اما در سال‌های اخیر تحولی در رفتار حکومت و کلیت محیط مدنی پس از بازداشت تعدادی از چهره‌های مهم مافیا از جمله دستگیری برناردو پروونزانو، رئیس مافیای سیسیل در سال ۲۰۰۶ رخ داده است. پروونزانو در اکثر حلقه‌ها به عنوان "رئیس روسا" شناخته می‌شد. در اولین روز محاکمه‌ی پروونزانو بیش از ۱۰۰ مغازه دار اسامی خود و مغازه‌های خود را در یک درخواست اینترنتی جهت امتناع از مشارکت در اخاذی حمایتی مافیا ثبت کردند. اکنون سیاستمداران بیشتری مایل هستند علیه مافیا سخن بگویند و کسانی که در فساد، آدم ربایی و قتل‌های مافیا شریک جرم هستند به محاکمه کشیده شده‌اند. آنجلینو آلفانو یکی از اعضای حزب اتحاد آزادی رئیس جمهور برلوسکونی توضیح می‌دهد که تغییرات در ارتباطات دولت و مافیا همراه با کنش‌های مدنی جنبش‌های ضد مافیایی مثل لیبریا و آدیوپیزو دوران ترس را به انتها رسانده‌اند: "بسیاری از شرکت‌ها تصمیم گرفته‌اند به دولت اعتماد کرده و باور داشته باشند که دولت از آنها حمایت خواهد کرد."

جنبش مردمی آدیوپیزو برای این بنیاد گذاشته شد تا اهل کسب و کار و مشتریان مخالف با پیزو یا پول حمایتی را به یکدیگر پیوند داده و جامعه ای برای حمایت علیه سلطه‌ی مافیا بر اقتصاد سیسیل بنیان گذارد. در جوهره‌ی پیام آدیوپیزو یک تمایل ساده اما قدرتمند برای بهبود استاندارد زندگی سیسیلی‌ها وجود داشت. پیام آنها مبنی بر این که "تمام مردمی که پول حمایتی را می پردازند صاحب کرامت نیستند" از سوی بنیانگذاران آدیوپیزو به این صورت توصیف شده است که این امر "فراخوانی به مقابله و روشی برای جلب توجه بود." این پیام اغلب بر روی برچسب‌ها در سراسر شهر برای خجالت زده کردن کسانی که پیزو می پرداختند نمایش داده می شد. اعضای گروه از یک حلقه‌ی شکسته با یک علامت ایکس در وسط آن با عبارت "مصرف انتقادی" به عنوان نشانه‌ی سازمان استفاده می کردند تا محصولات و کسب و کارهای رها از پیزو را برای همگان مشخص و بارز سازند.

داستان‌های موفقیت آمیز مثل سوپر مارکت مسینو با نام پانتو پیزو رها نمادی افتخار آمیز از جنبش ضد مافیاست که به مردم عادی امکان ایستادگی علیه خانواده‌های درگیر در جرم و جنایت را از طریق کنش‌هایی مثل خرید مایحتاج روزانه می دهد. مسینو می گوید: "خریداران این واقعیت را دوست دارند که در این مغازه می توانند حقیقتا موضع خود را با خرید یک محصول اعلام کنند." سادگی و شجاعت این عمل با ساکنان پالرمو ارتباط برقرار می کرد. بنا به نظر یک مشتری "اگر هر کس فقط کاری شبیه به این انجام دهد همه‌ی ما علیه مافیا موضع گرفته‌ایم." همچنین طنز به ابزاری برای نشر پیام ضد مافیا تبدیل شده است؛ مسیمو کلاه‌هایی در مغازه‌ی خود می فروشد که نماد دوران تازه ای هستند. "این همان کلاهی است که اعضای مافیا اغلب بر سر داشتند؛ آنها آن را سر راست مثل این می پوشیدند. اما شرکت ما آن را کلاه کوپولا می نامد چون ما آن را به نحوی متفاوت با یک زاویه بر سر می گذاریم. این کار همانا پس گرفتن یک نماد و باز تفسیر آن است و دادن یک معنی مثبت به آن."

بورسلینو از آموزش به عنوان ابزار خود جهت نشر پیام‌های ضد مافیایی بهره می‌گیرد، با این امید که به همه‌ی ایتالیایی‌ها دسترسی پیدا کند چون بنا به نظر وی "مبارزه علیه مافیا باید همه‌ی ایتالیایی‌ها را لمس کند." لیبریا از سال ۱۹۹۹ بیش از ۸۰۰۰ معلم و ۸۰۰۰۰۰ دانش آموز از جمله بسیاری از کودکان و نوجوانان ایتالیایی را که هنوز در مدرسه‌ی ابتدایی هستند تحت آموزش قرار داده است. سیلویا پلگرینو یکی از داوطلبان سازمان می‌گوید: "اگر ما اکنون به مردم در مورد برخورد با مافیا آموزش دهیم اما نتوانیم افراد جوان تر را تحت تعلیم قرار دهیم هرگز قادر نخواهیم بود به هدف خود یعنی حذف مافیا دست یابیم." برای رسیدن به این هدف، لیبریا به سازماندهی سخنرانان برای کلاس‌ها و سفرهای آموزشی برای تعلیم کودکان و نوجوانان سیسیلی شامل بر برخی از کودکانی که والدین آنها به مافیا تعلق دارند می‌پردازد. بر طبق نظر بورسلینو "کودکان می‌توانند به پیام آوران [ارزش‌های] مثبت در درون خانواده‌ی خود تبدیل شوند."

فعالیت‌های فراگستر

هم آدیوپیزو و هم لیبریا ائتلاف‌هایی با سازمان‌های هم عقیده برای پیشبرد هدف خود ایجاد کردند. آن چنان که مسینو می گوید "همه‌ی آن چه شما نیاز دارید انجام دهید معرفی مشتریان به تولید کنندگان است، کسانی که هیچ یک نمی خواهند پیزو بپردازند و با هم یک پیوند مشترک شکل دهند؛ یک مصرف اخلاقی تر و یک وفاداری مشتری که مطلقاً تضمین شده است." شبکه‌ی آدیوپیزو تا سال ۲۰۰۸، ۲۰۴ کسب و کار و ۹۰۰۰ ایتالیایی محلی را که رسماً در سازمان ثبت نام کرده بودند در خود جای داده بود.

لیبریا به دنبال مرتبط ساختن گروه‌ها و سازمان‌های متنوع در ایتالیا با یک هدف مشترک یعنی مبارزه با قدرت و نفوذ مافیا بود. اما قلمرو تاثیر آن به فراتر از مبارزه علیه مافیا رسیده و شامل است بر انجمن‌های فرهنگی، ورزشی و داوطلبان. این انجمن‌ها مشتاق برنامه‌های آموزشی و سمینارهای کارآموزی بورسلینو هستند. با حرکت ایتالیا در جهت درست، بورسلینو اکنون بر توسعه‌ی بین المللی ائتلاف خود متمرکز است. آدیوپیزو نیز به ثبت کسب و کارهای بیشتری که رها

از پیزو در سراسر کشور هستند ادامه می دهد و به ایتالیایی ها و شهروندان جهان به طور مساوی

این امید را می دهد که یک روز ایتالیا می تواند کاملاً خود را از مافیا رها سازد.

## انقلاب قدرت مردم در فیلیپین: هیچ کسی را ندیدم تن به ترس بدهد

### چشم‌انداز و انگیزه

فردیناند مارکوس Ferdinand Marcos در سال ۱۹۶۵، دهمین رئیس جمهور فیلیپین شد. وی در حالی که در طول دو دوره ریاست قانونی خود بر این کشور چند طرح عمرانی را به مرحله اجرا گذاشت و بنیه نظامی فیلیپین را مستحکم کرد، با سوءاستفاده از مقام و اختیارات خویش به بسط و مستقر کردن نظام سیاسی استبدادی اقدام ورزید که از ویژگی‌های آن می‌توان به کیش شخصیت، سرکوب اعتراض‌های مسالمت‌آمیز دانشجویان، توطئه انفجاری برنامه‌ریزی شده از سوی عوامل حکومتی و اطلاق آن به مخالفین و سپس برقراری حکومت نظامی در سال ۱۹۷۲ و دستگیری و حبس رهبران مخالفین، نام برد.



در طول حکومت وی بر فیلیپین، اعتراض‌های زیادی از سوی رهبر مخالفین، بنینو آکوینو Benigno Aquino، فردی که مردم وی را تحت نام عامیانه "نینوی" "Ninoy" می‌شناختند، متوجه مارکوس شده، نظام سیاسی و حکومتی وی و پایداری آن را با چالش‌هایی روبرو می‌ساخت. از این رو، در سال ۱۹۷۱، عوامل حکومتی، با بهره جویی از تظاهرات حزب مخالف لیبرال فیلیپین Liberal Party، انفجاری را در میدان میراندآ ترتیب داده و مسئولیت آن را متوجه آکوینو می‌کنند. پس از این رویداد، مقام‌های امنیتی این انفجار را سرآغاز تحرک دوباره جنبش کمونیستی در این کشور قلمداد کرده، به مارکوس این امکان را می‌دهند تا در تاریخ ۲۱ ماه سپتامبر سال ۱۹۷۲ در فیلیپین حکومت نظامی اعلام کند.

دو روز پس از اعلام حکومت نظامی توسط مارکوس، رهبر مخالفان، آکوینو، به جرم قتل، در اختیار داشتن غیرقانونی سلاح‌های گرم، دست داشتن در انفجار میدان میراندآ و اقدام به براندازی نظام، دستگیر و زندانی می‌شود. پس از سه سال حبس بدون محاکمه، آکوینو در ماه آوریل ۱۹۷۵ در اعتراض به این بی‌عدالتی، دست به اعتصاب غذا زده و در طی چهل روز بیست کیلوگرم از وزن خود را از دست می‌دهد. در ۲۵ نوامبر سال ۱۹۷۷، یک دادگاه صحرایی در

محاکمه‌ای نظامی آکوینو را در رابطه با تمامی اتهامات وارده به وی مجرم شناخته، او را به اعدام محکوم می‌کند. با این حال، حکم اعدام در مورد او به مرحله اجرا گذارده نشد و آکوینو هشت سال دیگر را در پشت میله‌های زندان سپری کرد. سرانجام، در سال ۱۹۸۰ میلادی و پس از دو حمله قلبی، آکوینو به همراه خانواده خود اجازه می‌یابد تا فیلیپین را به قصد ایالات متحده آمریکا ترک کرده و در آنجا تحت مراقبت‌های پزشکی و عمل جراحی قلب قرار گیرد. در طی سه سال اقامت خود در این کشور، آکوینو دو کتاب را به تحریر درآورده و منتشر می‌کند و در ضمن در سخنرانی‌های بیشماری که در گوشه و کنار آمریکا ایراد می‌کند، به افشاکری در رابطه با نظام مارکوس می‌پردازد.

پس از آگاهی یافتن از بیماریِ حادّی که مارکوس با آن دست به گریبان بود و با هدف دوباره زنده کردن جنبش مقاومت در فیلیپین، آکوینو در سال ۱۹۸۳ به زادگاه و میهن خویش بازگشت. ولی به هنگام خروج از هواپیما و در حالی که می‌رفت تا پس از چند سال تبعید بار دیگر قدم به خاک خود بگذارد، آکوینو توسط عوامل حکومتی مارکوس به ضرب گلوله به قتل می‌رسد، اقدامی که تنها دست‌آورد آن دمیدن نفس تازه‌ای بود به جنبش مردم‌سالاری در فیلیپین. همچنانکه همسر

وی، کُری آکوینو Cory Aquino، می‌گوید، "طنین کر کننده آن شلیک، ملت را بیدار کرد". بیش از دو میلیون نفر از مردم فیلیپین در مراسم تشیع جنازهٔ نینوی آکوینو شرکت کرده، به مارکوس و نظام وی یادآور شدند که صدای آزادی خواهانهٔ رهبرشان حتی در نبود وی نیز طنین افکن بوده و بقا خواهد یافت.

#### اهداف و مقاصد

جسارت و بی‌حرمتی نهفته در این اقدام جنایتکارانه و خشم مردمی ناشی از آن، به استحکام پایه‌های جنبش عمومی مردم سالاری طلبانهٔ ملت فیلیپین منتهی شد. تحقیق و تفحص نافرجام یک هیأت حکومتی در قتل آکوینو و ماندن حقایق در پس پرده‌ای از ابهامات و ناگفته‌ها، آتش اعتراض‌های مردمی را شعله‌ورتر کرد. در تظاهرات اعتراضی پی در پی مردم به رهبری همسر رهبر فقید مخالفان، کُری، در مانیل، پایتخت فیلیپین، معترضین بر خواست خود برای دستیابی به حقیقت در بارهٔ قتل آکوینو، پافشاری کردند.

برای بسیج هر چه بیشتر مردم در قالب جنبش اعتراضی و مردم سالاری طلبانه‌شان، کُری آکوینو به یک پلاتفرم رسانه‌ای نیاز داشت، پلاتفرمی که در چارچوب رادیو Radio Veritas که یک ایستگاه

رادیویی بیست و چهار ساعته بود و از سوی کلیسای کاتولیک اداره می‌شد، در اختیار وی قرار داده شد. این رادیو اصلی‌ترین پلتفرم رسانه‌ای جنبش مردم‌سالاری بشمار می‌رفت. در شرایطی که تمامی رسانه‌های دیگر نیروهای معترض از سوی مقامات حکومتی مسدود شده بود، آکوینو، با به کار گیری رادیو Veritas و با همکاری کادرهای خود اقدام به آگاهی رسانی به سوی مردم کرده، آنان را از یک سو در جریان تازه‌ترین تحولات سیاسی در کشورشان قرار می‌داد و از سوی دیگر آنها را در چارچوب جنبش اعتراضی به دور از خشونت و در راستای پیشبرد آن سازماندهی می‌کرد. پس از آن که سناتور مخالف فیلیپینی، نینوی آکوینو، به قتل رسید، مارکوس از آگاهی رسانی رسانه‌های محلی در باره کشته شدن سیاستمدار معترض به دست عوامل حکومتی جلوگیری به عمل آورده بود و این تنها رادیو Veritas بود که با پخش این گونه اخبار و اطلاع‌رسانی در این زمینه، مردم را به حضور حداکثری در مراسم تشیع جنازه رهبر جنبش اعتراضی این کشور، تشویق و ترقیب می‌کرد. بنا به گفته رئیس پیشین دانشگاه فیلیپین، فرانسیسکو نمِنزو Francisco Nemenzo، "بدون رادیو Veritas بسیج کردن دو میلیون نفر ظرف تنها چند ساعت، اگر ناممکن نمی‌بود، بدون تردید بسیار مشکل می‌بود".

در حالی که خشم و انزجار عمومی از نظام مارکوس در اوج خود بود، وی با برگزار کردن یک انتخابات نمایشی و موضعی تلاش کرد تا به جامعه جهانی چنین وانمود کند که هنوز پشتیبانی توده‌های فیلیپینی را با خود به همراه دارد. از سوی نیروهای مخالف مارکوس، کری آکوینو به نمایندگی از آنان و علی‌رغم خواست خود مبنی به دوری جستن از کارزار سیاست و پس از تغییر نظر در مواضع پیشین خویش، در این انتخابات شرکت کرد. نتیجه چنین انتخاباتی از پیش معلوم بود و مارکوس در یک تقلب بزرگ در شمارش آرای رأی دهندگان، پیروز این کارزار اعلام شد. بلافاصله پس از این مهندسی انتخاباتی بود که نیروهای مخالف نظام نیز دست به کار شده و سطح مطالبات خود را بالا برده و به رادیکال کردن جنبش مردمی همت گماشتند و جنبش به دور از خشونت مقاومت مردم در سطوح مختلف سازماندهی شد. در این چارچوب و به عنوان مثال، نه تنها تظاهرات بزرگ و پی در پی در قالب بسیج توده‌ای در میدان اصلی شهر مانیل، پایتخت فیلیپین، برگزار شد، که مخالفین سرمایه‌های خود را نیز از شرکت‌هایی که متعلق به مارکوس و اطرافیان وی بود به شکل گسترده خارج کردند.

رهبری

کُری آکونو، با قدم گذاردن در راهی که همسر فقید وی گشوده بود، رهبری جنبش آزادی خواهانه و مردم‌سالاری طلبانهٔ مردم فیلیپین را بر عهده گرفت. همسر وی روزی گفته بود که، "بزرگ‌ترین عامل مشروعیت‌بخش یا legitimizer به قدرت، برگه رأی است نه گلوله". به همین جهت و با پایداری و وفاداری به میراث سیاسی شوهر فقید خویش، کُری آکونو ادامه دهندهٔ سنتی شد که وی بنیان‌گذار آن به شمار می‌رفت، سنتی که در جهت نهادینه کردن اصل پاسخگو کردن حکومتگران و قدرت سیاسی در تلاش بود. زنی که می‌رفت تا از سوی هفته‌نامهٔ آمریکایی معروف تایم به "قدیسی مردم‌سالاری" یا "Saint of Democracy" شهرت یابد، با انگیزه دادن به مردم فیلیپین آنان را بر آن داشت تا چنان جنبش فراگیر و پر قدرتی را ترتیب دهند که نمونهٔ آن در درازای تاریخ آن کشور تا به آن روز دیده نشده بود. موفقیت کُری آکونو چنان بود که الهام بخش یک سلسله انقلاب‌های به دور از خشونت نه تنها در سرتاسر آسیا که در تمامی جهان گشت. بنا به گفتهٔ انور ابراهیم Anwar Ibrahim، رهبر مخالفان مالزی، "مبارزهٔ کُری آکونو برای مردم‌سالاری و موفقیت وی در استحکام بخشیدن به پایه‌های قانون‌سالاری در فیلیپین، یکی از نبردهای راه‌گشا و تاریخ‌ساز در ربع پایانی قرن بیستم به شمار می‌رود". در همین راستا نیز، اسقف

اعظم آفریقای جنوبی، دِسمون توتو Archbishop Desmond Tutu ، تعهد این زن به مردم‌سالاری را از جمله سرچشمه‌های الهام‌بخشی می‌داند که در دگرگون کردن دورنمای سیاسی این کشور و مبارزه مردم آن برای استقرار عدالت و حکومت قانون، نقش بسزایی ایفا کرد.

گری آکوینو خود نیز در این زمینه و در رابطه با نقشی که در گذار فیلیپین به مردم‌سالاری ایفا کرد توضیح می‌دهد که، "من قائده رمزی خاصی برای به زیر کشیدن یک مستبد و برقرار کردن مردم‌سالاری نمی‌شناسم. تنها چیزی را که می‌توانم پیشنهاد کنم این است که برای مدتی هم که شده خودتان را فراموش کنید و به فکر مردم باشید. چرا که این همواره مردم هستند که عامل اصلی وقوع رویدادهای ژرف تاریخی‌اند".

#### محیط اجتماعی و مدنی

نظام سیاسی و اداری مارکوس، بی توجه به آزادی‌های مدنی و سیاسی مردم این کشور، تنها در پی حفظ اقتدار و بقای خویش بود. روزنامه‌نگاری به شدت زیر یوق ممیزی قرار داشت و در میان تمامی شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی تنها رسانه‌ای که خارج از نظارت دولت به کار خود ادامه می‌داد، رادیو Veritas بود. مارکوس، شخصاً، از تک‌تک دادوستدهای تجاری در فیلیپین مالیات

برداشت می‌کرد و با دولتی کردن صنعت قمار در این کشور، یک منبع عظیم مالی حی و حاضر را برای باج دادن به این و آن در اختیار شخص خویش داشت.

بر پایه گزارش‌های متعدد سازمان عفو بین‌الملل، از ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۷، نزدیک به شصت هزار بازداشت سیاسی به دستور مستقیم مارکوس به مرحله اجرا گذاشته شد و شکنجه به ابزاری متداول در سیاه‌چال‌های این کشور تبدیل گشت. نه تنها دستگاه قضایی در فیلیپین از کوچک‌ترین استقلال و عدالتی برخوردار نبود که پس از افشای نقش امیر ارتشی، ژنرال فابین ور General Fabian Ver و دیگر افسران عالی‌رتبه این کشور در توطئه قتل نینوی آکوینو، مارکوس از پیگرد قانونی وی و همدستان او به دلیل نفوذی که در میان نیروهای مسلح داشتند، اجتناب ورزید.

#### پیام و مخاطبین

کُری آکوینو اعلام داشت که، "من به دنبال یک انقلاب خشونت‌آمیز نیستم. زمان، زمان این گونه انقلاب‌ها نیست... زمان، زمان مبارزات به دور از خشونت برای دست یافتن به عدالت است. و این به این معنی است که می‌بایست با دست یازیدن به راه‌کارهای مسالمت‌آمیز به مقاومت در برابر بدی ایستاد". وی با استفاده از رادیو Veritas و دیگر رسانه‌هایی که خارج از نظارت و ممیزی



حکومت فعالیت داشتند، مردم را به تحریم بنگاه‌های تجاری مرتبط با نظام و نزدیکان مارکوس فراخواند، بنگاه‌هایی که می‌توان در میان آنها به چندین بانک فیلیپینی و شرکت رسانه‌ای و همچنین به چند شرکت چندملیتی مانند کوکاکولا، اشاره کرد.

در روز ۱۵ فوریه سال ۱۹۸۶ و در یک حرکت اعتراضی به اعلان پیروزی مجدد مارکوس در انتخابات ریاست جمهوری فیلیپین، گری آکوینو با سازماندهی و شرکت در مراسمی موازی برای اعاده سوگند به عنوان رئیس جمهور منتخب مردم، وسعت و عمق پشتیبانی عمومی از خود و نیروهای مخالف نظام را به رُخ حاکمان کشید. یک هفته پس از آن، در ۲۲ فوریه همان سال، بخش قابل توجهی از سران نظامی این کشور، با اعلام قطع حمایت خویش از مارکوس، استعفای خود را از طریق رادیو Veritas اعلان داشته، از مردم خواستند تا در پشتیبانی از این اقدام آنها در میدان اصلی پایتخت فیلیپین در یک گردهمایی بزرگ شرکت جویند.

در طی سه روز پس از این سلسله رویدادها بود که، از ۲۳ تا ۲۶ فوریه ۱۹۸۶، با راهپیمایی‌های عظیم در یکی از شریان‌های اصلی شهر مانیل، حرکت مردمی بیش از دو میلیون شهروند فیلیپینی می‌رفت تا جنبش مردم‌سالاری طلبانه این کشور را به نقطه اوج خود برساند. با اوج گرفتن

حمایت‌های مردمی از این حرکت بود که تعداد روزافزونی از کارگزاران سیاسی و امیران ارتشی فیلیپین از دستگاه جدا شده و به جنبش اعتراضی مخالفان پیوستند. در میان خاطرات خود، وزیر سابق دفاع این کشور، خوان پونس انریله Juan Ponce Enrile یادآور می‌شود که، "جالب این بود که... مایی که در دستگاه‌های دفاعی و نظامی فیلیپین قانداً می‌بایست پاسدار مردم باشیم، خود زیر چتر پاسداری آنان به سر می‌بردیم".

بسیج مردمی در فیلیپین چنان ابعاد وسیعی به خود گرفت که مارکوس مجبور شد تا به نیروهای وفادار به خویش دستور دهد تا از شلیک به سوی معترضین خودداری ورزند و چنین شد که گذار به مردم‌سالاری در این کشور رقم خورد.

### فعالیت‌های فراگستر

با توجه به دامنه وسیع ممیزی مطبوعات و رسانه‌های خبری تحت حکومت نظامی اعمال شده از سوی مارکوس، بنگاه‌های آگاهی‌رسانی خارجی دسترسی اندکی به منابع اطلاعاتی درونی فیلیپین و اوضاع این کشور داشتند. تنها در جریان مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۸۶ میان آکویو و مارکوس بود که دنیا به یک باره متوجه ابعاد ناگفته فساد از یک سو و عمق مخالفت مردمی با نظام

حاکم شد. در اقدامی که هدف از آن مشروعیت بخشیدن به وکالت مردمی خود بود، مارکوس به یک نهاد محلی نظارت بر انتخابات یا جنبش ملی شهروندان برای انتخابات آزاد National Citizens' Movement for Free Elections (NAMFREL)، اجازه داد تا برای نخستین بار ناظران داوطلب خود را برای نظارت بر فرآیند انتخاباتی بر سر صندوق‌های اخذ رأی گسیل دارد. با این حال، این اقدام مارکوس، نه تنها به بقای نظام وی خاتمه نیافت که ظهور مردم‌سالاری را در فیلیپین رقم زد. با جمع‌آوری مستندات خود مبنی بر اعمال تقلب‌های گسترده و ارباب رأی‌دهندگان در اقصی نقاط کشور، ناظران داوطلب سازمان فوق نه تنها پرده از مهندسی انتخاباتی حاکمان برداشتند که نتایج کار خود را نیز به آگاهی رسانه‌های محلی و بین‌المللی رساندند. پوشش خبری تقلب‌های انتخاباتی و خیزش جنبش مردم‌سالاری طلبانه عمومی در این کشور، با افزایش همبستگی گسترده جهانی با مردم فیلیپین، سرانجام به ترک اجباری قدرت از سوی مارکوس انجامید. در ۲۵ فوریه ۱۹۸۶، کری آکوینو، با بیان سوگند، به عنوان رئیس جمهور منتخب مردم، به ریاست جمهوری فیلیپین برگزیده شد و نویدبخش فصلی نو در اعمال مردم‌سالارانه سیاست در این کشور گشت.

## تقویم انقلاب

۱۹۶۵: فردیناند مارکوس به ریاست جمهوری فیلیپین انتخاب می‌شود.

۱۹۶۹: مارکوس نخستین رئیس جمهوری در تاریخ فیلیپین می‌شود که برای دو دوره پی در پی به

این مقام دست پیدا می‌کند.

۱۹۷۲: مارکوس حکومت نظامی را در این کشور اعلام می‌کند، مطبوعات و خدمات را دولتی

می‌کند و به اخذ مالیات شخصی از تمامی دادوستدهای تجاری می‌پردازد. در همین حال، نینوی

آکونو بازداشت شده و در انتظار محاکمه خود در یک دادگاه نظامی، در زندان به سر می‌برد.

۱۹۷۸: آکونو از زندان پایه‌گذار حزب قدرت مردم یا LABAN (People's Power Party)

می‌شود. در انتخابات شهر و ایالات فدرال، تمامی ۲۱ نامزدی که از سوی مخالفان مارکوس پا به

عرصه انتخاباتی گذاشته بودند به حزب مارکوس می‌بازند.

۸ می ۱۹۸۰: آکونو از زندان مرخص شده و برای درمان و مراقبت‌های پزشکی، راهی ایالات

متحده آمریکا می‌شود.

۲۱ آگوست ۱۹۸۳: پس از آگاهی یافتن از وخامت وضع سلامت مارکوس، آکونو به فیلیپین باز می‌گردد و در حین خروج از هواپیما توسط عناصری از گروه محافظان خود که با برخی از امرای ارتش و رئیس ستاد مشترک آن و دیگر توطئه‌گران نظامی در ارتباط بوده، به ضرب گلوله از پا درمی‌آید. رادیوی کاتولیک Veritas تنها رسانه‌ای است که با موفقیت خبر مرگ وی را به آگاهی مردم می‌رساند.

۱۹۸۶: مارکوس برای به نمایش گذاردن پشتیبانی مردمی از خود و نظام مطبوع‌اش، دست به اجرای یک انتخابات موضعی می‌زند. تقلب‌های گسترده در فرآیند اخذ و شمارش آراء حتی نزدیک‌ترین حامیان وی و از آن جمله ایالات متحده آمریکا را وادار می‌سازد تا از مارکوس دور بجویند و در عین حال شمار روزافزونی از سرا نظامی و دیوانی دستگاه اداری وی نیز به صف مخالفین در جنبش مردم‌سالاری طلبانه می‌پیوندند.

۲۵ فوریه ۱۹۸۶: میلیون‌ها نفر از شهروندان فیلیپینی در تظاهرات عظیم خیابانی در مانیل و در همبستگی با معترضین اصلاح‌طلب در صفوف دیوانی و ارتشی، حرکتی را ترتیب می‌دهند که می‌رفت تا در اوج خود به انقلاب قدرت مردم یا People's Power Revolution شناخته شود. در

پی این رویدادها بود که گری آکوینو، همسر رهبر فقید جنبش انقلابی فیلیپین، با اعاده سوگند به

عنوان رئیس جمهور منتخب مردم، عهده‌دار امور در این کشور می‌شود.

منبع : سایت توانا

**Upload:ali ebadi**

**Aliarcher62@yahoo.com**

**<http://ketabnak.com/profiles/dedarsabz>**

**WWW.KETABNAK.COM**